
شیعه
گزیدهٔ سیمای عقاید
مؤلف آیت الله شیخ جعفر سبحانی
ترجمه جواد محدثی

بسم الله الرحمن الرحیم

درسنامه گزیده سیمای عقاید شیعه

نویسنده:

جعفر سبحانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

درسنامه گزیده سیمای عقاید شیعه

مشخصات کتاب

سرشناسه : سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸ -

عنوان قراردادی : دلیل المرشدین الی الحق الیقین ... . فارسی. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : درسنامه گزیده سیمای عقاید شیعه: خلاصه ترجمه کتاب دلیل‌المرشدین الی‌الحق‌الیقین / مولف جعفر سبحانی؛ مترجم جواد محدثی؛ [برای] حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت، معاونت آموزش و پژوهش.

مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۳۰۸ ص.

شابک : ۲۷۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۲۳۵-۶

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتاب حاضر خلاصه کتاب" سیمای عقاید شیعه "است که خود ترجمه‌ای است از کتاب" دلیل‌المرشدین الی‌الحق‌الیقین"

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : سیمای عقاید شیعه.

موضوع : شیعه امامیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

شناسه افزوده : محدثی، جواد، ۱۳۳۱ -، مترجم

شناسه افزوده : حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت. معاونت آموزش و پژوهش

رده بندی کنگره : BP۲۱۲/۵/س۲د۸۰۴۲۱۸ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۲۷۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۲۵۹۵۰۰

ص:۱

اشاره

ص:۲

ص:۳

ص:۴۰

ص:۵

ص:۶

ص:۷

ص:۸

ص:۹

ص:۱۰

ص:۱۱

ص:۱۲

ص:۱۳

ص:۱۴

ص:۱۵

دیباچه

مراتب معنوی حج، که سرمایهٔ جاودانه است و انسان را به افق توحید و تنزیه نزدیک می‌نماید، حاصل نخواهد شد مگر آنکه دستورات عبادی حج به طور صحیح و شایسته و مو به مو عمل شود.(۱)

حج نمایشی باشکوه از اوج رهایی انسان موحد از همه چیز جز او و عرصهٔ پیکاری فرا راه توسن نفس و جلوهٔ بی‌مانندی از عشق، ایثار، آگاهی و مسئولیت در گسترهٔ حیات فردی و اجتماعی است. پس حج تبلور تمام عیار حقایق و ارزش‌های مکتب اسلام است.

مؤمنان زنگار دل را با زمزم زلال توحید می‌زدایند و با حضرت دوست تجدید میثاق می‌کنند و گرچه میراث ادب و فرهنگ ما، مشحون از آموزه‌های حیات‌بخش حج است، اما هنوز ابعاد بی‌شماری از این فریضهٔ مهم، ناشناخته و مهجور مانده است.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در پرتو اندیشه‌های تابناک امام خمینی (ره) حج را نیز همچون دیگر معارف و احکام اسلامی، در جایگاه واقعی خویش نشاند و سیمای راستین و محتوای غنی آن را نمایاند. اما هنوز راهی دراز در پیش است تا فلسفه، ابعاد، آثار و برکات آن شناخته و شناسانده

۱- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۵.

ص:۱۶

شود.

در راستای تحقق این هدف بزرگ، با الهام از اندیشه‌های والا و ماندگار امام راحل - احیاگر حج ابراهیمی - و با بهره گیری از رهنمودهای ارزشمند رهبر عزیز انقلاب اسلامی، حضرت آیت الله خامنه‌ای - مدظله- مدیریت آموزش معاونت امور فرهنگی بعثه مقام معظم رهبری، تلاش می کند با کاربردی کردن متون آموزشی، فصل جدیدی فرا راه کارگزاران حج و زائران حرمین شریفین بگشاید.

از این رو، پس از کارشناسی‌های متعدد و بهره گیری از اساتید و متخصصان فن، تلاش گردیده تا برای تهیه درسنامه‌ها و محتوای مورد نیاز در سفر حج و عمره، عناوین، موضوعات، سرفصل‌ها و منابع هر درس را مشخص و جلسات آموزشی آنها زمان‌بندی گردد تا به نحو بهینه مورد استفاده قرار گیرد.

عناوین این درسنامه‌ها عبارتند از:

۱. مناسک حج

۲. آداب سفر حج

۳. اسرار و معارف حج

۴. آشنایی با تاریخ اسلام (۱و۲)

۵. آشنایی با تاریخ و اماکن مقدس مکه و مدینه

۶. اخلاق معاشرت

۷. احکام مبتلابه حج

۸. آشنایی با کشورهای اسلامی

۹. گزیده سیمای عقاید شیعه

ص:۱۷

۱۰. شناخت عربستان

۱۱. محاوره عربی

بی‌تردید آغاز هر کاری با کاستی‌ها و نواقص احتمالی همراه است. لذا انتظار می‌رود با بهره‌گیری از نظرات خوانندگان ارجمند، نقاط قوت و ضعف این مجموعه شناسایی و به تقویت داشته‌ها و زدودن کاستی‌های آن اقدام شود.

در پایان ضمن تشکر از همه کسانی که ما را در تهیه و تنظیم این مجموعه یاری کرده‌اند، توفیق همگان را از خداوند منان خواهانیم.

معاونت آموزش و پژوهش بعثه

اداره کل آموزش

ص:۱۸

ص:۱۹

بخش اوّل: شیعه و تشیّع

اشاره

ص:۲۰

درس اول: شیعه در لغت و اصطلاح، واژه شیعه در قرآن و حدیث

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس مفاهیم زیر را بدانیم:

-معنای لغوی واژه «شیعه» .

-معنای اصطلاحی «شیعه» .

-معنای واژه «شیعه» از دیدگاه قرآن.

-معنای واژه «شیعه» از منظر روایات.

در این درس واژه «شیعه» را از منظر لغت و اصطلاح تشریح خواهیم کرد و در ادامه با اشاره به آیات قرآن و روایات به شرح بیشتر این واژه خواهیم پرداخت.

«شیعه» در لغت و اصطلاح

شیعه در لغت، به معنی پیرو و یاور یک شخص است.

ابن فارس گفته است: شیعه دو معنای ریشه‌ای دارد، یکی بر یاری دلالت دارد و دیگری بر پخش و گسترش. این‌که می‌گویند فلانی وقتی بیرون رفت، دیگری او را مشایعت کرد، از معنای اوّل است.(۱)

سخنان دیگری از فرهنگ نگاران همه به یک معنی اشاره دارد. نتیجه این که: «شیعه» جماعتی است که پیرو رییس خود هستند و اندیشه‌ای

۱- مقاییس اللغهٔ، ج۳، ص۲۳۵، واژه «شیع» .

ص:۲۲

واحد دارند و در سایه این فکر مشترک، با هم یاری و همکاری دارند.

این، معنای لغوی شیعه است، امّا در این‌جا معنای دوّم یعنی آنچه میان عالمان مصطلح است مهم است.

وقتی شیعه گفته می‌شود، مقصود از آن عبارت است از:

۱. کسی که دوستدار علی (ع) و فرزندان اوست، به این اعتبار که آنان خاندان پیامبرند و خداوند در قرآن مودّت آنان را واجب کرده است.

شیعه به این معنی، جز بر نواصب که دشمن علی (ع) و خاندان اویند، به همه مسلمانان، گفته می‌شود. ریشه آن اندیشه (ناصبی گری) به دوران معاویه بر می گردد که پایه گذار دشنام به علی (ع) بر فراز منبرها بود. ولی جز آنان، همه مسلمانان، اهل بیت پیامبرخدا (ص) را احترام می گذارند و دوست دارند و هر صبح و شام بر آنان درود می‌فرستند.

۲. کسی که علی (ع) را بر عثمان یا بر همه خلفا برتری می‌دهد، با اعتقاد بر این که او چهارمین خلیفه است و دلیل مقدم دانستن او روایات فراوانی است که درباره فضایل و مناقب او از پیامبر اعظم (ص) نقل شده و اصحاب حدیث آن‌ها را در مجموعه‌های حدیثی خود آورده‌اند و این احادیث، انسان را وا می‌دارد که باور کند آن حضرت برترین صحابه است.

۳. کسی که از علی (ع) و فرزندان او پیروی می کند، به اعتبار این که آنان جانشینان پیامبر (ص) و پیشوایان مردم پس از اویند و آن حضرت ایشان را به فرمان خدا برای این مقام نصب کرده و نام‌ها و ویژگی‌های

ص:۲۳

آنان را یاد کرده است. در این‌جا شیعه به این معنی است و مشهور بوده که علی (ع) وصی است و این از لقب‌های او گشته و شاعران در قصیده‌هایشان با همین عنوان از او یاد کرده‌اند.

این لفظ، شامل هر کس می‌شود که به رهبری امّت از سوی علی (ع) پس از پیامبر (ص) معتقد باشد و این‌که او جانشین پیامبر در همه اموری است که به او مربوط است، جز پیامبری و نزول وحی. همه این‌ها بر اساس تصریح پیامبر (ص) است. بنابراین پایه اصلی تشیع، اعتقاد به وصایت و رهبری با همه شؤون آن برای امام (ع) است. تشیع، اعتقاد به این است و جز این، چیزی پایه اصلی مفهوم تشیع و محور اطلاق شیعه بر او نیست.

واژه شیعه در قرآن و حدیث

در قرآن کریم، شیعه به معنای پیرو پیامبران و شخصیت‌های بزرگ به کار رفته است. خداوند (در داستان موسی (ع)) می‌فرماید: آن‌که از پیروان او بود، بر ضدّ آن‌که از دشمنانش بود از او یاری خواست: فَاسْتَغٰاثَهُ اَلَّذِی مِنْ شِیعَتِهِ عَلَی اَلَّذِی مِنْ عَدُوِّهِ .(۱)

نیز می‌فرماید: و از جمله پیروان او ابراهیم است که با قلبی سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد وَ إِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ لَإِبْرٰاهِیمَ. . .(۲)

شیعه به معنای پراکندگی و تفرقه و اختلاف هم به کار رفته است:

۱- قصص: ۱۵.

۲- صافات: ۸۴ - ۸۳.

ص:۲۴

مِنَ اَلَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَ کٰانُوا شِیَعاً .(۱)

هرگاه در معنای تبعیت به کار رود به بُعد مثبت و ایجابی معنی اشاره می‌کند، امّا وقتی در معنای تفرقه و پراکندگی به کار می‌رود به معنای منفی اشاره دارد.

امّا در حدیث، بی‌شک از آن‌جا که پیامبر (ص) عرب اصیل است، این واژه را در معنای حقیقی آن (پیرو) به کار می‌برد. وقتی آیه إِنَّ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ أُولٰئِکَ هُمْ خَیْرُ اَلْبَرِیَّةِ (۲)نازل شد، حضرت در حال حیات خویش پیروان علی (ع) را شیعه توصیف کرد. گروهی را که نسبت به علی (ع) موالات و پیروی داشتند،

«خَیْرُ الْبَرِیَّةِ» ؛ (بهترین انسان‌ها) نامید.

برخی از این احادیث چنین است:

۱. ابن عساکر از جابر بن عبدالله نقل می‌کند: نزد پیامبر (ص) بودیم که علی (ع) آمد. پیامبر (ص) فرمود: سوگند به آن‌که جانم در دست اوست، این و پیروانش در قیامت، رستگارند. و آیه إِنَّ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ أُولٰئِکَ هُمْ خَیْرُ اَلْبَرِیَّةِ نازل شد. از آن پس هرگاه علی (ع) می‌آمد، اصحاب پیامبر (ص) می‌گفتند: «خَیْرُ الْبَرِیَّةِ» ؛ (بهترین انسان‌ها) آمد.(۳)

۲. ابن عدی از ابن عباس نقل می‌کند:

چون آیه إِنَّ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ أُولٰئِکَ هُمْ خَیْرُ اَلْبَرِیَّةِ

۱- روم: ۳۲.

۲- بینه: ۷.

۳- الدر المنثور، ج۶، ص۵۸۹.

ص:۲۵

نازل شد، پیامبر خدا (ص) به علی (ع) فرمود:

«خَیْرُ الْبَرِیَّةِ» ؛ (بهترین انسان) تو و پیروان (شیعیان) تو در روز قیامت هستید، هم از خدا راضی هستید، هم او از شما راضی است.(۱)

۳. ابن مردویه از علی (ع) نقل می کند که: پیامبر خدا (ص) به من فرمود: آیا این سخن خدا را نشنیده‌ای که إِنَّ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ اَلْبَرِیَّةِ ؟ آنان، تو و پیروان تو هستید، وعده‌گاه من و شما کنار حوض است، آن‌گاه که امّت‌ها برای حسابرسی می‌آیند، شما خوانده می‌شوید.(۲)

این‌ها بخشی از روایاتی است که از پیامبر (ص) نقل شده و لفظ شیعه بر پیروان علی (ع) اطلاق شده است.(۳)

این متون فراوان که بی‌نیاز از بررسی سندی است، نشان می‌دهد که علی (ع) در میان اصحاب پیامبر (ص) ، متمایز به این بود که شیعه و پیروانی دارد، با اوصاف و ویژگی‌هایی که در زمان پیامبر و پس از آن با این نشانه‌ها شناخته می‌شوند.

خلاصه درس

شیعه در لغت، پیروان و یاوران یک شخص است. وقتی شیعه گفته می‌شود، مقصود از آن عبارت است از: کسی که دوستدار علی (ع) و

۱- همان.

۲- همان.

۳- خواستاران تفصیل بیشتر به این منابع رجوع کنند: الف. تفسیر طبری، جزء آخر تفسیر سوره بینه . ب. الدرّ المنثور، ج۶ ص ۵۸۹ تفسیر سوره بینه .

ص:۲۶

فرزندان اوست، کسی که علی (ع) را بر عثمان یا بر همه خلفا برتری می‌دهد، کسی که از علی (ع) و فرزندان او پیروی می کند. در قرآن کریم، شیعه هم به معنای پیرو پیامبران و شخصیت‌های بزرگ و هم به معنای پراکندگی و تفرقه و اختلاف به کار رفته است. امّا در حدیث، بی‌شک از آن‌جا که پیامبر (ص) عرب اصیل است، این واژه را در معنای حقیقی آن (پیرو) به کار می‌برد.

خود آزمایی

۱. معنای لغوی واژه «شیعه» را توضیح دهید.

۲. معنای اصطلاحی «شیعه» را توضیح دهید.

۳. معنای واژه «شیعه» را از دیدگاه قرآن تشریح کنید.

۴. معنای واژه «شیعه» را از منظر روایات تشریح کنید.

ص:۲۷

درس دوم: پیدایش مذهب شیعه

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

-با مفهوم مذهب تشیع آشنا شویم.

-دلایل اعتقاد به مذهب تشیع را بدانیم.

-حدیث منزلت و حدیث غدیر را بدانیم.

در این درس بعد از تعریف مذهب تشیع به چگونگی پیدایش آن به دست مبارک حضرت محمد (ص) پرداخته و در پایان دلایل لزوم اعتقاد به مذهب تشیع را شرح خواهیم داد.

پیدایش مذهب شیعه

تشیع، عبارت است از اعتقاد به استمرار رهبری اسلامی در قالب «وصایت» برای امام علی (ع) و خاندان او. این، اساس وروح تشیع است. اعتقادات دیگر شیعه در اصول و فروع، نقشی در صدق تشیع به صورت اثبات و نفی ندارد. بنای تشیع بر همان عقیده به تداوم رهبری اسلامی در قالب وصایت برای علی (ع) است.

این تفکر، به دست مبارک پیامبر (ص) در حال حیاتش پی نهاده شد، گروهی از مهاجران و انصار نیز در زمان پیامبر (ص) آن را پذیرفتند و

ص:۲۸

پس از رحلت آن حضرت نیز بر همان عقیده باقی ماندند. گروهی دیگر از تابعین هم به آنان اقتدا کردند و اعتقاد به این اصل، از همان زمان‌های گذشته تاکنون تداوم یافته است.

بنابراین، تشیع، تاریخی جز تاریخ اسلام و مبدأیی جز آغاز ظهور اسلام ندارد و اسلام و تشیع در واقع یک حقیقت‌اند و دو همزادند که با هم به دنیا آمده‌اند.

دلیل بر این حقیقت به نحو اختصار عبارت است از:

بیان فضایل علی (ع)

پیامبر اعظم (ص) در طول زندگی خویش بارها و در مناسبت‌های مختلف از فضایل و مناقب امام علی (ع) و از رهبری او برای امت اسلامی پس از پیامبر سخن گفته است.

اشاره به فضایل آن حضرت، سبب شد تا در زمان پیامبر خدا (ص) گروهی از اصحاب برگرد امام علی (ع) فراهم آیند و از او به عنوان برترین الگو برای فضایل برجسته و مناقب نیک پیروی کنند.

حدیث آغاز دعوت

پیامبر اکرم (ص) برای هدایت مردم از بت پرستی به توحید بر انگیخته شد. ابتدا سال‌ها دعوت سرّی و تبلیغ پنهانی داشت، تا آن‌که آیه وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ (۱)؛ (خویشاوندان نزدیک‌تر خود را بیم بده.) نازل شد. پیامبر خدا چهره‌های سرشناس بنی‌هاشم را دعوت کرد و پیامبری خویش را بر آنان عرضه نمود و فرمود:

۱- شعراء: آیه ۲۱۴.

ص:۲۹

«کدام یک از شما به من ایمان می‌آورید و در این هدف یاریم می‌کنید، تا برادر، جانشین و وصّی من باشید؟»

جز علی (ع) کسی برنخاست. دعوت خویش را دوباره و سه باره تکرار کرد، در هر بار کسی دعوتش را اجابت نمی‌کرد و تنها علی (ع) بود که برمی‌خاست و آمادگی خویش را برای پشتیبانی پیامبر (ص) اعلام می‌کرد. آن‌گاه پیامبر خدا (ص) فرمود:

«این، برادر، وصی و جانشین من در میان شماست، از او بشنوید و فرمانبرداری کنید.»(۱)

حدیث منزلت

پیامبر خدا (ص) همراه مردم به جنگ تبوک عزیمت کرد. علی (ع) عرض کرد: من هم همراه شما بیایم؟ فرمود: نه. علی (ع) گریست. پیامبر خدا (ص) به او فرمود:

«آیا نمی‌خواهی نسبت به من، همچون هارون نسبت به موسی باشی، جز این‌که پس از من پیامبری نیست؟ سزاوار نیست من بروم، مگر آن‌که تو جانشین من باشی.»(۲)

استثنای پیامبر (ص) می‌رساند که جز نبوت، همه منصب‌هایی که هارون داشته است، برای علی (ع) ثابت است.

اعلان برائت از مشرکین

۱- مسند احمد، ج۱، ص۱۱۱؛ تاریخ طبری، ج۲، ص۶۲ - ۶۳، و منابع دیگر.

۲- صحیح بخاری، ج۵، باب فضائل اصحاب پیامبر۹، باب مناقب علی۷، ص ۲۴.

ص:۳۰

چون آیاتی از سوره توبه نازل شد که در آن‌ها امان از مشرکان برداشته شده بود، پیامبر خدا (ص) آن آیات را به ابو بکر آموخت و او را همراه چهل مرد به سوی مکه فرستاد تا آن‌ها را روز عید قربان به گوش مردم برساند. امّا جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و عرض کرد: «آن‌ها را از سوی تو، جز خودت یا مردی از خاندانت ابلاغ نمی‌کند.»

پیامبر (ص) از علی (ع) خواست که این مسئوولیت را بر عهده گیرد و فرمود: «خود را به ابو بکر برسان و آیات را از دست او بگیر، و با آن‌ها عهد و پیمان مشرکان را به سویشان بیفکن» یعنی آیات برائت را بر مردمی که از اطراف حجاز می‌آیند بخوان.(۱)

حدیث غدیر

حدیث غدیر از احادیث متواتر است که صحابه و تابعین در هر عصر و نسل آن را نقل کرده‌اند. آن حادثه مهم در تاریخ اسلام و سخن پیامبر بزرگوار (ص) برفراز جهاز شتران که فرمود:

«مَن کنت مَولاه فهذا علی مولاه» ؛ (هر که را من مولا و سرپرست بودم، پس این علی مولای اوست) ، سبب شد که گروهی از مهاجران و انصار برگرد علی (ع) به عنوان محور هدایت و رهبری پس از پیامبر گرد آیند.

پیامبر خدا (ص) علی (ع) را به خاطر شایستگی‌ها و توانمندی‌های منحصر به فردش، انسانی شایسته رهبری حکیمانه پس از رحلت خویش می‌شناخت از همین رو، جمعی از مهاجران و انصار، به ویژه آنان که در

۱- تفسیر طبری، ج ۱۰، ص۴۷؛ تفسیر در المنثور، ج۴، ص۱۲۲ و منابع دیگر.

ص:۳۱

دل کینه‌ای از او نداشتند، پیرو او شدند و این گروه با عنوان «شیعه علی» شناخته شدند.

بنـابراین، تشیع همـان اسـلام و روی دیگری از آن است و اشاره به یک اصل اسـلامی دارد و آن این‌که رهبری حکیمانه و هـدایت علمی، با نصب پیامبر خدا (ص) در وجود علی (ع) متمرکز است؛ هر کس این حقیقت را درک کند، شیعه و پیرو علی (ع) می‌شود. آنـان در زمـان پیامبر (ص) به عنوان شـیعه علی (ع) شـناخته شدنـد و پس از وفات پیامبر هم بر همین باور باقی ماندنـد و گروه‌هایی پیرو آنان شدند تا به امروز.

گروهی از مؤلفان نیز به این حقیقت تصریح کرده‌اند. نوبختی می‌گوید:

شیعه، پیروان علی بن ابی طـالب (ع) انـد که «شـیعه علی» نامیـده می‌شونـد، چه در زمان پیامبر و چه پس از او، و با پیوسـتگی به آن حضرت و عقیده به امامت او معروفند.(۱)

ابوالحسن اشـعری گویـد: از این رو به آنان «شـیعه» گفته شـده که پیرو علی (ع) اند و او را بر اصـحاب دیگر پیامبر خدا (ص) مقدم می‌دارند. (۲)

گرد آمـدن عـده‌ای از مهـاجران و انصـار - که خداونـد دلشـان را برای تقـوا آزمود - پیرامون علی (ع) پس از شـنیدن این روایـات برانگیزاننده و مشـهور شدن جمعی به «شـیعه علی» در عصر رسالت، در پی آن توصیفاتی که درباره علی (ع) بود، امری طبیعی است و شگفت نیست که اسلام و

۱- فرق الشیعه، ص۱۷.

۲- مقالات الاسلامیین، ج۱، ص۶۵.

ص:۳۲

تشیع، دو همزاد به شمار آیند که با هم زاده شدند و تا پایان جهان نیز با هم خواهند بود.

از آنچه گذشت، روشن شد که پیامبر (ص) بود که بذر تشیع را افشاند و هسته اولیه آن را در حال حیات خویش کاشت و با سخن و عمل خویش آن را پروراند و فضایل و مناقب علی (ع) را شناساند و در نتیجه جمعی از اصحاب برگرد علی (ع) فراهم آمدند.

پس از رحلت رسول اکرم (ص) مسلمانان دو گروه شدند:

اوّل: آنان که بر عقیده خود در زمان پیامبر (ص) باقی ماندند. به آنان شیعه و موالیان علی (ع) و خاندان او می‌گفتند.

دوم: آنان که مصلحت‌های پنداری را بر تصریح پیامبر (ص) ترجیح دادند و تجمّعی در سقیفه بنی ساعده داشتند که تنها متشکل از انصار بود و مهاجران را مطّلع نکردند، زیرا آنان مشغول امور دفن پیامبر (ص) بودند. چون عمر و ابو بکر از تجمع انصار در سقیفه اطلاع یافتند، عمر به ابو بکر گفت: بیا نزد برادران انصاری خویش برویم و ببینیم چه تصمیم دارند. وارد جمع آنان شدند، در حالی که بعضی از مهاجران نیز مثل ابوعبیده جرّاح با آن دو بودند. سعد بن عباده، سخنگو و بزرگ انصار، مشغول سخن بود و آنان را تشویق می‌کرد که خلافت را به دست گیرند، چرا که آنان بودند که پیامبر اکرم (ص) را وقتی قریش او را بیرون کردند، پناه دادند و در راه او همه گونه فداکاری و جانفشانی کردند.

پس از سخنان او ابوبکر آغاز سخن کرد و با استناد به این‌که خویشاوندان و قبیله پیامبر (ص) به خلافت شایسته‌ترند، زیرا با شرافت‌ترین خاندان عرب بودند، دست عمر و ابوعبیده جرّاح را گرفت

ص:۳۳

و برای بیعت نامزد کرد.

بر حاضـران در سـقیفه لازم بود که کلام پیامبر را بر ارزش‌های قبیله‌ای مقـدم بدارند. ولی آنان عادت داشـتند که مصالح خود را بر سخن پیـامبر (ص) مقـدم بدارنـد و این اولین بـار نبود و ریشه‌هـایی در زمـان حیـات پیامبر (ص) داشت که پیامـدهای فراوانی فراهم آورد و چه بسا موارد آن به بیش از شصت بار و مورد می‌رسید.

بر فرض که آنـان، مصـلحت را در به فراموشـی سپردن نصّ پیـامبر (ص) دیدنـد، لازم بود در جسـتجوی کسـی باشـند که از همه به کتاب و سنت داناتر و در راه خدا از همه تواناتر و با صلابت‌تر و در ایمان و مسلمانی از همه با سابقه‌تر باشد.

امام علی (ع) فرمود: «ای مردم! سزاوارترین مردم به این کار (خلافت) کسی است که بر آن تواناتر و به امر خدا داناتر باشد» .(۱)

امام حسـین (ع) نیز فرمود: «امام وپیشوا نیست مگر آن‌که بر اساس قرآن حکومت کند، به دین حق گردن نهد، عدالت را برپا دارد و خود را وقف راه خدا کند» .(۲)

این معیار و ضابطه‌ها کجا؟ و آنچه در احتجاج‌های مهاجران و انصار آمده است‌کجا؟ !

نزاع بین آن دو گروه شـعله‌ور بود تا آن‌که عمر بن خطاب به ابو بکر گفت: ای ابوبکر دسـتت را بگشای. او هم دسـتش را گشود و عمر با وی

۱- نهج البلاغة، خطبه ۱۷۳.

۲- روضة الواعظین، ص.۲۰۶

ص:۳۴

بیعت کرد، سپس سه نفر از مهاجران که آن‌جا حاضر بودند بیعت کردند و این وسیله‌ای شد تا رئیس قبیله اوس هم با او بیعت کند، تا مبادا سعد بن عباده رئیس قبیله خزرج به پیروزی برسد. مهاجران به همین اندازه از بیعت بسنده کردند و در حالی که مردم را به بیعت ابو بکر فرا می‌خواندند، از سقیفه بیرون آمدند.

خلاصه درس

تشیع، عبارت است از اعتقاد به استمرار رهبری اسلامی در قالب «وصایت» برای امام علی (ع) و خاندان او. تشیع، تاریخی جز تاریخ اسلام و مبدأیی جز آغاز ظهور اسلام ندارد و اسلام و تشیع دو سوی یک حقیقت‌اند و دو همزادند که با هم به دنیا آمده‌اند.

دلیل بر این حقیقت به نحو اختصار عبارت است از:

بیان فضایل علی (ع) ؛

حدیث آغاز دعوت؛

حدیث منزلت؛

اعلان برائت از مشرکین؛

حدیث غدیر.

پس از رحلت رسول اکرم (ص) مسلمانان دو گروه شدند:

اوّل: آنان که بر عقیده خود در زمان پیامبر (ص) باقی ماندند. به آنان شیعه و موالیان علی (ع) و خاندان او می گفتند.

دوم: آنان که مصلحت‌های پنداری را بر تصریح پیامبر (ص) ترجیح دادند.

ص:۳۵

خود آزمایی

۱. مذهب تشیع را تعریف کنید.

۲. با آوردن دلیل همزادی اسلام و تشیع را اثبات کنید.

۳. حدیث منزلت و حدیث غدیر را توضیح دهید.

ص:۳۶

ص:۳۷

درس سوم: فرضیه‌های موهوم پیرامون پیدایش شیعه

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

-فرضیه‌های موهوم پیرامون پیدایش مذهب تشیع را بدانیم.

-نظر محققان را در رابطه با ابطال فرضیه اول بدانیم.

-دلایل عربی بودن تشیع را بدانیم.

در این درس دو فرضیه با عنوان: «تشیع، ساخته و پرداخته عبدالله بن سبا» و «رنگ و ریشه ایرانی تشیع» در رابطه با ریشه‌یابی مذهب تشیع را تشریح می‌کنیم و در ذیل هر فرضیه توضیحاتی جهت رد هر فرضیه خواهیم آورد.

فرضیه‌های موهوم پیرامون پیدایش شیعه

روشن شد که پیدایش مذهب تشیع، پیامد بحث و جدل‌های کلامی یا سیاست روزگار نبود، بلکه با پیدایش اسلام پدید آمد، ولی گروهی از تاریخ‌نگاران و مقاله‌نویسان، چنین ترسیم کردند که تشیع، موضوعی است که بر جامعه اسلامی پدید آمد، از این رو در پی یافتن ریشه و آغاز آن بر آمدند. در این‌جا برخی از فرضیه‌های موهوم در این باره را مورد

ص:۳۸

بحث و پاسخگویی قرار می‌دهیم.

فرضیه نخست: تشیع، ساخته و پرداخته عبدالله بن سبا

طبری درباره این توهّم ساختگی می‌نویسد:

«یک یهودی به نام عبدالله بن سبا در صنعا، در زمان عثمان اظهار مسلمانی کرد و در بین مسلمانان نفوذ نمود و شروع به رفت و آمد در شهرها و مراکز مسلمانان همچون شام، کوفه، بصره ومصر کرده و بشارت می‌داد که پیامبر اکرم (ص) هم مانند عیسی بن مریم باز خواهد گشت و علی (ع) وصی محمد (ص) است، آن‌گونه که هر پیامبر را جانشینی است. و علی خاتم اوصیاست، آن سان که حضرت محمد خاتم پیامبران است و عثمان حق این وصی را غصب کرده و در حق او ستم نموده است، پس باید با او مبارزه کرد تا حق به حق‌دار برسد. گروه‌هایی از مسلمانان به او گرویدند که از صحابه بزرگوار یا تابعین شایسته بودند، مثل ابوذر، عمار یاسر، محمد بن حذیفه، عبدالرحمن بن عدیس، محمد بن ابی بکر، صعصعهٔ بن صوحان، مالک اشتر و مسلمانان نیکو وشایسته دیگر. پیروان او مردم را بر ضدّ حاکمان می‌شوراندند و نامه‌هایی در نکوهش از فرمانروایان نوشته به شهرهای دیگر می‌فرستادند. در نتیجه، عده‌ای از مسلمانان با تحریک آنان قیام کردند و به مدینه آمدند و عثمان را در خانه‌اش محاصره کرده و کشتند. مسلمانان با علی (ع) بیعت کردند، طلحه و زبیر بیعت را شکسته به بصره رفتند.»(۱)

داستان پیروان عبدالله بن سبا، بر اساس آنچه طبری در حوادث سال

۱- تاریخ طبری، ج۳، ص۳۷۸.

ص:۳۹

۳۰ – ۳۶ هجری نوشته، تا این‌جا به پایان می‌رسد. تاریخ‌نگاران و مقاله نویسان بعدی آن را به عنوان یک حقیقت پذیرفته و نقل کرده‌اند و همه افکار و نظریه‌ها را بر این پایه نهاده‌اند و در طول قرن‌ها و نسل‌ها در گمان اینان، شیعه زاییده پیروان عبدالله بن سبا به شمار آمده است.

خاورشناسانی که طفیلی سر سفره مسلمانان‌اند در بررسی‌های خود همین فرضیه نادرست را پیروی کرده‌اند.

نظر محقّقان درباره این فرضیه

۱. داستانی را که طبری آورده است، با چشم‌پوشی از ناشناخته‌هایی که در سند آن است، به افسانه و خرافات شبیه‌تر است؛ زیرا باور کردنی نیست که یک یهودی در زمان خلافت عثمان از صنعا بیاید و مسلمان شود و بزرگان صحابه و تابعین را بفریبد و همه جا بگردد و هسته‌های ضدّ عثمان تشکیل دهد و آنان را به مدینه آورده و بر ضدّ خلافت اسلامی بشوراند، آن‌گاه در برابر دیدگان صحابه و تابعین به خانه خلیفه یورش آورند و او را به قتل برسانند.

این قصّه کرامت مسلمانان و صحابه و تابعین را نیز زیر سؤال می‌برد و آنان را به صورت گروهی ساده ترسیم می‌کند که فریب یک یهودی نیرنگ باز را که تظاهر به مسلمانی می‌کند بخورند، بی‌آن‌که او را بشناسند، در حالی که میان مسلمانان، بزرگان و آگاهان و اندیشمندان حضور داشتند.

۲. بررسی سیره عثمان و معاویه نشان می‌دهد که آنان هرگز اجازه نمی‌دادند که مخالفانشان در مناطق اسلامی بگردند و تبلیغات علیه آنان

ص:۴۰

انجام دهند. گواه این نکته این است که:

چون ابوذر با عثمان مخالفت کرد، او را از مدینه به ربذه تبعید نمود.

عثمان، عمار یاسر را چنان زد که فتق او پاره شد و عوامل عثمان یکی از دنده‌های او را شکستند.(۱)و حوادث دیگری که علیه مخالفان خلافت و معترضان پیش آمد و از وطن خود تبعید شدند.

چرا با عبدالله بن سبا مثل دیگران برخورد نشد؟

چرا خلیفه با کشتن او ریشه این فتنه‌ها را نخشکاند؟ آیا خشونت و سختگیری او فقط مخصوص نیکان از امت محمد (ص) بود که هر چه می‌خواست بر سر آنان آورد؟(۲)

حقیقت دیگری که پژوهشگران معاصر پرده از آن برداشته‌اند، این است که شواهد و قراین نشان می‌دهد که عبدالله بن سبا از چهره‌ها و قهرمان‌های ساخته و پرداخته قصّه گویان و افسانه سرایان است، تا وسیله سرگرمی حرمسراها و ناز پرورد‌گان باشد، و گرنه روی زمین وجود خارجی نداشته است. دکتر طه حسین در کتاب «الفتنهٔ الکبری» به این نکته رسیده است، خاورشناسانی چند نیز از او پیروی کرده‌اند. علاقه‌مندان به نتیجه پژوهش این بزرگان درباره عبدالله بن سبا به منابع پاورقی رجوع کنند.(۳)

۱- استیعاب، ج۲، ص۴۲۲.

۲- الغدیر، ج۹، ص۲۱۹ - ۲۲۰.

۳- اصل الشیعهٔ واصولها، کاشف الغطاء، ص ۷۳، الفتنهٔ الکبری، طه حسین، ص۱۳۴ بخش ابن سبا، الغدیر، ج۹ ص۲۲۰، عبدالله بن سبا، سید مرتضی عسکری، نظریهٔ الامامهٔ، أحمد محمود صبحی، ص۳۷.

ص:۴۱

فرضیه دوم: رنگ و ریشه ایرانی تشیع

برای پیدایش شیعه، فرضیه دوّمی مطرح است که اختراع خاورشناسان است. آنان معتقدند تشیع، پدیده‌ای است که پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) پیدا شده است، از این رو درپی علّت و سبب پیدایش آن بر آمده‌اند، تا رسیده‌اند به این که تشیع، رنگ و ریشه ایرانی دارد.

خلاصه این فرضیه این است که مذهب شیعی یک گرایش ایرانی است، زیرا عرب معتقد به آزادی بود و ایرانیان معتقد به پادشاهی و وراثت بودند و معنای انتخاب را نمی‌دانستند. چون پیامبر (ص) در گذشت و فرزندی نداشت، گفتند: پس از او علی (ع) به خلافت شایسته‌تر است. هماهنگی فکری میان ایرانیان و شیعه - یعنی موروثی بودن خلافت - دلیل آن است که تشیع، مولود ایرانیان است.

این فرضیه ادّعایی بی‌دلیل است، دلایل فراوانی که برای تشیع، ریشه عربی را ثابت می‌کند، دروغ بودن آن را ثابت می‌کند.

دلایل عربی بودن ریشه تشیع عبارت است از:

۱. تشیع در عصر پیامبر اکرم (ص) آشکار شد و پیروان علی (ع) را شیعه می‌گفتند و در زمان پیامبر (ص) و پس از او وجود داشتند. پیشگامان تشیع در زمان پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) همه عرب بودند و جز سلمان محمدی کسی از ایرانیان در میان آنان نبود.

۲. امام علی بن ابی طالب (ع) در ایام خلافتش با سه جنگ درگیر بود: جنگ جمل، صفین و نهروان و همه سپاهش عرب خالص عدنانی و قحطانی بودند. گروه‌هایی از قریش، به سپاه او پیوسته بودند و فرماندهان

ص:۴۲

سپاه او از سران همین قبایل بودند، همچون هاشم مرقال، مالك اشتر، صعصعهٔ بن صوحان و برادرش زید، قیس بن سعد بن عباده، عبدالله بن عباس، محمد بن ابی بکر، و. . . امیرالمؤمنین (ع) با همین سپاه و همین فرماندهان بصره را فتح کرد، با قاسطین در صفین نبرد کرد و مارقین را از بین برد. پس در این سپاه و فرماندهان، ایرانی‌ها کجایند، تا احتمال دهیم که آنان شالوده تشیع‌اند؟ ! به علاوه تنها ایرانیان نبودند که این مذهب را داشتند، بلکه ترك‌ها، هندی‌ها وغیر عرب‌های دیگری هم شیعه بودند.

۳. اسلام میان ایرانیان نیز مثل ملّت‌های دیگر منتشر می‌شد و ایران به تشیع معروف نبود، تا آن‌که گروهی از شیعیان اشعری به قم و کاشان کوچ کردند و بذر تشیع را در آن‌جا افشاندند. این در اواخر قرن نخست بود، در حالی که ایرانیان در زمان خلیفه دوم یعنی از سال ۱۷ هجری مسلمان شده بودند.

ایرانیانی که مسلمان شدند، در آغاز کار جز اندکی شیعه نبودند، و بیشتر دانشمندان اهل سنّت همچون بخاری، ترمذی، نسائی، ابن ماجه، و حاکم نیشابوری و کسانی دیگر که در طبقه بعد آمدند، ایرانی بودند.

البته گاهی برای ایرانی بودن ریشه تشیع، به این استدلال می‌شود که تشیع و ایرانیان در موروثی بودن خلافت هم عقیده بودند. در دوره ساسانیان و دیگران چنین بود. ولی خلافت از نظر شیعه موروثی نیست، بلکه تابع نصّ و تعیین است، نهایت آن‌که خدای متعال، نور امامت را در خاندان ویژه‌ای قرار داده که هر امامی، امام پس از خود را تعیین می‌کند.

۴. هر کس تاریخ ایران و زندگی دانشمندان ایرانی و ورودشان به

ص:۴۳

تسنّن و تشیع را مطالعه کند، در می‌یابد که تا اوایل قرن دهم، تسنّن در ایران رواج داشت، تا آن‌که در دوره صفوی تشیع در ایران به عنوان مذهب اکر مردم رواج یافت.

البته ری، قم و کاشان، پایگاه شیعه بودند، لیکن این شهرها در مقایسه با شهرهای دیگر ایران، بسیار کوچک بودند.

خلاصه درس

فرضیه‌های موهوم پیرامون پیدایش شیعه عبارتند از:

فرضیه نخست: تشیع، ساخته و پرداخته عبدالله بن سبا و فرضیه دوم رنگ و ریشه ایرانی تشیع؛

تشیع، ساخته و پرداخته عبدالله بن سبا؛

طبری درباره این توهّم ساختگی داستانی نوشته است.

نظر محقّقان درباره این فرضیه:

اولاً ـ داستانی را که طبری آورده است به افسانه و خرافات شبیه‌تر است؛ زیرا باور کردنی نیست که یک یهودی در زمان خلافت عثمان از صنعا بیاید و مسلمان شود و بزرگان صحابه و تابعین را بفریبد و همه جا بگردد و هسته‌های ضدّ عثمان تشکیل دهد و آنان را به مدینه آورده و بر ضدّ خلافت اسلامی بشوراند، آن‌گاه در برابر دیدگان صحابه و تابعین به خانه خلیفه یورش آورند و او را به قتل برسانند. در ثانی بررسی سیره عثمان و معاویه نشان می‌دهد که آنان هرگز اجازه نمی‌دادند که مخالفانشان در مناطق اسلامی بگردند و تبلیغات علیه آنان انجام دهند.

ص:۴۴

دلایل عربی بودن ریشه تشیع عبارت است از:

۱. تشیع در عصر پیامبر اکرم (ص) آشکار شد و پیروان علی (ع) را شیعه می گفتند و در زمان پیامبر (ص) و پس از او وجود داشتند. پیشگامان تشیع در زمان پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) همه عرب بودند و جز سلمان محمدی کسی از ایرانیان در میان آنان نبود.

۲. امام علی بن ابی طالب (ع) در ایام خلافتش با سه جنگ درگیر بود: جنگ جمل، صفین و نهروان و همه سپاهش عرب خالص عدنانی و قحطانی بودند. پس در این سپاه و فرماندهان، ایرانی‌ها کجایند، تا احتمال دهیم که آنان شالوده تشیع‌اند؟ ! به علاوه تنها ایرانیان نبودند که این مذهب را داشتند، بلکه ترک‌ها، هندی‌ها وغیر عرب‌های دیگری هم شیعه بودند.

۳. اسلام میان ایرانیان نیز مثل ملّت‌های دیگر منتشر می‌شد و ایران به تشیع معروف نبود، تا آن‌که گروهی از شیعیان اشعری به قم و کاشان کوچ کردند و بذر تشیع را در آن‌جا افشاندند.

۴. هر کس تاریخ ایران و زندگی دانشمندان ایرانی و ورودشان به تسنّن و تشیع را مطالعه کند، در می‌یابد که تا اوایل قرن دهم، تسنّن در ایران رواج داشت، تا آن‌که در دوره صفوی تشیع در ایران به عنوان مذهب اکثر مردم رواج یافت.

خود آزمایی

۱. فرضیه‌های موهوم پیرامون پیدایش مذهب تشیع را نام برید.

۲. فرضیه‌های موهوم پیرامون پیدایش تشیع را تشریح کنید.

ص:۴۵

۳. نظر محققان را در دو مورد در رابطه با ابطال فرضیه اول به اختصار بیان کنید.

۴. دلایل عربی بودن تشیع را توضیح دهید.

ص:۴۶

ص:۴۷

ص:۴۸

بخش دوم: اصول اعتقادی

اشاره

ص:۴۹

ص:۵۰

درس چهارم: انواع توحید، صفات ذات و صفات فعل، صفات ثبوتیه و صفات سلبیه

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس مفاهیم زیر را بدانیم:

-دو معنای توحید ذاتی.

-معنای توحید در صفات.

-وجه تمایز صفات خداوند از صفات انسان‌ها.

-معنای توحید در آفرینش.

-معنای توحید در ربوبیت.

-معنای توحید در حاکمیت.

-معنای توحید در عبادت.

-انواع صفات خداوند.

در این درس برخی از اصول کلی اعتقادی شیعه امامیه مانند توحید و اقسام آن اعم از توحید ذاتی، توحید در صفات، توحید در آفرینش، توحید در ربوبیت، توحید در حاکمیت و توحید در عبادت را شرح خواهیم کرد و سپس صفات خداوند در دو تقسیم‌بندی را توضیح خواهیم داد.

اصول اعتقادی

شیعه امامیه در اصول کلّی، با فرقه‌های دیگر اسلامی مشترک است و در برخی امور هم تفاوت دارد که در ادامه به آن اصول اشاره

ص:۵۱

می کنیم.

توحید ذاتی

توحید، رشته و ریسمانی است که همه مسلمانان، بلکه پیروان ادیان آسمانی دیگر به آن چنگ می‌زنند و باور دارند.

توحید ذاتی دو معنی دارد:

۱. خدا یکی است و مانند و شبیه و همتا و جایگزین ندارد.

۲. ذات خدا بسیط است و در آن کثرت و ترکیب نیست. آیه وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ(۱)به معنای اول و آیه قُلْ هُوَ اَللّٰهُ أَحَدٌ (۲)به معنای دوم، اشاره دارد.

توحید در صفات

خداوند متعال به صفاتی متصف می‌شود که گویای کمال در ذات اوست، مثل دانا، توانا و زنده.

انسان نیز به همین صفات موصوف است. او نیز - به اذن خدا - دانا، توانا و زنده است، لیکن وصف خدا به این صفات و وصف دیگران از دو جهت متفاوت است:

۱. این صفات (علم، قدرت و حیات) مفهوم متفاوتی دارند، ولی از نظر وجود و تحقّق در خدای متعال، یکی هستند. در ذات خداوند، حیثیت علم جدا از حیثیت قدرت نیست و این دو غیر از حیثیت حیات

۱- توحید: ۴.

۲- همان: ۱.

ص:۵۲

نیستند. ذات خدای سبحان همه‌اش علم و قدرت و حیات است. بر خلاف انسان که مفاهیم این صفات در او متفاوت است. واقعیت علم و شعور در انسان، غیر از واقعیت قدرت است و دانایی و توانایی انسان غیر از زنده بودن اوست.

۲. همچنان که واقعیت صفات خدا با هم تفاوت ندارند، صفات و ذات خداهم جدا از هم نیستند. صفات خدا عین ذات اوست نه چیزی افزون برآن. بر خلاف انسان که صفاتش زاید براوست، چون که انسان بوده ولی عالم و قادر نبوده، بلکه علم و قدرت را به دست آورده است.

توحید در آفرینش

مقصود از توحید در آفرینش آن است که همه آفرینش، آفریده خدای سبحان است. خدا می‌فرماید:

قُلِ اَللّٰهُ خٰالِقُ کُلِّ شَیْءٍ وَ هُوَ اَلْوٰاحِدُ اَلْقَهّٰارُ(۱)

بگو خداوند، آفریدگار هر چیز است و اوست یگانه پیروز.

مقصود از انحصار خالقیت در خدا، خالقیت مستقل و اصیل است که آفریننده در آفرینش تکیه بر دیگری نکند. چنین آفرینندگی از اوصاف خداست.

البته آفرینندگی تبعی و سایه که متکی به خواست خداوند باشد، از غیر خدا هم برمی‌آید. از همین جاست که عیسای مسیح، خلقت را به

۱- رعد: ۱۶.

ص:۵۳

خودش نسبت می‌دهد و می گوید:

أَنِّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ اَلطِّینِ کَهَیْئَةِ اَلطَّیْرِ فَأَنْفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِ اَللّهِ(۱)

من برای شما از گل به صورت پرنده می‌آفرینم، پس در آن می‌دمم، آن‌گاه به اذن پروردگار، پرنده می‌شود.

و از همین جا باید اعتراف کرد که انحصار آفرینندگی در خداوند، به معنای انکار سنّت‌ها در میان پدیده‌های طبیعی نیست، چرا که نظام علّت و معلولی در اجزای جهان ماده به معنای استقلال علّت در علیت و ایجاد نیست، بلکه خداوند این قانون را در جهان ماده به وجود آورده و خود او پشت این قضیه است. خورشید و هوا در رویش زمین مؤثر است، آب هم در رشد گیاه مؤثر است، ولی وجود مؤثر و تأثیرگذاری‌اش همه به اذن خدا و از مظاهر سنت‌های الهی در هستی است.

توحید در ربوبیت

توحید در آفرینندگی، مورد اتفاق میان بیشتر مشرکان بود و اختلاف آنان با موحّدان در توحید ربوبی بود. مشرکان زمان حضرت ابراهیم (ع) به یگانگی خالق هستی عقیده داشتند، جز این‌که به خطا معتقد بودند ستاره‌ها ارباب وسررشته‌داران این عالمند، مناظره حضرت ابراهیم (ع) با آنان نیز بر همین موضوع، یعنی ربوبیت اجرام آسمانی (ماه و خورشید و

۱- آل عمران: ۴۹

ص:۵۴

ستارگان) متمرکز بود.(۱)

در زمان حضرت یوسف (ع) نیز چنین بود، شرک آنان در مسأله ربوبیت بود. آنان می‌پنداشتند خداوند پس از آفریدن هستی، کار تدبیر واداره جهان را به دیگران واگذاشته است. از این رو حضرت یوسف (ع) در هدایت آن بر موضوع توحید در ربوبیت تأکید داشت که گفت:

أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اَللّهُ اَلْواحِدُ اَلْقَهّارُ (۲)

آیا پروردگارهای پراکنده بهتر است، یا خدای یکتای غالب و قدرتمند؟

تدبیر عالم هستی در مورد انسان و جهان، جدا از مسأله آفرینش نیست و تدبیر، چیزی جز همان آفرینش نیست. وقتی آفریدگار هستی و انسان یکی است، پس مدبّر آن‌ها هم یکی خواهد بود، چرا که پیوند کامل میان تدبیر و آفرینش جهان روشن است، به همین جهت، خداوند وقتی خود را به عنوان آفریدگار همه چیز توصیف می‌کند، در همان وقت، خود را مدبّر آن‌ها هم می‌داند و می‌فرماید:

«خداوند همان کسی است که آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که ببینید، بر افراشت، سپس بر عرش استیلا یافت و خورشید و ماه را مسخّر ساخت، که هر کدام تا زمان معینی حرکت دارند. کار را

۱- ر. ک: سوره انعام، آیات ۷۶ - ۷۸.

۲- یوسف: ۳۹.

ص:۵۵

او تدبیر می کند، آیات را برای شما تشریح می کند، باشد که به لقای پروردگارتان یقین کنید.»(۱)

توحید در حاکمیت

همان گونه که صحنه هستی و آفرینش، یک مدبّر حقیقی دارد که خدای متعال است، صحیفه تشریع وقانونگذاری هم حاکم یگانه‌ای دارد که خدای سبحان است، او هم حاکم است، هم قانونگذار و مورد اطاعت به ذات. دیگری نه حق حکومت دارد و نه تشریع و نه این که از او اطاعت شود، جز به اذن خدا. خداوند می‌فرماید:

إِنِ اَلْحُكْمُ إِلاّ لِلّهِ أَمَرَ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّ إِيّاهُ(۲)

حکومت جز برای خدا نیست، فرمان داده که جز او را نپرستید.

و می‌فرماید:

مَنْ يُطِعِ اَلرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اَللّهَ(۳)

هر کس از پیامبر پیروی کند، خدا را اطاعت کرده است.

۱- رعد: ۲.

۲- یوسف: ۴۰.

۳- نساء: ۸۰.

ص:۵۶

به هر حال، همه شؤونی که به حکومت و قانونگـذاری و اطاعت باز می گردد ذاتاً برای خداوند ثابت است و برای دیگری با فرمان و اجازه اوست.

توحید در عبادت

توحیـد در عبـادت، اصـل مشترک و پـایه مورد اتفـاق میان همه ادیان آسـمانی است. در یک سـخن، والاترین هـدف بعثت پیامبران الهی، یادآوری همین اصل است، خداوند می‌فرماید:

وَ لَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً أَنِ اُعْبُدُوا اَللّهَ وَ اِجْتَنِبُوا اَلطّاغُوتَ (۱)

ما در هر امّتی پیامبری برانگیختیم (تا بگوید:) خدا را بپرستید و از طاغوت پرهیز کنید.

همه مسلمانان در نمازهای روزانه خود به این اصل اعتراف می کنند إِیّاکَ نَعْبُدُ(۲). بر این اساس، وجوب پرستش تنها خدا و دوری از پرسـتش جز او، امری مسـلّم است و کسـی در این قاعـده کلّی مخالفتی نـدارد. سـخن در این است که آیا برخی کارها و برنامه‌ها مصداق پرستش غیر خداست، یا نه؟

برای رسیدن به سـخن آخر در این زمینه، باید مفهوم و محدوده «عبادت» مشـخص شود و تعریفی منطقی از آن ارائه گردد، تا آنچه تحت این عنوان قرار می گیرد و پرستش شمرده می‌شود، از آنچه چنین نیست و

۱- نحل: ۳۶.

۲- فاتحه: ۵.

ص:۵۷

از روی تکریم و بزرگداشت انجام می‌شود متمایز گردد.

(در بخش سوّم، ملاک پرستش بحث خواهد شد.)

صفات ذات و صفات فعل

صفات خداوند دو قسم است: ذاتی و فعلی.

مقصود از صفات ذاتی، آن است که ذات خداوند به آن متصّف می‌شود، مثل این که خداوند، عالم و قادر است.

مقصود از صفات فعل، آن است که ذات خداوند به لحاظ صدور برخی کارها از او، به آن صفات موصوف می‌شود. به این عنوان که جهان را آفریده است، «خالق» است و به این سبب که به مردم روزی می‌دهد «رازق» است.

صفات ثبوتیه و سلبیه

صفات خدای سبحان به صفات ثبوتیه و سلبیه تقسیم می‌شود.

مقصود از اول، صفاتی است که از کمال حکایت دارد، مثل این‌که خداوند، عالم و قادر است. و مقصود از صفات سلبیه، منزّه دانستن ذات خدا از صفاتی است که از نیاز و نقص و فقر حکایت می کند.

به تعبیر دیگر: خداوند، صفات جمال و صفات جلال دارد. صفات جمال حکایت از کمال ذات دارد و ذات خدا به آن‌ها وصف می‌شود، صفات جلال از کاستی حکایت دارد، پس از خدا نفی می‌شود. با این حساب، خداوند نه جسم است، نه جسمانی است، نه محلّ چیزی قرار می گیرد و نه در چیزی حلول می کند، چرا که این صفات، همراه با نقص و نیاز است (مثل حلول در چیزی) یا مستلزم ترکیب است (مثل آن که

ص:۵۸

محلّ چیزی باشد) .

خلاصه درس

شیعه امامیه در اصول کلّی، با فرقه‌های دیگر اسلامی مشترک است و در برخی امور هم تفاوت دارد

توحید ذاتی دو معنی دارد:

۱. خدا یکی است و مانند و شبیه و همتا و جایگزین ندارد.

۲. ذات خدا بسیط است و در آن کثرت و ترکیب نیست.

مقصود از توحید در صفات آن است که خداوند متعال به صفاتی متصف می‌شود که گویای کمال در ذات اوست، مثل دانا، توانا و زنده لیکن وصف خدا به این صفات و وصف دیگران از دو جهت متفاوت است. مقصود از توحید در آفرینش آن است که همه آفرینش، آفریده خدای سبحان است. توحید در آفرینندگی، مورد اتفاق میان بیشتر مشرکان بود و اختلاف آنان با موحّدان در توحید ربوبی بود. توحید درحاکمیت بیانگر این است که همان گونه که صحنه هستی و آفرینش، یک مدبّر حقیقی دارد که خدای متعال است، صحیفه تشریع و قانونگذاری هم حاکم یگانه‌ای دارد که خدای سبحان است، او هم حاکم است، هم قانونگذار و مورد اطاعت به ذات. توحید در عبادت، اصل مشترک و پایه مورد اتفاق میان همه ادیان آسمانی است. صفات خداوند دو قسم است: ذاتی و فعلی؛ از جهت دیگرصفات خدای سبحان به صفات ثبوتیه و سلبیه تقسیم می‌شود.

خود آزمایی

۱. دو معنای توحید ذاتی را شرح دهید.

ص:۵۹

۲. معنای توحید در صفات را توضیح دهید.

۳. وجه تمایز صفات خداوند از صفات انسان‌ها را در دو مورد شرح دهید.

۴. معنای توحید در آفرینش را شرح دهید.

۵. معنای توحید در ربوبیت را شرح دهید.

۶. معنای توحید در حاکمیت را شرح دهید.

۷. معنای توحید در عبادت را شرح دهید.

۸. انواع صفات خداوند را توضیح دهید.

ص:۶۰

ص:۶۱

درس پنجم: قضا و قدر، انسان موجود مختار، ضرورت نبوّت عامّه وخاصه، معاد و قیامت

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

-معنای قضا و قدر را بدانیم.

-با اعتقاد اهل بیت (ع) در خصوص اختیار انسان آشنا شویم.

-با صفات انبیای الهی و نیز ضرورت نبوت عامه آشنا شویم.

-منظور از نبوت خاصه را بدانیم.

-با اعتقاد به معاد و قیامت به عنوان یکی از اصول کلی شیعه امامیه آشنا شویم.

در این درس اصول کلی اعتقادی شیعه امامیه در ادامه درس قبل را شرح می‌دهیم که عبارتند از: قضا و قدر، اختیار، ضرورت نبوت عامه، نبوت خاصه، معاد و قیامت.

قضا و قدر

اعتقاد به قضا و قدر، از عقاید اسلامی است و در قرآن و حدیث آمده است. لیکن باید آن را تفسیر و بررسی کرد، به نحوی که سر از جبر و سلب اختیار از انسان در نیاورد. «قَدَر» عبارت است از اندازه‌گیری و مهندسی وجود یک چیز. خداوند متعال هر چیز را با اندازه خاصّی

ص:۶۲

آفریده است: إِنّا کُلَّ شَیْءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَرٍ(۱).

و قضاء، آن است که کار به مرحله قطعی و حتمی برسد و در همان حال، اراده و اختیار انسان در رسیدن کار به مرحله قضاء، نقش دارد. انسان با انتخاب کاری از کارها، سبب می‌شود که چیزی بر او حتمی و قطعی می گردد.

انسان، موجود مختار

انسان در تصمیم‌گیری نسبت به یکی از دو طرف یک کار (انجام یا ترک) با قدرتی که خداوند به او سپرده است، دارای اختیار است. کار او از یک جهت به خدا نسبت داده می‌شود، و از جهتی دیگر در همان وقت به خودش نسبت داده می‌شود. نسبت به خدا داده می‌شود از آن جهت که با قدرت و توانی انجام می‌دهد که از سوی خدا به او داده شده است و به خودش نسبت داده می‌شود، چون با اختیار خود یکی از دو کار را برگزیده است. به همین خاطر از اهل بیت (ع) نقل شده است که:

«لا جبر ولا تفویض، ولکن امرٌ بین الأمرین.»

نه جبر است نه تفویض، بلکه امری میان این دو تاست.

۱- قمر: ۴۹.

ص:۶۳

ضرورت نبوّت عامّه

خداوند حکیم، مردان شایسته‌ای را برای هدایت و سعادت انسان برگزید. آنان همان پیامبران الهی‌اند. بعثت انبیا برای رسیدن انسان به کمالی که هدف خلقت اوست لازم است، چرا که عقل او هرچند در پیمودن راه کمال، مؤثر و مفید است، ولی کافی‌نیست.
تفاوت دیدگاه و اندیشه‌های بشری در اخلاق و اقتصاد و روابط اجتماعی و جوانب دیگر زندگی، بهترین دلیل است بر این‌که انسان از شناخت صحیح این مسائل ناتوان است.

صفات انبیا

واسطه‌های فیض الهی صفاتی دارند که آنان را از دیگران ممتاز می‌سازد. مهم‌ترین آن‌ها «عصمت» در سه مرحله است:

۱. عصمت در مرحله دریافت وحی و ابلاغ آن؛

۲. عصمت از معصیت و گناه؛

۳. عصمت از خطا در امور فردی و اجتماعی.

لزوم عصمت در این سه مرحله، دلایل عقلی و نقلی دارد که در جای خود آمده‌است.

نبوّت خاصّه

مقصود از نبوت خاصّه، نبوت حضرت محمد بن عبدالله (ص) است که آخرین پیامبر است و کتاب او آخرین کتاب‌ها و رسالت او آخرین رسالت‌هاست و قرآن معجزه جاویدان او تا روز قیامت است. خداوند او را با این معجزه، ویژه ساخت، چون آیین جاودان در گرو دلیل جاویدان

ص:۶۴

است، از این رو او را بـا کتابی فرسـتاد که از هیـچ سویی باطل در آن راه نـدارد و جنّ و انس را تا قیامت با این قرآن تحـدّی کرد و فرمود:

قُلْ لَئِنِ اِجْتَمَعَتِ اَلْإِنْسُ وَ اَلْجِنُّ عَلىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هٰذَا اَلْقُرْآنِ لاٰ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كٰانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً(۱)

بگو اگر انس و جنّ گرد آیند تا مانندی برای این قرآن آورند، نمی‌توانند مثل آن بیاورند، هرچند برخی پشتیبان بعض دیگر باشند.

معاد و قیامت

همه ادیان آسـمانی بر این نکته اتفاق‌نظر دارنـد که خداونـد، مردم را پس از مرگشان در روز قیامت زنـده می‌کنـد تا به کارهایشان پاداش دهد.

اعتقاد به قیامت از پایه‌های ایمان در اسلام است. خداوند می‌فرماید:

أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّمٰا خَلَقْنٰاكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنٰا لاٰ تُرْجَعُونَ(۲)

آیا پنداشتید که شمارا بیهوده آفریدیم و شما به سوی ما باز گردانده نمی‌شوید؟

مرگ، پایان زندگی نیست، بلکه انتقال از جهانی به جهان دیگر و از حیاتی کوتاه به حیاتی همیشگی است.

آنچه در درس قبل و درس حاضر بیان کردیم اصول کلّی اعتقادی شیعه

۱- اسراء: ۸۸.

۲- مؤمنون: ۱۱۵.

ص:۶۵

امامیه است که با همه مسلمانان در آن‌ها مشترک است که به اختصار بیان شد.

خلاصه درس

«قَدَر» عبارت است از اندازه‌گیری و مهندسی وجود یک چیز و قضاء، آن است که کار به مرحله قطعی و حتمی برسد؛ در همان حال، اراده و اختیار انسان در رسیدن کار به مرحله قضاء، نقش دارد.

انسان در تصمیم‌گیری نسبت به یکی از دو طرف یک کار (انجام یا ترک) با قدرتی که خداوند به او سپرده است، دارای اختیار است.

خداوند حکیم، مردان شایسته‌ای را برای هدایت و سعادت انسان برگزید. آنان همان پیامبران الهی‌اند.

واسطه‌های فیض الهی صفاتی دارند که آنان را از دیگران ممتاز می‌سازد. مهمترین آن‌ها «عصمت» در سه مرحله است:

۱. عصمت در مرحله دریافت وحی و ابلاغ آن؛

۲. عصمت از معصیت و گناه؛

۳. عصمت از خطا در امور فردی و اجتماعی.

مقصود از نبوت خاصّه، نبوت حضرت محمد بن عبدالله (ص) است که آخرین پیامبر است و کتاب او آخرین کتاب‌ها و رسالت او آخرین رسالت‌هاست و قرآن معجزه جاویدان او تا روز قیامت است.

همه ادیان آسمانی بر این نکته اتفاق‌نظر دارند که خداوند، مردم را پس از مرگشان در روز قیامت زنده می‌کند تا به کارهایشان پاداش

ص:۶۶

دهد.

خود آزمایی

۱. قضا و قدر را تعریف کنید.

۲. اعتقاد اهل بیت (ع) در خصوص اختیار انسان را تشریح کنید.

۳. با ذکر صفات انبیاء الهی، ضرورت نبوت عامه را شرح دهید.

۴. منظور از نبوت خاصه چیست؟

۵. اعتقاد به معاد و قیامت را به عنوان یکی از اصول کلی اعتقادی شیعه امامیه شرح دهید.

ص:۶۷

ص:۶۸

بخش سوم: معیار توحید و شرک در عبادت

اشاره

ص:۶۹

ص:۷۰

درس ششم: معیار توحید و شرک در عبادت، استعانت از غیر خداوند، درخواست شفاعت از مأذونان، توسّل به پیامبر (ص) و اولیا، نذر برای اولیا و تبرّک به آثار آن‌ها

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس مفاهیم زیر را بدانیم:

-مفهوم عبادت.

-جلوه‌های مختلف استعانت از غیر خدا.

-معنای شفاعت.

-آیات نفی کننده و اثبات‌کننده.

-مفهوم انحصار شفاعت در خدا و شفاعت به اذن خدا.

-محدوده شفاعت.

-انواع سه گانه توسل.

-مفهوم نذر برای اولیا.

-مفهوم تبرک با آثار اولیا با اشاره به آیات قرآن.

در این درس مباحث معیار توحید و شرک در عبادت، استعانت از غیر خداوند، درخواست شفاعت از مأذونان برای شفاعت، توسّل به پیامبر (ص) و اولیا با همه اقسام آن، نذر برای اولیا و تبرّک به آثار اولیا را ارائه خواهیم داد.

معیار توحید و شرک در عبادت

توحید مراتبی دارد، شرک هم به شکل‌های مختلفی است. محور بحث ما در این‌جا؛ «توحید در عبادت» است که در مقابلش شرک در

ص:۷۱

عبادت است. برای داوری درست در مواردی که اختلاف اندیشه وجود دارد، باید تعریفی منطقی و جامع از عبادت ارائه داد و جز با این، نمی‌توان اختلاف در آن موارد را برطرف ساخت، از این رو باید ضابطه‌ای را که از قرآن و سنت برای پرستش به دست می‌آید، بیان کرد.

از گفته اهل لغت بر می‌آید که عبادت، یعنی خضوع و کرنش.(۱)

اشکال این تعریف این است که اگر عبادت به معنای خضوع باشد، باید هر نوع کرنشی در برابر غیر خدا ممنوع باشد، در نتیجه هر کرنش‌گر از دایره موحّدان بیرون می‌افتد، در حالی که خداوند از خضوع فرشتگان برای آدم و کرنش فوق‌العاده یعقوب و فرزندانش در برابر یوسف خبر می‌دهد و کرنش ملائکه نسبت به آدم را می‌ستاید و از سرپیچی ابلیس از فرمان سجود نکوهش می‌کند:

فَسَجَدَ اَلْمَلاٰئِکَةُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۲)

همه فرشتگان سجده کردند.

وَ رَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی اَلْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً (۳)

یوسف پدر و مادرش را بر تخت خود بالا برد و آنان در برابر او به سجده افتادند.

تنها خضوع و کرنش - چه به لفظ و بیان باشد، چه به عمل و رفتار -

---

۱- ر. ک: لسان العرب، مفردات راغب، قاموس محیط واژه عبد .

۲- حجر: ۳۰.

۳- یوسف: ۱۰۰.

ص:۷۲

عبادت نیست. پس برای حل مشکل باید ضابطه‌ای کلی برای عبادت بیان کرد، تا آن خضوعی که نشان پرستش است، با کرنش‌های دیگر متمایز باشد.

به طور خلاصه عبادت با دو چیز تحقق پیدا می‌کند:

۱. خضوع با بیان و عمل.

۲. اعتقاد به خدایی و پروردگاری آن‌که در برابرش کرنش انجام می‌گیرد و عقیده به این‌که سرنوشت کلّی یا جزئی کرنش کننده، اکنون یا در آینده، به دست اوست، چه این اعتقاد درست باشد آن‌گونه که درباره خداوند است، چه باطل باشد، مثل آنچه در پرستش غیر خداست. پس اگر در خضوع، چنین اعتقادی نباشد، پرستش نیست.

موحدان خداپرست، خضوعشان ریشه در این اعتقاد دارد که خدا را آفریدگار جهان و انسان و مدبّر عالم می‌شناسند، خدایی که در دنیا و آخرت همه چیز در دست اوست و جز او هیچ آفریدگار، مدبّر و سررشته‌دار امور بندگان در دنیا و آخرت نیست. امّا در دنیا، خلقت و تدبیر و زنده کردن و میراندن و فرستادن باران و فراوانی و قحطی و همه آنچه «پدیده طبیعی» به شمار می‌رود کار خداست، نه دیگری که هیچ تأثیری در سرنوشت انسان ندارد. امّا در آخرت، شفاعت و آمرزش گناهان و این‌گونه امور اخروی به دست خدای متعال است.

بنابراین، عبادت، کرنشی نشأت گرفته از اعتقاد به آفریدگاری و تدبیر و سررشته داری معبود نسبت به انسان در دنیا و آخرت است. این وضعیت یکتاپرستان است. امّا مشرکان عصر رسالت و قبل و بعد از آن هم خضوعشان در برابر معبودهایشان از همین عقیده سر چشمه

ص:۷۳

می‌گرفت و معتقد به ربوبیت آن‌ها بودند و این‌که سرنوشت عبادت کننده، به دست آن معبودهاست.

هر خضوع، کرنش و درخواست، از این ریشه می‌گیرد که مورد کرنش را خدا یا پروردگار بدانیم و سرنوشت پرستشگر را به دست او بدانیم. چنین خضوعی عبادت است. پس اگر در پیشگاه خدای سبحان کرنش کند، این عبادت خداست و اگر برای غیر خدا خضوع کند، غیر خدا را پرستیده است و مشرک خواهد بود.

در مقابل این، خضوع و کرنش و کاری است که از چنین باوری سر چشمه نگرفته باشد. پس خضوع کسی در برابر یک موجود و احترام به او هر چند هم بسیار باشد، تا همراه با اعتقاد به خدایی و پروردگاری او نباشد، شرک و پرستش آن موجود نیست، هر چند ممکن است حرام باشد، مثل سجده عاشق برای معشوق یا زن در برابر شوهرش، که هر چند در آیین اسلام حرام است، ولی پرستش نیست و حرمت آن جهت دیگری دارد. پس پرستش و حرام بودن، دو چیز مختلف است.

وقتی تعریف عبادت و فرق آن با غیر عبادت روشن شد، می‌توانی درباره کارهایی که بهانه شده تا انجام دهندگان آن‌ها را به شرک متهم کنند، به گمان این‌که این عبادت است و چنین کسان غیر خدا را می‌پرستند، داوری قطعی کنی.

استعانت از غیر خداوند

موحّد، همان گونه که جز خدا را نمی‌پرستد، در زندگی دنیوی و اخروی خود نیز جز از خداوند یاری نمی‌طلبد. از این روست که

ص:۷۴

خداوند، توحید در استعانت را به توحید در عبادت عطف می‌کند و مسلمان را فرمان می‌دهد که شب و روز در نمازهای پنجگانه‌اش بگوید: إِيّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيّاكَ نَسْتَعِينُ . جدا کردن این دو و حرام دانستن عبادت غیر خدا ولی جایز شمردن استعانت از غیر خدا بر خلاف قرآن کریم است. مسلمان جز خدا را نمی‌پرستد و جز از او یاری نمی‌جوید.

این از یک سو؛ از سوی دیگر، همه خردمندان -چه موحّدان چه جز آنان- و پیامبران و اولیا همواره در زندگی دنیوی و معاشرت خویش، از غیر خدا کمک می‌خواهند. حتی خداوند دستور می‌دهد که از غیر خدا کمک بطلبید، مثل آیه:

وَ اِسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ اَلصَّلاٰةِ(۱)

از صبر و نماز، یاری بجویید.

همچنین به مسلمانان فرمان می‌دهد هر کس از شما کمک خواست، او را کمک کنید: وَ إِنِ اِسْتَنْصَرُوكُمْ فِي اَلدِّينِ فَعَلَيْكُمُ اَلنَّصْرُ (۲).

از یک سو آیات قرآن، یاری خواهی و استعانت را منحصر به خداوند می‌داند، از سوی دیگر دستور می‌دهد از غیر خدا کمک بخواهید! پس باید حقیقت استعانتی را که مخصوص خدای سبحان است بررسی کرد و تفاوت آن را از نصرت خواهی از غیر خدا که محور زندگی اجتماعی است مشخص نمود.

ممکن است استعانت از غیر خدا به دو صورت باشد:

۱- بقره: ۴۵.

۲- انفال: ۷۲.

ص:۷۵

۱. از یک عاملِ چه طبیعی یا غیر طبیعی کمک بخواهیم، با این اعتقاد که کار او مستند به خداست، یعنی آن عامل می‌تواند بندگان را کمک کند و با قدرتی که از سوی خدا و به اذن او دارد، مشکلات مردم را حل کند.

این نوع از استعانت، جدا از استعانت از خدا نیست، چون به طور ضمنی این اعتراف در آن نهفته که خدا به آن عوامل، آن اثر را داده و اجازه فرموده است و اگر بخواهد، آن قدرت و اثر را از آن می‌گیرد. وقتی کشاورز، از عوامل طبیعی مثل خورشید، آب و کشت زمین کمک می‌گیرد، در واقع از خداوندی کمک گرفته که به این عوامل، قدرت رویاندن و به ثمر رساندن بذر و رساندن به حدّ کمال بخشیده است.

۲. از یک انسان یا عامل طبیعی یا غیر طبیعی کمک بخواهد، با این اعتقاد که آن را در وجودش یاکار و تأثیرش مستقل از خدا بداند. بی‌شک این اعتقاد شرک است و چنین استعانتی پرستش به شمار می‌رود. پس اگر کشاورز، از عوامل یاد شده کمک گرفت، با این اعتقاد که آن‌ها را در تأثیر یا وجود، یا مادّه، یا در کار و قدرت، مستقل پنداشت، این اعتقاد شرک است و چنین طلبی عبادت است.

آن دسته از آیات که استعانت را منحصر به خداوند می‌داند، ناظر به این حقیقت است که در صحنه هستی، هیچ مؤثّر تام و مستقلّ و بدون اتکاء به دیگری نه در وجودش، نه در کار و تأثیرش، جز خداوند وجود ندارد. و آن دسته از آیات که استعانت از غیر خدا را جایز می‌شمارد، ناظر به این است که عواملی در جهان هست که در وجود و

ص:۷۶

کارش نیازمند خداوند است و هر کار می‌کند، با اذن و مشیت و قدرت الهی انجام می‌دهد و اگر خدای متعال آن قدرت را نداده بود و خواست خدا بر استمداد از آن جریان نیافته بود، هیچ قدرتی بر هیچ کاری نداشت.

پس در همه مراحل یاری کننده حقیقی خداوند است و از هیچ کس به عنوان این‌که یاری رساننده مستقل است نمی‌توان استعانت جست، مگر از خداوند. از این رو، استعانت منحصر به خدا شده است. لیکن این هرگز مانع استعانت از غیر خدا به عنوان غیر مستقل و متکّی به قدرت الهی نیست و چنین استعانتی هرگز منافات با آن استعانت انحصاری ندارد.

درخواست شفاعت از مأذونان برای شفاعت

اشاره

آیا شفاعت طلبی از آنان که اذن شفاعت دارند، پرستش آنان است و با توحید منافات دارد؟ یا این درخواست دعا از آنان است؟

بررسی این مسأله در گرو بیان نکات زیر است:

۱. حقیقت و معنای شفاعت چیست؟

۲. بررسی آیات اثبات کننده و نفی کننده شفاعت.

۳. محدوده شفاعت.

۴. آثار و نتیجه شفاعت.

۵. شفاعت طلبی از پیامبر (ص) و اولیا که مأذون در شفاعتند.

اوّل: حقیقت و معنای شفاعت

شفاعت آن است که رحمت و آمرزش و فیض الهی از راه اولیای

ص:۷۷

خدا و بندگان برگزیده او به مردم برسد. همان‌گونه که هدایت الهی که از فیض‌های خداوند است و در این دنیا از راه پیامبران و کتب آسمانی او به مردم می‌رسد، آمرزش الهی نیز در قیامت، از همین راه به گنهکاران می‌رسد و بعید نیست که مغفرت او در روز رستاخیز، از راه بندگان خوبش هم به آنان برسد، چرا که خداوند دعای آنان را در زندگی دنیوی سبب آمرزش قرار داده و در آیات قرآن به این نکته تصریح شده است. فرزندان یعقوب چون خاضعانه نزد پدر خویش باز گشتند، گفتند:

ای پدر، ما خطا کرده‌ایم، برای ما آمرزش بطلب قالُوا یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنّا کُنّا خاطِئِینَ .(۱)

یعقوب نیز پاسخ داد که برای شما از خدا آمرزش خواهم خواست، که او آمرزنده و مهربان است.(۲)

پیامبر اکرم (ص) نیز از کسانی بود که دعایش در حق گنهکاران مستجاب می‌شد. به فرموده قرآن:

وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اَللّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ اَلرَّسُولُ لَوَجَدُوا اَللّهَ تَوّاباً رَحِیماً(۳)

اگر آنان که به خویش ستم کردند، نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌طلبیدند و پیامبر هم برای آنان آمرزش می‌طلبید، خداوند را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند.

۱- یوسف: ۹۷.

۲- همان: ۹۸.

۳- نساء: ۶۴.

ص:۷۸

آمرزش الهی گاهی توسّط واسطه‌هایی همچون پیامبران به بندگانش می‌رسد، گاهی هم بی‌واسطه. دعا، به خصوص دعای صالحان، در سلسله نظام علت و معلول، اثر دارد و علّت تنها در علت‌های واقع در چهارچوب حسّ خلاصه نمی‌شود و در عالم هستی مؤثرهایی بیرون از احساس و حواس ما وجود دارد که گاهی حتی از فکر ما هم دور است.

عقیده به شفاعت اولیا، نوعی امید به رحمت خدا و آرزومندی بخشایش و لطف اوست. اسلام دریچه‌های امید را به روی گنهکار پشیمان گشوده است، تا به سوی پروردگارش برگردد. یکی از این دریچه‌ها توبه و استغفار است. دریچه دیگر، شفاعت برای گنهکاران است.

معنای این، زمینه‌سازی برای گنهکاران و آسان نمودن خلاف به امید شفاعت نیست، چون که شفاعت، شرایط و حدودی دارد و مطلق و بی‌قید و شرط نیست تا همه گناهکاران را شامل شود، بلکه نقش آن کاشتن بذر امید در دل‌هاست.

دوم: بررسی آیات نفی کننده و اثبات کننده شفاعت

اشاره

به اجماع همه علمای اسلام، در روز قیامت شفاعت برای پیامبر اعظم (ص) و هر کس که خداوند اذن شفاعت دهد ثابت است و کسی منکر این نیست، مگر آن‌که معاند است، یا از قرآن و معارف اسلامی بی‌خبر است. لیکن آیات شفاعت، برخی نفی کننده است، بعضی اثبات کننده.

ص:۷۹

دسته اول: نفی کننده شفاعت

در قرآن کریم تنها یک آیه است که ظاهر آن شفاعت را به نحو مطلق نفی می کند:
یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمّا رَزَقْناکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لا بَیْعٌ فِیهِ وَ لا خُلَّةٌ وَ لا شَفاعَةٌ(۱)

ای اهل ایمان، از آنچه به شما روزی دادیم انفاق کنید، پیش از آن‌که روزی برسد که در آن روز، نه داد وستدی است، نه دوستی و نه شفاعت.

ذیل آیه نشانه می‌دهد که آن‌چه نفی شده، شفاعت در حق کافران است.

دسته دوّم: نفی صلاحیت بت‌ها برای شفاعت

عرب جاهلی چون معتقد به شـفاعت بت‌ها نزد خدا بودند، آن‌ها را می‌پرستیدند. در این زمینه آیات فراوانی است که به یکی بسنده می کنیم:
أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اَللّهِ شُفَعاءَ قُلْ أَ وَ لَوْ کانُوا لا یَمْلِکُونَ شَیْئاً وَ لا یَعْقِلُونَ(۲)

آیا جز خدا شفیعانی گرفته‌اند؟ بگو: آیا هر چند آن‌ها مالک چیزی نباشند و شعوری نداشته باشند باز هم‌از آنان شفاعت می‌طلبید؟

۱- بقره: ۲۵۴.

۲- زمر: ۴۴.

ص:۸۰

دسته سوّم: انحصار شفاعت در خدا و عدم شرکت دیگری

خداوند می‌فرماید:
قُلْ لِلّٰهِ اَلشَّفٰاعَةُ جَمِيعاً لَهُ مُلْكُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ(۱)
بگو همه شفاعت از آن خداست، فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست، سپس به سوی او بازگردانده می‌شوید.
روشن است که خدا نزد کسی برای کسی شفاعت نمی‌کند، چون او برتر از هر چیز است، و هر چیز در پیشگاه او خاضع است. پس معنای این‌که همه شفاعت از آن اوست این است که خدای سبحان مالك مقام شفاعت است و هیچ کس جز با اجازه او شفاعت نمی‌کند. پس این آیه، هم نفی عقیده مشرکین است که برای غیر خدا شفاعت قائل بودند، هم نفی اعتقاد یهود و نصاری است که به شفاعت مطلق و بی‌قید و شرط در مورد شفاعت کننده و شفاعت شونده معتقدند. و این منافات ندارد با این‌که بندگانی باشند که چون مورد رضایت الهی‌اند، اذن شفاعت داشته باشند.

دسته چهارم: شفاعت به اذن خدا

آیاتی هست که به روشنی دلالت بر شفاعت کسانی با اذن الهی دارد. امّا این‌که آنان کیانند؟ قرآن از آنان چیزی نمی‌گوید. اینك آیات:
۱. مَنْ ذَا اَلَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّٰ بِإِذْنِهِ(۲)؛ «کیست که نزد خدا شفاعت

۱- همان.

۲- بقره: ۲۵۵.

ص:۸۱

کند، مگر به اذن او.»

۲. مٰا مِنْ شَفِیعٍ إِلاّٰ مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ(۱)؛ «هیچ شفیعی نیست، مگر پس از اجازه او.»

۳. لاٰ یَمْلِکُونَ اَلشَّفٰاعَهَ إِلاّٰ مَنِ اِتَّخَذَ عِنْدَ اَلرَّحْمٰنِ عَهْداً (۲)؛ «مالک شفاعت نیستند، مگر کسی که نزد خداوند، عهد و پیمانی گرفته باشد.»

پس شفاعتِ مطلق، یعنی شفاعت بدون اذن خدا یا شفاعت بت‌ها، مردود است و شفاعت دیگران که خدا به آنان اذن داده و نزد پروردگار عهدی گرفته‌اند، شفاعت مقبول است.

قرآن کریم، شفاعت بت‌ها را که عرب آن‌ها را به دروغ می‌پرستیدند رد می‌کند و می‌گوید: آنان که از خود نمی‌توانند دفاع کنند، چگونه می‌توانند در حق پرستندگانشان شفاعت کنند؟ هدف آیات نفی کننده شفاعت، شفاعت این‌ها و شفاعت مطلقی است که اهل کتاب به آن معتقدند ولی شفاعت پذیرفته، شفاعت گروهی است از بندگان ویژه خدا که با شرایط خاصّی شفاعتشان نزد خدا قبول می‌شود. در روایات اسلامی نام شفیعان و شرایط شفاعت نسبت به شفاعت شوندگان آمده است.

سوم: محدوده شفاعت

شفاعت مطلق و بی‌قید و شرط را یهود و نصاری و مشرکان معتقد بودند، امّا شفاعتی که قرآن آن را پذیرفته، شرایطی در شفیع، در شفاعت شده و در مورد شفاعت دارد.

۱- یونس: ۳.

۲- مریم: ۸۷.

ص:۸۲

امّا شفیع، هر چه هم نزد خداوند، رتبه و منزلت داشته باشد، جز با اذن و رضایت خدا شفاعت نمی کند.

امّا شفاعت شده باید به وسیله ایمان به خدا و یکتایی او و ایمان به پیامبران الهی و کتب آسمانی، پیوند خود را با خدا استوار سازد و از کسانی نباشد که دستشان آلوده به جنایت شده و در گناهان غرق شده‌اند. این شرطها و محدوده‌ها در روایات شیعه و اهل سنّت بیان شده است.

پیامبر خدا (ص) فرمود: «نزدیک‌ترین شما به من در فردای قیامت و شایسته‌ترین شما برای برخورداری از شفاعتم کسی است که از همه راستگوتر، امانت‌دارتر، خوش‌اخلاق‌تر و نزدیک‌تر به مردم باشد.»(۱)

امام صادق (ع) فرمود: «ای گروه شیعه! از گناه دست برنمی‌دارید و از شفاعت ما سخن می گویید؟ ! به خدا سوگند کسی که مرتکب این گناه (زنا) شود به شفاعت ما نمی‌رسد تا آن‌که رنج عذاب به او برسد و هراس دوزخ را ببیند.»(۲)

امام کاظم (ع) فرمود: چون وفات پدرم حضرت صادق (ع) فرارسید، به من فرمود: «پسرم! هرکس نماز را سبک بشمارد به شفاعت ما نمی‌رسد.» (۳)

امّا نسبت به مورد شفاعت باید گفت که شرک و الحاد مورد شفاعت قرار نمی گیرد. خداوند می‌فرماید:

۱- تیسیر المطالب، سید یحیی زیدی، ج۱، ص۴۴۲.

۲- کافی، ج۵، ص۴۶۹.

۳- کافی، ج۳، ص ۲۷۰.

ص:۸۳

إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَشٰاءُ(۱)

خداوند، شرک ورزیدن به او را نمی‌آمرزد و جز آن را برای هرکس بخواهد می‌بخشاید.

چهارم: شفاعت‌طلبی از پیامبر (ص) و اولیا که مأذون در شفاعتند

مفهوم روشن شفاعت، دعای شفیع و طلبیدن او از خداوند است که گناهان بندگانش را - اگر شایسته بخشایشند - بیامرزد. پس درخواست شفاعت از شفیع، به درخواست دعا از او برای آن هدف برمی‌گردد. آیا اشکالی دارد که از برادر مؤمن درخواست دعا کنی؟ تا چه رسد به درخواست از پیامبر اکرم (ص) که به تصریح آیات قرآن، دعایش مستجاب است و ردّ نمی‌شود.(۲)

پس وقتی شفاعت خواهی از صالحان به معنای درخواست دعاست، هرکس نیز از پیامبر شفاعت بطلبد، همین معنی را قصد می‌کند. وقتی رسول خدا (ص) زنده بود و در مدینه می‌زیست، درخواست دعا از پیامبر از سوی اصحاب، معنایش درخواست شفاعت بود. پس از انتقال از دنیا به جهان برزخ نیز معنای شفاعت خواهی همان درخواست دعاست، نه چیز دیگر.

این‌گونه درخواست دعا و شفاعت، در زمان‌های گذشته از سوی پیشینیان صالح نیز انجام گرفته است که نمونه‌هایی یاد می‌شود:

۱. از انس نقل شده است که: از پیامبر (ص) درخواست کردم در روز قیامت مرا شفاعت کند. فرمود: شفاعت می‌کنم. گفتم: یا رسول‌الله، تو را

۱- نساء: ۴۸ و ۱۱۶.

۲- نساء: ۶۴؛ منافقون: ۵.

ص:۸۴

در کجا بجویم؟ فرمود: «اولین جایگاهی که مرا می‌جویی، بر صراطاست.»(۱)

او از پیـامبر اعظم (ص) درخواست شـفاعت می‌کنـد، بی‌آن‌که بر ذهن او بگـذرد که این درخواست، بـا اصول اعتقادی او ناسازگار است.

۲. سواد بن قارب، یکی از اصـحاب پیامبر (ص) به آن حضرت می‌گوید: «شفیع من باش، روزی که شفاعت کسی هیچ سودی برای سواد بن قارب نخواهد داشت.»(۲)

۳. چون امیرمؤمنـان (ع) پیـامبر خـدا را غسـل داد و کفن کرد، صورتش را باز کرد و گفت: «پـدر و مادرم فـدایت، پاکیزه زیستی و پاکیزه مردی. . . ما را نزد پروردگارت یاد کن.»(۳)

۴. روایت است که چون پیامبر (ص) رحلت نمود، ابوبکر آمـد و چهره پیامبر (ص) را گشود، خود را به روی وی افکنـد و بوسـید و گفت: «پدر و مادرم فدایت، پاک زیستی و پاک مردی، ای محمد! ما را نزد پروردگارت یاد کن و به یاد ما باش.»(۴)

این شفاعت‌خواهی از پیامبر است، در همین دنیا پس از رحلت او. عرب، تعبیر «ما را نزد پروردگارت یاد کن» را در شفاعت طلبی به کار می‌برد.

۱- صحیح ترمذی، ج۴، ص۶۲۱، کتاب صفهٔ القیامه، باب ۹.

۲- فکن لی شـفیعاً یوم لا ذو شـفاعهٔ بِمُغن فتیلًا عن سواد بن قارب. الاصابه، ج۲، ص۹۵؛ الروض الأنف، ج۱، ص۱۳۹؛ بلوغ الارب، ج۳، ص۲۹۹؛ عیون الأثر، ج۱، ص۷۲.

۳- المجالس، شیخ مفید، مجلس دوازدهم، ص۱۰۳.

۴- سیره حلبیه، ج۳، ص۴۷۴ چاپ بیروت.

ص:۸۵

این در دوران حیات پیامبر (ص) بود. امّا پس از رحلت آن حضرت، آیا می‌توان از آن حضرت، به خصوص در برابر قبر مطهرش و هنگام سلام دادن بر او شفاعت طلبید؟ از آن‌جا که مردگان در عالم برزخ می‌شنوند و سخن می‌گویند و دعا می‌کنند، به ویژه حضرت رسول (ص) وقتی به او سلام می‌دهند، روح مطهرش جواب می‌دهد، پس فرقی در شفاعت طلبی میان زمان حیات و پس از مرگ و در حیات برزخی نیست و هر که ادعای ممنوعیت دارد باید دلیل بیاورد.

توسّل به پیامبر (ص) و اولیا با همه اقسامش

اشاره

به اتفاق همه مسلمانان، توسّل به دعای پیامبر (ص) در حال حیاتش جایز است، بلکه توسّل به دعای مؤمن نیز چنین است. خداوند می‌فرماید:

وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جٰاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اَللّٰهَ وَ اِسْتَغْفَرَ لَهُمُ اَلرَّسُولُ لَوَجَدُوا اَللّٰهَ تَوّٰاباً رَحِیماً (۱)

«اگر آنان وقتی به خویش ستم کردند، نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر هم برای آنان آمرزش می‌طلبید، خدا را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند.»

تاریخ اسلام پر از نمونه‌های فراوانی از توسّل است که مواردی یاد می‌شود:

اول: توسل به خود پیامبر (ص) و قداست و شخصیت او

مرد بیماری نزد پیامبر (ص) آمد و عرض کرد: دعا کن خدا مرا

۱- نساء: ۶۴.

ص:۸۶

عافیت دهد. حضرت فرمود: اگر بخواهی دعا می‌کنم، واگر خواستی صبر کنی، بهتر است. گفت: دعا کن. پیامبر (ص) به او دستور داد وضوی نیکویی بگیرد و دو رکعت نماز بخواند و این دعا را بخواند:

«پروردگارا! از تو می‌خواهم و به واسطه پیامبرت که پیامبر رحمت است به تو رو می‌کنم. ای محمد! من به سبب تو به درگاه پروردگارم روی آوردم تا حاجتم بر آورده شود. خدایا شفاعت او را درباره من بپذیر.»

عثمان بن حنیف گوید: به خدا سوگند هنوز از هم جدا نشده بودیم و حرف‌های ما طول کشیده بود که او نزد ما برگشت، گویا که اصلاً بیماری نداشته است! این روایت، از صحیح‌ترین روایات است و ترمذی (۱)و ابن ماجه آن را حدیثی صحیح می‌داند.(۲)

از این حدیث دو نکته استفاده می‌شود:

۱. می‌توان به دعای پیامبر توسل جست، به گواهی سخن آن بیمار که گفت: از خدا بخواه تا مرا عافیت دهد.

۲. انسان دعا کننده می‌تواند در ضمن دعایش به وجود پیامبر (ص) متوسل شود و این جواز، از دعایی معلوم می‌شود که پیامبر (ص) به آن دردمند آموخت. هر مسلمانی در مقام دعا می‌تواند توسّل به خود پیامبر بجوید و به سبب او به خدا توجه کند.

اصحاب پیامبر (ص) در مقام نیایش و دعا، حتی پس از رحلت

۱- صحیح ترمذی، ج۵، کتاب الدعوات، باب ۱۹ شماره ۳۵۷۸ .

۲- سنن ابن ماجه، ج۱، ص۴۴۱، شماره ۱۳۸۵؛ مسند احمد، ج۴، ص۱۳۸ و . . . .

ص:۸۷

پیامبر (ص) نیز به خود آن حضرت توسّل می‌جستند.

سیره مسلمانان در زمان پیامبر (ص) و پس از آن، چنین بود که به اولیای الهی و بندگان صالح خدا توسّل می‌جستند، بی‌آن‌که در ذهن کسی خطور کند که این، کار حرام، شرک یا بدعت است، بلکه توسّل به دعای صالحان را راهی برای دست‌یابی به منزلت و شخصیت آنان می‌دانستند و اگر دعای یک انسان صالح اثری داشت، به خاطر قداست و طهارت درون بود وگرنه دعایش مستجاب نمی‌شد. پس چه فرقی است میان توسل به دعای فرد صالح و توسّل به خود او که اولی توحید باشد و دومی شرک، یا راهی به سوی شرک؟ توسّل به قداست صالحان و معصومان و بندگان مخلص خدا، سیره‌ای بود که پیش از اسلام نیز وجود داشت و روایات تاریخی فراوانی گویای این حقیقت است، از جمله:

۱. عبدالمطلب، در دورانی که حضرت محمد (ص) کوچک بود، با توسّل به وجود او از خداوند باران طلبید. (۱)

۲. ابن عرفله نقل می‌کند: به مکه رفتم، در حالی که قریش در خشکسالی به سر می‌بردند. قریش به ابوطالب گفتند: سرزمین‌ها خشک است و خانواده‌ها دچار قحطی‌اند. بیا و باران بطلب. ابوطالب بیرون آمد در حالی که همراهش نوجوانی بودپیامبر - که چون خورشید می‌درخشید و اطراف او نیز نوجوانانی بودند. ابوطالب آن نوجوان را گرفت و پشت او را به کعبه چسباند و دست به دامن او شد، در حالی که در آسمان ابری نبود. ابرها از هر طرف روی آوردند و آن دشت پر از

۱- فتح الباری، ج۲، ص۳۹۸؛ دلائل النبوة، ج۲، ص۱۲۶.

ص:۸۸

باران شد و همه جا سبز و خرّم گشت.(۱)

باران طلبیدن عبدالمطلب و ابوطالب با توسّل به وجود پیامبر (ص) در حالی که وی نوجوان بود، میان عرب مشهور بود و شعر ابوطالب را در این مورد بیشتر مردم حفظ بودند.

از روایات برمی‌آید که باران طلبیدن ابوطالب با توسّل به پیامبر (ص) ، مورد رضایت رسول خدا (ص) بود. پس از مبعوث شدن به رسالت نیز خودش برای مردم استسقاء کرد و باران طلبید و باران آمد و دشت خرّم شد.(۲)

توسّل به کودکان بی‌گناه در استسقاء، امری است که اسلام عزیز به آن فراخوانده است. هدف از بیرون آوردن کودکان و زنان سالخورده، آن است که به سبب آنان و به حرمت قداست و پاکی آنان رحمت الهی نازل شود. همه این‌ها نشان می‌دهد که توسّل به نیکان و صالحان و معصومین کلید نزول رحمت است و گویا متوسّل به اینان می‌گوید: پروردگارا! کودک بی‌گناه است، سالخوردگان، اسیران تو در روی زمین‌اند و این دو گروه به رحمت و لطف تو شایسته‌ترند. به خاطر آنان رحمتت را بر ما نازل کن تا در سایه آنان ما را هم فرا بگیرد.

۳. از انس نقل شده است: هرگاه قریش دچار قحطی می‌شدند، عمر ابن خطاب متوسل به عباس بن عبدالمطلب می‌شد و می‌گفت: «خداوندا، ما به پیامبرمان متوسل می‌شدیم، باران می‌باریدی، اکنون به عموی

۱- سیره حلبیه، ج۱، ص۱۱۶.

۲- ارشاد الساری، ج۲، ص۳۳۸.

ص:۸۹

پیامبرمان توسّل می‌جوییم، پس بر ما باران نازل کن.» انس گوید: پس باران می‌بارید.(۱)

متن یـاد شـده، نشـان می‌دهـد که خلیفه خودش هنگـام استسـقاء، دعا کرد و به عموی پیامبر (ص) و خویشاونـدی او با آن حضـرت توسّل جست.

دوم: توسّل به حق پیامبر (ص) و پیامبران و صالحان

نوع دیگری از توسّـل، توسّل به حق پیامبران و رسولان است. مقصود، حقّی است که خداونـد به آنان لطف کرده و آنان را صاحبان حق قرار داده است.

پیامبر خـدا (ص) فرمود: هرکس برای نماز از خانه‌اش بیرون آیـد و چنین دعا کنـد: «خداونـدا، تو را به حقّی که سائلان بر تو دارند می‌خوانم، و تو را به حق این رفتنم می‌خوانم، چرا که من از روی خوشـی و طغیان و ریا بیرون نیامده‌ام، بلکه برای این بیرون آمده‌ام که از خشم تو مصون مـانم و به رضـای تو برسم. از تو می‌خواهم که مرا از آتش پنـاه دهی و گناهـانم را بیامرزی، که جز تو کسـی گناهان را نمی‌آمرزد» . خداوند به او توجّه می‌کند و هفتاد هزار فرشته برای او استغفار می‌کنند.(۲)

چون فاطمه بنت اسـد درگـذشت، برای او قبرش را کندند، چون به لحد رسـیدند، پیامبر خدا (ص) خودش آن‌جا را کند و با دسـت خود خاک آن را بیرون ریخت و چون کار حفر قبر به پایان رسید،

۱- صحیح بخاری، ج۲، ص۲۷ باب نماز استسقاء. . . .

۲- سنن ابن ماجه، ج۱، ص۲۵۶ شماره ۷۷۸ باب المساجد؛ مسند احمد، ج۳، ص۲۱.

ص:۹۰

پیامبرخدا (ص) داخل قبر شد و در آن خوابید و فرمود: ای خدایی که زنده می کنی و می‌میرانی، ای خدای زنده نامیرا، مادرم فاطمه بنت اسد را بیامرز(۱)و حجّتش را به او تلقین کن و قبرش را وسیع گردان، به حق پیامبرت و پیامبران پیش از من، ای که تو مهربان‌ترین مهربانانی.(۲)

سوم: توسل به دعای پیامبر (ص) و صالحان پس از مرگ

از اقسام توسّل‌های رایج میان مسلمانان، توسّل به دعای پیامبر (ص) یا صالحان پس از وفات ایشان است. در این‌جا سؤالی مطرح می‌شود که:

توسّل به دعای دیگری وقتی صحیح است که او زنده باشد و دعای تو را بشنود و جوابت را بدهد و برای برآمدن حاجتت و تأمین خواسته‌ات دعا کند. امّا اگر او از این دنیا رفته باشد، چگونه می‌توان به کسی که از دنیا رفته و چیزی نمی‌شنود توسّل جست؟

پاسخ آن است که بر اساس فرموده قرآن و احادیث نبوی، مرگ به معنای نابودی و فنای کامل انسان نیست، بلکه انتقال از خانه‌ای به خانه‌ای و بقای حیات به صورت دیگری است که به آن «حیات برزخی» گفته می‌شود. آیات قرآن دلالت دارد که شهدای راه خدا زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند.(۳)وقتی شهدا چنین باشند، درباره پیامبر شهیدان و افضل آفریدگان چه می‌شود گفت؟

۱- مادر پیامبر۹، آمنه بود، ولی فاطمه بنت اسد به پیامبر۹ خیلی نیکی کرده بود و همچون مادرش به حساب می‌آمد. مترجم .

۲- معجم طبرانی، ص۳۵۶؛ حلیة الاولیاء، ج۳، ص۱۲۱.

۳- بقره: ۱۵۴؛ آل عمران: ۱۶۹ - ۱۷۱؛ یس: ۲۰ - ۲۹.

ص:۹۱

نذر برای اولیا

نـذر آن است که انسان خود را ملزم و متعهـد کنـد که اگر حاجتش بر آورده شـد، کاری را انجام دهد. مثلاً بگوید: برای خداست برعهده من که اگر در امتحان قبول شدم، ختم قرآن کنم.

گاهی در ضـمن نـذر، متعهد می‌شود که ثواب آن کار را به یکی از نزدیکانش مثل پدر و مادر، یا اولیا و انبیا اهدا کند و می‌گوید: برای خدا نذر می‌کنم که قرآن را ختم کنم و ثواب آن را به فلانی اهدا کنم.

این گونه نذر میان مسلمانان رایج است. کاری را برای خدا نذر می‌کنند و ثواب آن را به یکی از اولیای خدا و بندگان صالح هدیه می‌کنند، گاهی هم می‌گویند: این گوسفند، نذر پیامبر، و مقصود جهت سود بردن از آن نذر است.

قرآن کریم هم پر است از هر دو گونه کاربرد نذر.(۱)

پس نذر برای اولیا و صالحان مانعی ندارد.

برای روشن‌تر شدن مطلب، سخن بعضی از متفکران و علمای اسلام را می‌آوریم.

خالـدی می‌گویـد: مسأله دایر مـدار نیت نذرکننـدگان است و هر عملی به نیت است. اگر قصـد نـذر کننـده، خـود مرده و تقرّب به اوست جایز نیست بالاتفاق. و اگر قصـدش تقرّب به خـداست، ولی برای بهره بردن زنـدگان و ثوابش هم برای کسـی که به سود او نذر کرده است، چه نوع

۱- ر. ک: آل عمران: ۳۵؛ توبه: ۶۰.

ص:۹۲

خاصّی از نفع بردن را معین کرده باشد یا به طور مطلق گفته باشد. در این صورت واجب است به چنین نذرهایی وفا شود.(۱)

غرامی گوید: هر کس از حال مسلمانانی که چنین نذرهایی می‌کنند جویا شود، می‌بیند که مقصود آنان از قربانی‌ها و نذرها برای اموات، انبیا و اولیا، صدقه از جانب آنان و اهدای ثوابش به آنان است. اجماع اهل سنّت بر این است که صدقه زندگان برای مردگان سودمند است و به آنان می‌رسد. احادیث در این مورد، هم صحیح و مشهوراست.(۲)

هر کس که از وضع زائران عتبات مقدسه و حرم‌های اولیای الهی با خبر باشد می‌داند که آنان برای خدا و رضای او نذر می‌کنند و قربانی‌ها را با نام خدای متعال و با هدف بهره‌مندی صاحب قبر از ثواب آن و استفاده فقرا از گوشت قربانی‌ها ذبح می‌کنند.

تبرّک به آثار اولیا

اشاره

تبرّک در لغت، مشتق از «برکت» به معنای افزونی در نعمت است.

امّا در اصطلاح آن است که موحّدان، از رهگذر تبرّک به پیامبر اکرم (ص) و بندگان صالح خدا و تبرک به آثار باقی مانده از آنان، درخواست افاضه نعمت و افزایش‌برکت کنند.

فیض الهی بربندگان گاهی از غیر مجرای طبیعی افاضه می‌شود،

۱- صلح الإخوان، خالدی، ص۱۰۲ به بعد.

۲- فرقان القرآن، ص۱۳۳.

ص:۹۳

آن‌جا که اراده الهی بر این باشـد که حاجت‌هـای یـک مؤمن را از راه تبرّک به پیـامبر یا آثار بازمانـده از او برآورده سازد. آیات و روایات فراوانی بر این حقیقت تأکید دارد. اینک برخی از آیاتی که در این زمینه است:

۱. تبرّک به مقام ابراهیم (ع)

خداونـد، بعضـی از سـرزمین‌هایی را کـه بـدن دعـوتگران توحیـد را لمس کرده، عبادتگـاه به شـمار آورده است، مثـل آن‌که «مقـام ابراهیم» را نمازخانه قرار داده و فرموده‌است:

وَ إِذْ جَعَلْنَا اَلْبَیْتَ مَثٰابَةً لِلنّٰاسِ وَ أَمْناً وَ اِتَّخِذُوا مِنْ مَقٰامِ إِبْرٰاهِیمَ مُصَلًّی(۱)

خانه کعبه را محل بازگشت مردم و مرکز امن قرار دادیم و از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید.

بی‌شک، نماز از بعـد ذاتی فرقی نمی‌کنـد که در این جایگاه خوانـده شود، یا نقاط دیگر مسـجد. ولی «مقام ابراهیم» به سـبب وجود ابراهیم پیـامبر، امتیاز دیگری یافته و جای متبرّکی شـده است. از این رو نمازگزار به خاطر تبرک به آن مکان پاک، نمازش را آن‌جا برگزار می‌کند.

۲. پیراهن یوسف و بینایی یعقوب (ع)

یعقوب پیامبر، مدتی طولانی در رنج هجران یوسف (ع) بود و در آن

۱- بقره: ۱۲۵.

ص:۹۴

مدّت آن‌قدر گریست که به تعبیر قرآن کریم، چشمانش سفید (و نابینا) شد.(۱)

اراده الهی بر آن شد که به واسطه پیراهن فرزندش یوسف، بینایی یعقوب را به او برگرداند. خداوند از زبان یوسف (ع) چنین نقل می‌فرماید:

اِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هٰذا فَأَلْقُوهُ عَلىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيراً(۲)

این پیراهن مرا ببرید و به صورت پدرم بیندازید، بینا می‌شود.

شکی نیست که پیراهن یوسف، از جهت موّاد و شکل، با پیراهن‌های دیگر فرقی ندارد، ولی خواست خدا آن بود که فیض الهی از این راه به بنده‌اش یعقوب برسد. قرآن با صراحت این حقیقت را چنین بیان می‌کند:

فَلَمّٰا أَنْ جٰاءَ اَلْبَشِيرُ أَلْقٰاهُ عَلىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً(۳)

چون مژده دهنده آمد، آن پیراهن را به صورت او افکند، پس او بینا شد.

۳. تبرّک به جایگاه اصحاب کهف

به نقل قرآن کریم، وقتی مؤمنان و یکتاپرستان، مخفی‌گاه جوانمردانِ «اصحاب کهف» را یافتند، اتفاق نظر داشتند که بر قبور آنان مسجدی بسازند تا محلّ عبادت و وسیله‌ای برای تبرک‌جستن به عبادت در کنار

۱- یوسف: ۸۴.

۲- یوسف: ۹۳.

۳- همان: ۹۶

ص:۹۵

آن پیکرهای مطهّر گردد.(۱)مفسران می گویند هدف از ساختن مسجد، برپایی نماز و تبرک به اجساد مطهّر آنان بوده است.

دقت در این آیات ما را از یک اصل علمی و قرآنی روشن آگاه می کند و آن این که گاهی خواست الهی بر این می‌شود که نعمت‌ها و مواهب مادی و معنوی را از خلال اسباب و عوامل طبیعی به بشر افاضه کند، مثل آن که بشر را از راه اسباب طبیعی هدایت کند، از این رو پیامبران را به عنوان بشارت دهنده و بیم دهنده فرستاده‌است. گاهی نیز اراده خدا بر این تعلّق می گیرد که فیض خویش را از راه‌ها و اسباب غیرطبیعی جاری سازد. تبرّک یکی از آن راه‌های غیرطبیعی است که انسان به آن روی می‌آورد تا فیض الهی و نعمت پروردگار را به دست‌آورد.

مسلمانان به آثار پیامبر اعظم (ص) و به موی شریف او و به قطرات آب وضوی آن حضرت و به جامه و ظرف و لمس بدن مطهّرش تبرک می‌جستند که نمونه‌های آن در روایت‌ها آمده است. پس تبرّک، سنتی شد که صحابه به آن عمل می کردند و تابعان و صالحان بعدی نیز از آنان پیروی کردند.

تعدادی از علمای اسلام، کتاب‌هایی در زمینه موارد تبرّک اصحاب به آثار پیامبر (ص) تألیف کرده‌اند.

تبرّک اصحاب تنها به موارد یاد شده (مسح و لمس، آب وضو و غسل، نیم خورده آب و غذا) منحصر نمی‌شد، بلکه به آبی که آن

۱- کهف: ۲۱.

ص:۹۶

حضرت دست مبارک خود را در آن وارد می‌کرد و آبی که از ظرفی می‌نوشید، به موی او، عرق او، ناخن او، ظرفی که از آن می‌نوشید، جای دهان مبارکش، منبر او، دینارهایی که عطا می‌کرد، و به قبر او تبرک می‌جستند. عادت مسلمانان بر تبرک به قبر شریف او و صورت بر آن نهادن و گریستن در کنار قبرش بود.

محمد طاهر بن عبدالقادر از علمای مکه، کتابی به نام «تبرّک الصحابه» تألیف کرده و در آن گفته است: همه اصحاب پیامبر (ص) اجماع بر تبرک به آثار پیامبر خدا و کوشش در گردآوری آن‌ها داشتند و آنان هدایت یافتگان و پیشگامان صالح بودند، به موی پیامبر، به آب وضو و عرق و جامه و ظرف و بدن شریف او و آثار دیگر آن حضرت تبرک می‌جستند. تبرک به بعضی از آثار او در زمان حیاتش اتفاق افتاده و حضرت آن را پذیرفته و ردّ نکرده است. این به روشنی دلالت بر مشروعیت آن دارد و اگر مشروع و جایز نبود، حتماً از آن نهی می‌کرد و برحذر می‌داشت. اخبار صحیح و اجماع اصحاب، هم دلالت بر مشروعیت آن می‌کند، هم گواه علاقه آنان به پیامبر اعظم (ص) و پیروی از اوست.

خلاصه درس

توحید مراتبی دارد، شرک هم به شکل‌های مختلفی است. «توحید در عبادت» است که در مقابلش شرک در عبادت است. از گفته اهل لغت بر می‌آید که عبادت، یعنی خضوع و کرنش. اشکال این تعریف این است که اگر عبادت به معنای خضوع باشد، باید هر نوع کرنشی

ص:۹۷

در برابر غیر خدا ممنوع باشد.

به طور خلاصه عبادت به دو چیز تحقق پیدا می کند:

۱. خضوع با بیان و عمل.

۲. اعتقاد به خدایی و پروردگاری آن که در برابرش کرنش انجام می گیرد و عقیده به این که سرنوشت کلّی یا جزئی کرنش کننده، اکنون یا در آینده، به دست اوست، چه این اعتقاد درست باشد آن گونه که درباره خداوند است، چه باطل باشد، مثل آنچه در پرستش غیر خداست. پس اگر در خضوع، چنین اعتقادی نباشد، پرستش نیست. بنابراین، عبادت، کرنشی نشأت گرفته از اعتقاد به آفریدگاری و تدبیر و سررشته داری معبود نسبت به انسان در دنیا و آخرت است.

موحّد، همان گونه که جز خدا را نمی‌پرستد، در زندگی دنیوی و اخروی خود نیز جز از خداوند یاری نمی‌طلبد. ممکن است استعانت از غیر خدا به دو صورت باشد:

۱. از یک عاملِ چه طبیعی یا غیر طبیعی کمک بخواهیم که با این اعتقاد که کار او مستند به خداست.

۲. از یک انسان یا عامل طبیعی یا غیر طبیعی کمک بخواهد، با این اعتقاد که آن را در وجودش یا کار و تأثیرش مستقل از خدا بداند. پس در همه مراحل یاری کننده حقیقی خداوند است و از هیچ کس به عنوان این که یاری رساننده مستقل است نمی توان استعانت جست، مگر از خداوند. از این رو، استعانت منحصر به خدا شده است.

شفاعت آن است که رحمت و آمرزش و فیض الهی از راه اولیای خدا و بندگان برگزیده او به مردم برسد. شفاعتِ مطلق، یعنی شفاعت

ص:۹۸

بدون اذن خدا یا شفاعت بت‌ها، مردود است و شفاعت دیگران که خدا به آنان اذن داده و نزد پروردگار عهدی گرفته‌اند، شفاعت مقبول است.

به اتفاق همه مسلمانان، توسّل به دعای پیامبر (ص) در حال حیاتش جایز است، بلکه توسّل به دعای مؤمن نیز چنین است.

تاریخ اسلام پر از نمونه‌های فراوانی از توسّل است که مواردی یاد می‌شود:

اول: توسل به خود پیامبر (ص) و قداست و شخصیت او دوم: توسّل به حق پیامبر (ص) و پیامبران و صالحان.

نذر آن است که انسان خود را ملزم و متعهد کند که اگر حاجتش بر آورده شد، کاری را انجام دهد.

تبرّک در لغت، مشتق از «برکت» به معنای افزونی در نعمت است. امّا در اصطلاح آن است که موحّدان، از رهگذر تبرّک به پیامبر اکرم (ص) و بندگان صالح خدا و تبرک به آثار باقی مانده از آنان، درخواست افاضه نعمت و افزایش‌برکت کنند. آیات و روایات فراوانی بر این حقیقت تأکید دارد. مانند تبرّک به مقام ابراهیم (ع) ، پیراهن یوسف (ع) و بینایی یعقوب (ع) و تبرّک به جایگاه اصحاب کهف.

خود آزمایی

۱. مفهوم عبادت را تشریح کنید.

۲. دو جلوه استعانت از غیر خدا را شرح دهید.

۳. معنای شفاعت را شرح دهید.

۴. آیات نفی کننده و اثبات کننده شفاعت را توضیح دهید.

ص:۹۹

۵. مفهوم انحصار شفاعت در خدا و شفاعت به اذن خدا را توضیح دهید.

۶. محدوده شفاعت را شرح دهید.

۷. انواع سه گانه توسل را شرح دهید.

۸. مفهوم نذر را مختصراً شرح دهید.

۹. مفهوم تبرک را با اشاره به آیات قرآن مختصراً شرح دهید.

ص:۱۰۰

درس هفتم: زیارت قبور، بنای بر قبور، بنای مساجد بر قبور و نماز در آن‌ها و گریه بر مرده

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

-اهمیت زیارت قبور را با اشاره به احادیث و روایات تشریح کنیم.

-مفهوم جواز بنا بر قبور را بدانیم.

-چگونگی شرایط نماز در مساجد بنا شده بر قبور را بدانیم.

-مجاز بودن گریه بر مردگان را شرح دهیم.

در این درس مباحث زیارت قبور و اهمیت آن با استناد به آیات و روایات، بنای بر قبور و مجاز بودن آن، بنای مساجد بر قبور و چگونگی نماز در آن‌ها و مجاز بودن گریه بر مرده با توجه به این‌که گریه در چنین شرایطی امری فطری است را شرح خواهیم داد.

زیارت قبور

زیارت قبور پیامبران و اولیا، آثار تربیتی و اخلاقی مهمی دارد، چرا که دیدار گورستان‌هایی که در بردارنده شمار بسیاری از افرادی است که در این دنیا زیسته، سپس به سرای آخرت کوچیده‌اند، جلوی طمع و حرص بر دنیا را می‌گیرد و چه بسا رفتار انسان را عوض می‌کند. از این رو پیامبر اعظم (ص) می‌فرماید:

ص:۱۰۱

«زُوروا القبورَ فانّها تُذَكِّرُكُم بالآخرة.»(۱)

قبرها را زیارت کنید، چون شما را به یاد آخرت می‌اندازد.

عایشه گوید: پیامبر خدا (ص) اجازه داد که قبرها زیارت شود. و گوید: پیامبر (ص) فرمود: پروردگارم به من فرمان داد تا به بقیع بروم و برمردگان آن دیار استغفار کنم. گفتم: یا رسول الله هنگام زیارت بقیع چه بگویم؟ فرمود بگو:

«السلام علی اهل الدّیار مِن المؤمنین و المؤمناتِ، یَرحم اللهُ المُستَقدمین منّا والمستأخرینَ، اِنّا انْ شاء اللهُ بِکم لاحِقون»(۲)

سلام بر مردان وزنان مؤمن اهل این دیار. رحمت خدا بر ما و چه آنان که پیشتر رفتند، چه آنان که از پی می‌آیند، ما به خواست خدابه شما خواهیم پیوست.

در کتب حدیثی اهل سنّت، صورت زیارت نامه‌هایی که پیامبر (ص) آن را هنگام زیارت بقیع گفته، آمده است.

زیارت قبر پیامبر (ص)

آنچه گفته شد، درباره زیارت قبور مسلمانان بود. امّا زیارت قبر پیامبر و امامان و شهدا و شایستگان، بی‌شک نتایج سازنده‌ای دارد که به آن اشاره می‌کنیم.

زیارت قبور این شخصیت‌ها نوعی سپاس و تقدیر از فداکاری‌های آنان است، واعلام به نسل حاضر است تا بدانند که این، پاداش کسانی

۱- شفاء السّقام، ص۱۰۷.

۲- صحیح مسلم، ج۲، ص۶۴.

ص:۱۰۲

است که راه حق و فضیلت و دفاع از عقیده را می‌پوینـد. این هدف، نه تنها ما را به زیارت قبورشان برمی‌انگیزد، بلکه به ماندگاری نام و خاطره‌های آنان و حفظ آثار و برپایی جشن‌ها و مراسم به یاد میلادشان می‌انجامد.

ملت‌های زنـده، به زیارت مـدفن پیشوایان و شخصیت‌های خود می‌شـتابند که جان و مالشان را در راه نجات مردم و آزادی آنان از چنگـال استعمارگران و سـتمگران فداکرده‌انـد و برای زنـده نگه داشـتن یـاد آنـان مجـالس برپا می‌کننـد و بر ذهن هیـچ کـدامشان نمی‌گـذرد کـه این‌گـونه بزرگـداشت‌ها پرسـتش آنـان اسـت. بزرگـداشت خـاطره شخصـیت‌ها کجـا و پرسـتش آنـان کجـا؟ این بزرگداشت، ارج نهادن به تلاش‌های آنان است.

پیشوایان مـذاهب چهارگانه و راویان و حـدیث‌نگاران آنان در مجموعه‌های حـدیثی، روایات فراوانی درباره زیارت قبر پیامبر (ص) نقل کرده‌اند که به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. پیامبر (ص) فرمود: هرکس قبر مرا زیارت کند، شفاعتم برای او واجب می‌شود.

۲. هرکه مرا زیارت کند و جز زیارت من انگیزه‌ای نداشته باشد. بر من است که او را روز قیامت شفیع باشم.

۳. هرکس حج گزارد و قبر مرا پس از وفاتم زیارت کند، همچون کسی است که مرا در حال حیاتم زیارت کرده است.

۴. هر که خانه خدا را زیارت کند و مرا زیارت نکند به من جفا

ص:۱۰۳

کرده‌است.

۵. هر کس قبر مرا یا مرا زیارت کند، شفیع او یا گواه او خواهم بود.

۶. هرکس مرا در حال مرگم زیارت کند، چونان کسی است که مرا در حال حیات دیدار کرده است و هرکس مرا زیارت کند تا آن‌جا که به قبر من برسد، روز قیامت، شاهد یا شفیع او خواهم بود.(۱)

بنای بر قبور

مقصود از قبور، قبرهای پیامبران، شهدا، امامان و اولیای الهی است که در دل مؤمنان جایگاه والا دارند. آیا بنای بر این قبور جایز است یا نه؟

مسلمانان پیکر مطهر رسول خدا (ص) را در همان اتاق سقف‌دار خودش دفن کردند و نسبت به آن بقعه شریف هم عنایت ویژه‌ای داشتند که در کتاب‌های تاریخ مدینه به ویژه در کتاب «وفاء الوفاء» سهمودی آمده است.(۲)

بنای کنونی روضه نبوی در سال ۱۲۷۰ه. ق ساخته شده و الحمدلله همچنان پابرجاست و به خواست خدا از ویرانی محفوظ خواهد ماند. اگر بنای بر قبور حرام بود، مسلمانان پیکر آن حضرت را در جایی وسیع و بی‌سقف به خاک می‌سپردند.

۱- شفاء السّقام فی زیارة خیر الأنام، باب اول، احادیث زیارت پیامبر۹. نیز ر. ک: وفاء الوفا بأحوال دار المصطفی، ج۴، ص۱۳۳۶.

۲- وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی، ج۲، ص۴۵۸ فصل ۹.

ص:۱۰۴

بنای بر قبور از زمان صحابه تاکنون، سیره رایج میان مسلمانان بوده است. سفرنامه‌ها توصیف قبور موجود در مدینه را که بر روی آن‌ها قبه‌هایی بوده و روی قبرها سنگ نوشته‌هایی حاوی نام‌های آنان بوده یاد می کند.

جهانگردان نیز که مدینه منوره را زیارت کرده‌اند، آن مزارها و بقعه‌ها و قبه‌های بلند را توصیف کرده و با نگاه رضایت و محبت به آن‌ها نگریسته‌اند، نه نگاه خشم و ناراحتی.

چنین اتفاق نظر و اجماع از سوی علمای اسلام در طول قرن‌ها، قوی‌ترین گواه بر جواز بنا بر روی قبور شخصیت‌های اسلامی است که در دل‌ها جایگاه و منزلتی دارند.

بنای مساجد بر قبور و نماز در آن‌ها

بنای مساجد بر قبرها یا کنار آن‌ها و نماز خواندن در آن‌ها، موضوعی فقهی است و ربطی به عقاید ندارد. در این گونه مسایل نیز، مرجع مردم پیشوایان دینی و فقهایند که حکم آن را از کتاب و سنت استنباط می کنند و ما نمی‌توانیم هیچ یک از دو طرف را که قائل به جواز یا عدم جواز باشند، به کفر و فسق نسبت دهیم.

قرآن کریم باز گو می کند که چگونه مردم قبور اصحاب کهف را پیدا کردند و پس از یافتن آن در این که چگونه آنان را گرامی و یادشان را زنده بدارند و به سبب آنان تبرّک جویند اختلاف کردند. یکی می گفت: بر روی قبرشان بنایی می‌سازیم تا یادشان میان مردم جاودان بماند. دیگری می گفت: مسجدی بر قبرشان بسازیم که در آن نماز

ص:۱۰۵

خوانده شود.(۱)خداوند هر دو پیشنهاد را نقل می‌کند. بدون آن‌که یکی از آن‌ها را نکوهش و ردکند.

روش مسلمانان در بنای بر قبور صالحان

سیره و روش مسلمانان از جواز بنای مسجد بر قبور صالحان حکایت می‌کند. چند مسأله بر این نکته دلالت دارد:

۱. پیامبر (ص) در اتاقی که در آن می‌زیست و کنار مسجد نبوی بود به خاک سپرده شد و چون مسلمانان زیاد شدند و مسجد برای آنان تنگ شد، مسجد را توسعه داده سمت مشرق مسجد را که خانه خود آن حضرت در آن‌جا بود، وارد مسجد کردند، به نحوی که نمازگزاران از چهار طرف در اطراف قبر می‌ایستادند و بر آن احاطه داشتند.(۲)

۲. سمهودی درباره فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین (ع) می‌گوید:

چون درگذشت، رسول خدا (ص) بیرون آمد و دستور داد قبری برای او در جایی از مسجد که امروز به آن قبر فاطمه می‌گویند حفر شود.(۳)این عبارت می‌رساند که آنان پس از دفن وی مسجد را بنا کردند.

در جای دیگر می‌گوید: مصعب بن عمیر و عبدالله بن جحش در مسجدی دفن شدند که روی قبر حمزه بنا شده بود.(۴)

۳. حضرت فاطمه (س) به زیارت قبر عمویش حمزه می‌رفت و

۱- وَ کَذٰلِکَ أَعْثَرْنا عَلَیْهِمْ لِیَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اَللّٰهِ حَقٌّ. . . کهف: ۲۱ .

۲- ر. ک: تاریخ طبری، ج۵، ص۲۲۲؛ البدایة والنهایة، ج۸، ص۶۵.

۳- وفاء الوفا، ج۳، ص۸۹۷.

۴- همان، ص۹۲۲.

ص:۱۰۶

می گریست و نزد آن قبر نماز می‌خواند.(۱)

۴. این روایت دلالت می کند بر این که بنای مسجد بر قبر حمزه و نماز خواندن در آن در زمان حیات پیامبر (ص) بوده است.

البته از ظاهر برخی روایات به نظر می‌رسد که جایز نیست قبور پیامبران مسجد قرار داده شود. از پیامبر خدا (ص) روایت شده است که فرمود: خدا یهودیان و مسیحیان را لعنت کند، که قبور پیامبرانشان را مسجد قرار دادند.(۲)

آیا می‌توان پذیرفت ملّتی که در مواقع مختلف پیامبرانشان را کشته‌اند، تبدیل به ملّتی شوند که به عنوان تکریم و نکوداشت، برقبر پیامبرانشان مسجد بسازند؟ برفرض هم که چنین کاری از برخی از آنان سرزده باشد، در حدیث احتمالات دیگری غیر از نماز خواندن و تبرّک به صاحب قبر داده می‌شود، از این قبیل:

الف. قبرها را قبله قرار داده باشند؛

ب. به عنوان تعظیم، بر قبرها سجده کرده باشند

ج. به صاحب قبرها سجده کرده باشند.

قدر متیقّن یکی از این سه صورت است، نه مسجد سازی بر روی قبرها به عنوان تبرّک. کار آنان، تنها مسجدسازی بر قبر و نماز در آن یا صرفاً نماز خواندن کنار قبور نبوده است، بلکه کاری همراه با شرک بوده

۱- سنن کبری، ج۴، ص۷۸.

۲- ر. ک: صحیح بخاری، ج۲، ص۱۱۱، کتاب الجنائز؛ سنن نسائی، ج۲، ص۸۷۱، کتاب الجنائز؛ صحیح مسلم، ج۲، ص۶۸، باب نهی از بنای مساجد بر قبور.

ص:۱۰۷

است، با انواعی که شرک دارد، مثل آن‌جا که به قبر سجده شود، یا بر صاحب قبر سجده شود، یا قبله‌ای گردد که به طرف آن نماز خوانند.

نماز کنار قبر رسول خدا (ص) برای تبرک به کسی است که آن‌جا دفن شده است و این اشکالی ندارد، خداوند نیز حاجیان را فرمان داده «مقام ابراهیم» را محلّ نماز قرار دهند: وَ اِتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِیمَ مُصَلًّی (۱)

نماز کنار قبور پیامبران، همچون نماز کنار مقام ابراهیم است، جز این‌که جسد حضرت ابراهیم یک یا چند بار این مکان را لمس کرده، ولی مدفن پیامبران اجساد آنان را در برگرفته که هرگز نمی‌پوسند. علمای اسلام نیز روایات نهی کننده را مثل آنچه گفتیم تفسیر کرده‌اند.

بیضاوی گوید: چون یهود و نصاری به قبر پیامبران از روی بزرگداشت و احترام سجده می‌کردند و آن را قبله‌ای قرار می‌دادند که در نماز به طرف آن رو می‌کردند و قبور را بتی قرار داده بودند، پیامبر خدا (ص) آنان را لعن کرد و مسلمانان را از چنین کاری برحذر داشت. اما کسی که در نزدیکی یک انسان صالح، مسجدی بسازد و با نزدیک شدن به آن قصد تبرک داشته باشد، نه تعظیم و توجّه و امثال آن، این هرگز مشمول آن تهدید یاد شده نخواهد بود.(۲)

گریه بر مرده

غم واندوه هنگام از دست دادن عزیزان، امری فطری برای انسان

۱- بقره: ۱۲۵.

۲- فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج۱، ص۵۲۵، طبع دار المعرفه.

ص:۱۰۸

است. هرگاه کسی به مصیبت یکی از عزیزان یا جگرگوشه‌ها و خویشاوندانش دچار شود، احساس اندوه می‌کند و اشک بر چهره‌اش جاری می‌شود. هیچ کس منکر جدّی این حقیقت نیست. اسلام نیز دین فطرت و همسوی با آن است نه مخالف فطرت.

برای یک آیین جهانی ممکن نیست که اندوه و گریه بر فقدان عزیزان را حرام کند، آن هم گریه و اندوهی که همراه چیزی نیست که خدا را خشمگین سازد. پیامبر (ص) و اصحاب بزرگوار و تابعین نیز در مسیر فطرت حرکت کرده‌اند. پیامبر اکرم (ص) برای فرزندش ابراهیم می‌گرید و می‌فرماید: «چشم اشکبار می‌شود و دل اندوهگین می‌گردد، ولی چیزی برخلاف رضای پروردگارمان نمی‌گوییم و ما ای ابراهیم، به خاطر تو اندوهگینیم.»(۱)

این اولین و آخرین گریه حضرت در مصیبت عزیزانش نبود، بلکه در سوگ پسرش طاهر هم گریست و فرمود: چشم، اشک می‌ریزد و اشک غالب می‌گردد و دل محزون می‌شود، ولی خدای متعال را نافرمانی نمی‌کنیم. (۲)

مرحوم علامه امینی در کتاب «الغدیر» موارد فراوانی را گردآوری کرده است که پیامبر، اصحاب و تابعین بر مرده‌ها و عزیزانشان هنگام فقدان آنان گریسته‌اند. وی می‌نویسد:

۱- سنن ابی‌داود، ج۱، ص۵۸؛ سنن ابن ماجه، ج۱، ص۴۸۲.

۲- مجمع الزواید، هیثمی، ج۳، ص۸.

ص:۱۰۹

چون حضرت حمزه شهید شد و خواهرش صفیه دختر عبدالمطلب در پی او آمد، انصار نگذاشتند وی بر سر جسد برادرش بیاید. پیامبر (ص) فرمود: آزادش بگذارید. صفیه کنار جسد نشست و همراه با گریه و ناله صفیه، پیامبر هم می‌گریست و می‌نالید. فاطمه (س) هم می‌گریست و با گریه او پیامبر هم گریه می‌کرد و می‌فرمود: هرگز داغی چون داغ تو نخواهم دید.(۱)

چون رسول خدا (ص) از احد برگشت، زنان انصار برکشته‌های خود گریستند خبر به پیامبر (ص) رسید، فرمود: ولی حمزه گریه‌کننده ندارد. انصار برگشتند و به زنانشان گفتند، بر هرکس که خواستید گریه کنید، اول بر حمزه بگریید. این رسم تا کنون میان آنان برقرار است و در گریه بر هر مرده‌ای ابتدا بر حمزه گریه می‌کنند.(۲)

پیامبر خدا (ص) وقتی خبر شهادت جعفر، زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه را شنید، چشمانش پر از اشک شد.(۳)حضرت وقتی قبر مادرش را زیارت کرد، بر او گریست و اطرافیان را هم به گریه واداشت. ۴

ابوبکر بر رحلت پیامبر گریست و مرثیه خواند، با این مضمون که ای دیده، گریه کن و خسته نشو، گریه بر سرور رواست. حسّان بن ثابت هم

۱- الامتاع، مقریزی، ص۱۵۴.

۲- مجمع الزواید، ج۶، ص ۱۲۰.

۳- صحیح بخاری، کتاب المناقب. . . ؛ سنن بیهقی، ج۴، ص ۷۰.

ص:۱۱۰

بر پیامبر می‌گریست و مرثیه می‌خواند.(۱)

تحلیلی بر حدیثِ عذاب شدن مرده بر اثر گریه بستگان

گـاهی به حـدیث معروفی تمسّک می‌شود که می‌گویـد: مرده با گریه بسـتگانش بر او، مورد عـذاب قرار می‌گیرد و با این دسـتاویز جلوی گریسـتن را که خواسـته فطری انسان است می‌گیرنـد. ولی اینان، مفهوم حـدیث را درست درنیافته‌انـد که بایـد آن را بررسـی کرد.

نزد عایشه، این سـخن فرزند عمر نقل شد که «مرده با گریه بسـتگانش عذاب می‌شود» . عایشه گفت: خدا او را رحمت کند، سخنی را شـنیده ولی آن را بـه درسـتی درنیـافته اسـت، جنـازه یـک یهـودی را از کنـار پیـامبر خـدا (ص) عبـور دادنـد، در حـالی که بر او می‌گریستند. پیامبر (ص) فرمود: شما بر او گریه می‌کنید، در حالی که او عذاب می‌شود.(۲)

مسلم از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: مرده با گریه بستگانش بر او، عذاب می‌شود، ابن عباس گفت: چون عمر درگـذشت، این حـدیث را بر عایشه نقل کردم. گفت: خدا عمر را رحمت کند. نه به خدا قسم پیامبر خدا (ص) نفرمود که خداوند، با گریه کسی مؤمنی را عذاب می‌کند، بلکه فرمود: خداوند، عذاب کافر را با گریه

۱- الغدیر، ج۶، ص۱۶۵.

۲- صحیح مسلم، ج۳، ص۴۴.

ص:۱۱۱

بستگانش بر او می‌افزاید.(۱)

خلاصه درس

زیارت قبور پیامبران و اولیا، آثار تربیتی و اخلاقی مهمی دارد. زیارت قبر پیامبر و امامان و شهدا و شایستگان، بی‌شک نتایج سازنده‌ای دارد. زیارت قبور این شخصیت‌ها نوعی سپاس و تقدیر از فداکاری‌های آنان است.

بنای بر قبور از زمان صحابه تا کنون، سیره رایج میان مسلمانان بوده است.

بنای مساجد بر قبرها یا کنار آن‌ها و نماز خواندن در آن‌ها، موضوعی فقهی است و ربطی به عقاید ندارد. سیره و روش مسلمانان از جواز بنای مسجد بر قبور صالحان حکایت می‌کند.

غم واندوه هنگام از دست دادن عزیزان، امری فطری برای انسان است هیچ کس منکر جدّی این حقیقت نیست، اسلام نیز دین فطرت و همسوی با آن است نه مخالف فطرت.

۱- همان، ص ۴۳.

ص:۱۱۲

خود آزمایی

۱. اهمیت زیارت قبور را با اشاره به احادیث و روایات تشریح کنید.

۲. مفهوم جواز بنا بر قبور را شرح دهید.

۳. چگونگی شرایط نماز در مساجد بنا شده بر قبور را شرح دهید.

۴. نظر اسلام در خصوص گریه بر مردگان را توضیح دهید.

ص:۱۱۳

ص:۱۱۴

بخش چهارم: جایگاه قرآن نزد شیعه

اشاره

ص:۱۱۵

ص:۱۱۶

درس هشـتم: جایگاه قرآن کریم نزد شـیعه امامیه، مصونیت قرآن از تحریف، تحریف در لغت و اصـطلاح، امتناع راه‌یابی تحریف به قرآن

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

-جایگاه قرآن را در میان شیعه امامیه تشریح کنیم.

-معنای تحریف را از منظر لغت و اصطلاح بدانیم.

در این درس به مباحث جایگاه والای قرآن کریم نزد شیعه امامیه، مصونیت قرآن از تحریف و تحریف در لغت و معانی اصـطلاحی تحریف خواهیم پرداخت.

جایگاه قرآن کریم نزد شیعه امامیه

قرآن، زیربنای قانونگذاری اسـلامی به شـمار می‌آید و در پی آن، سنت نبوی همراه و قرین قرآن است. هم لفظ قرآن و هم معنایش وحی الهی است.

قرآن کریم، بنیان اساسـی اعتقادی مسـلمانان و سـنگ زیر بنای تمدّن اسـلامی به خصوص در بُعد اخلاقی، فلسـفی و فقهی به شـمار می‌رود که مدتی طولانی پشتوانه تشریع مسلمانان بوده است.

مصونیت قرآن از تحریف

قرآن کریم از هنگام نزول تا کنون، تنها منبع اساسـی و نخست برای قانونگذاری مسـلمین بوده و سـخن قرآن، حرف نهایی به شـمار می‌رفته

ص:۱۱۷

است.

استنباط معارف و احکام از قرآن، فرع بر آن است که تحریفی چه به افزایش و چه به کاهش بر آیات آن رخ نداده باشد. مصونیت قرآن از تحریف به زیاده و نقصان، هرچند نزد بیشتر فرقه‌های اسلامی موضوعی ثابت است، لیکن برای زدودن برخی شبهه‌هایی که در این مورد مطرح می‌شود، به اختصار به بحث و بررسی پیرامون این مسأله می‌پردازیم.

تحریف در لغت و اصطلاح

تحریف در لغت، یعنی تفسیر سخن برخلاف مقصود، یعنی کج کردن و گرداندن سخن از معنای اصلی‌اش. آیه یُحَرِّفُونَ اَلْکَلِمَ عَنْ مَوٰاضِعِهِ (۱)نیز به همین معنی تفسیر شده است، یعنی سخنان را از جایگاه اصلی‌اش برمی‌گردانند.

امّا در اصطلاح، تحریف به چند معنی به کار می‌رود:

۱. تغییر معنای سخن، یعنی تفسیر آن به گونه‌ای که موافق نظر مفسِّر باشد، چه‌با واقعیت مطابق باشد یا نه. همه فرقه‌های اسلامی، دیدگاه‌های خود را مستند به قرآن می‌سازند و هر کس هر خواسته و فکری دارد، تظاهر می‌کند که از قرآن برگرفته است، ولی با تفسیری که عقیده او را تأیید کند، آیه را می‌گیرد و به طرف خواسته خویش می‌کشاند و آن را طبق دلخواه معنی می‌کند.

۲. کم و زیادی در حرکت و حرف، با حفظ و مصونیت اصل قرآن.

۱- نساء: ۴۶.

ص:۱۱۸

مثل «یطهرن» که هم با تشدید خوانده شده است، هم بدون تشدید. اگر همه قرائت‌ها به تواتر از پیامبر (ص) نقل شده باشد - که هرگز چنین نیست - و این‌که پیامبر (ص) ، قرآن را با همه این قرائت‌ها خوانده است، پس همه آن‌ها قرآن و بدون تحریف خواهد بود.

با این حال، قرآن از این نوع تحریف هم مصون است، چون که قرائت رایج در هر دوره یعنی قرائت عاصم از حفص که به علی (ع) متصل می‌شود متواتر است و جز آن، اجتهادهای نو پدیدی است که در روزگار پیامبر (ص) اثری از آن‌ها نبوده و به همین جهت متروک شده است.

۳. تغییر کلمه‌ای به جای کلمه مرادف آن: مثل آن که به جای «اُمْضُوا» در آیه(۱)، کلمه «اسرَعوا» بگذاریم.

۴. تحریف در لهجه تعبیر: لهجه‌های قبایل مختلف در تلفظ حرف یا کلمه از نظر حرکات و ادای آن مختلف بود. در زبان‌های دیگر نیز چنین است. این نوع از تحریف در قرآن راه نیافته است، چون مسلمانان در زمان خلیفه سوم برخی اختلافات را در تلفظ یا تغییر بعضی از کلمات بدون تغییر در معنی دیدند، تصمیم گرفتند همه قرائت‌ها و مصحف‌ها را یکی کنند و غیر از آن را از بین ببرند. در نتیجه تحریف به معنای یاد شده از بین رفت و همه بر لهجه قریش متفق شدند.

۵. تحریف به افزودن: اجماع بر خلاف این است. البته به ابن مسعود نسبت داده شده که گفته است «معوّذتین» (سوره ناس و فلق)

۱- وَ لاٰ یَلْتَفِتْ مِنْکُمْ أَحَدٌ وَ اُمْضُوا حَیْثُ تُؤْمَرُونَ حجر: ۶۵ .

ص:۱۱۹

از قرآن نیستند.(۱)به گروهی از خوارج نیز نسبت داده‌اند که منکر آن شده‌اند که سوره یوسف جزء قرآن باشد.(۲)ولی هر دو نسبت ثابت نشده است.

۶. تحریف به کاهش و افتادگی عمدی یا اشتباهی از قرآن: چه آن چه کم شده است یک حرف باشد، یا یک کلمه، یا یک جمله، یا یک آیه یا یک سوره.

ادعای نقص در قرآن کریم را به صورت‌هایی که یاد شد، عقل و نقل رد می‌کند. اینک توضیح مطلب:

امتناع راهیابی تحریف به قرآن

قرآن کریم از نخستین روزی که مسلمانان به آن ایمان آوردند، مورد توجه و نخستین مرجع آنان بوده است و به خواندن و حفظ کردن و نگاشتن و ضبط آن اهمیت می‌دادند. راهیابی تحریف به چنین کتابی ممکن نیست مگر با زور. نه امویان و نه عباسیان، آن قدرت را نداشتند، چون قرآن میان قاریان و حافظان پخش شده بود و انتشار حتی یک نسخه در سطح وسیع، می‌توانست این آروزی پلید را به صورت ناشدنی درآورد.

نکته دیگر این است که راهیابی تحریف به قرآن کریم، از زشت‌ترین جرائمی است که سکوت در برابر آن جایز نیست. اگر تحریفی صورت گرفته باشد، چگونه امیر المؤمنین (ع) و یاران خاص او همچون سلمان، ابوذر، مقداد و دیگران سکوت کرده‌اند؟ در حالی که می‌بینیم آن

۱- فتح الباری در شرح بخاری، ج ۸، ص ۵۷۱.

۲- ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۲۸.

ص:۱۲۰

حضرت و دختر پیامبر خدا (ص) به غصب فدك اعتراض کردند، با آن که اهمیت و عظمت فدك یک دهم قرآن هم نیست؟ !

امام علی (ع) دستور داد بخشش‌های عثمان را به بیت‌المال برگردانند و فرمود: به خدا قسم حتی اگر با آن‌ها زنان به ازدواج در آمده یا کنیزان خریداری شده باشند، برخواهم گرداند.(۱)

اگر تحریفی صورت گرفته بود، برگرداندن آیات حذف شده به قرآن واجب‌تر و لازم‌تر بود. می‌بینیم که امیرمؤمنان (ع) پس از آن که خلافت ظاهری را به عهده گرفت، نسبت به بدعت‌های نو ظهور، به شدت انتقاد و اعتراض کرد. اگر در زمان خلفای سه‌گانه چنین تحریفی در مورد قرآن پیش می‌آمد، امام حتماً در مقابل آن می‌ایستاد و بدون هراس آن چه را حذف شده بود به قرآن بر می‌گرداند.

خلاصه آن که تحریف قرآن به صورت کاستن از آن، قاعدتاً امری ناشدنی بوده است.

خلاصه درس

قرآن، زیربنای قانونگذاری اسلامی به شمار می‌آید. قرآن کریم، بنیان اساسی اعتقادی مسلمانان و سنگ زیر بنای تمدّن اسلامی به شمار می‌رود

تحریف در لغت، یعنی تفسیر سخن برخلاف مقصود، یعنی کج کردن و گرداندن سخن از معنای اصلی‌اش نزد بیشتر فرقه‌های اسلامی موضوعی ثابت است.

در اصطلاح، تحریف به چند معنی به کار می‌رود:

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۵ نسخه صبحی صالح .

ص:۱۲۱

۱. تغییر معنای سخن؛

۲. کم و زیادی در حرکت و حرف، با حفظ و مصونیت اصل قرآن؛

۳. تغییر کلمه‌ای به جای کلمه مرادف آن؛

۴. تحریف در لهجه تعبیر؛

۵. تحریف به افزودن؛

۶. تحریف به کاهش و افتادگی عمدی یا اشتباهی از قرآن.

ادعای نقص در قرآن کریم را به صورت‌هایی که یاد شد، عقل و نقل رد می‌کند.

قرآن کریم از نخستین روزی که مسلمانان به آن ایمان آوردند، مورد توجه و نخستین مرجع آنان بوده است و به خواندن و حفظ کردن و نگاشتن و ضبط آن اهمیت می‌دادند. راهیابی تحریف به چنین کتابی ممکن نیست مگر با زور. راهیابی تحریف به قرآن کریم، از زشت‌ترین جرائمی است که سکوت در برابر آن جایز نیست. اگر تحریفی صورت گرفته باشد، چگونه امیرالمؤمنین (ع) و یاران خاص او همچون سلمان، ابوذر، مقداد و دیگران سکوت کرده‌اند؟

خلاصه آن که تحریف قرآن به صورت کاستن از آن، عادتاً امری ناشدنی بوده است.

خود آزمایی

۱. جایگاه قرآن را در میان شیعه امامیه تشریح کنید.

۲. معنای تحریف را از منظر لغت بیان کنید.

۳. چهار مورد از معانی اصطلاحی تحریف را بیان کنید.

ص:۱۲۲

۴. دلایل مصونیت قرآن از تحریف را بیان کنید.

۵. امتناع راهیابی تحریف به قرآن را توضیح دهید.

ص:۱۲۳

ص:۱۲۴

درس نهم: گواهی قرآن به عدم تحریف و گواهی روایات بر مصونیت قرآن از تحریف

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

-با استفاده از آیاتی از قرآن، عدم تحریف در این کتاب مقدس را تشریح نماییم.

-با استفاده از روایات، مصونیت قرآن از تحریف را تشریح کنیم.

در این درس گواهی قرآن به عدم تحریف را با ذکر سه آیه با عناوین آیه حفظ، آیه نفی باطل وآیه جمع و قرائت قرآن توضیح خواهیم داد و در ادامه دو روایت اخبار عرضه احادیث بر قرآن و حدیث ثقلین در توضیح مصونیت قرآن از تحریف را شرح خواهیم داد.

گواهی قرآن به عدم تحریف - آیه حفظ

قرآن کتابی است که از سوی خداوند نازل شده و او عهده‌دار حفظ قرآن از هرگونه بازی‌گری است. خداوند می‌فرماید:

ص:۱۲۵

إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا اَلذِّکْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ(۱)

ما قرآن را نازل کردیم، و ما به طور یقین نگهدار آنیم.

مراد از «ذِکر» قرآن کریم است.

هیچ یک از احتمالاتی که در تفسیر «حفظ» گفته‌اند که مراد عبارت است از: حفظ از ایرادِ ایرادگیران، حفظ در لوح محفوظ، حفظ در سینه پیامبر و امام پس از او، درست نیست. خداوند متعال خبر می‌دهد که عهده‌دار نگهداری و حفظ قرآن در همه مراحل است و قول به کاهش قرآن با این تعهّد الهی ناسازگار است.

آیه نفی باطل

خداوند قرآن را به عنوان کتاب قدرتمندی توصیف می‌کند که نه چیزی بر آن غلبه می‌کند و نه از هیچ سو باطلی به سراغ آن می‌آید: . . . وَ إِنَّهُ لَکِتابٌ عَزِیزٌ لا یَأْتِیهِ اَلْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ .(۲)

قرآن در همه معانی، مفاهیم، احکام جاویدان و معارف و اصولش حقّ است و هماهنگ با فطرت، اخبار غیبی آن هم دروغ و خلاف ندارد. از تناقض در دستورها و خبرها هم مصون است: اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف بسیاری در آن می‌یافتند. پس همان طور که قرآن در محتوا و معنی حق است، در صورت و لفظ هم حق است و تحریف به آن راه نمی‌یابد. و مرحوم طبرسی چه نیکو گفته است: نه در الفاظش تناقض است، نه در خبرهایش دروغ، نه با چیزی معارض است، نه از آن کم

۱- حجر: ۶ - ۹.

۲- فصلت: ۴۱ - ۴۲.

ص:۱۲۶

شده و نه بر آن افزوده شده است.(۱)

قرآن از هر باطلی که آن را ابطال و خراب کند مصون است و همواره تازه و شاداب است و کهنه و فانی نمی‌گردد.

آیه جمع و قرائت قرآن

روایت شده که هنگام نزول قرآن، پیامبر (ص) با عجله آن را می‌خواند، تا خوب حفظ کند. وحی آمد و او را از این کار نهی کرد:
لاٰ تُحَرِّکْ بِهِ لِسٰانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَیْنٰا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ فَإِذٰا قَرَأْنٰاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ(۲)

زبانت را به خاطر عجله برای خواندن قرآن حرکت مده، چرا که جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست.

پس جمع و حفظ و توضیح قرآن بر عهده خداست.

این‌ها برخی از آیاتی است که می‌توان برای مصونیت قرآن از تحریف به آن‌ها استدلال کرد.

گواهی روایات بر مصونیت قرآن از تحریف

اشاره

از روایاتی که بر مصونیت از تحریف دلالت می‌کند به چند مورد بسنده می‌کنیم:

۱. اخبار عرضه احادیث بر قرآن

۱- مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۵، چاپ صیدا.

۲- قیامت: ۱۶ - ۱۹.

ص:۱۲۷

روایات بسیاری از ائمه (ع) نقل شده که می گوید: روایات را بر قرآن عرضه کنید، آن چه را موافق قرآن است بپذیرید و مخالف آن را رد کنید.

پیامبر خدا (ص) فرمود: بر هر حقی حقیقتی است و بر هر درستی نوری. آن چه را که موافق کتاب خداست بگیرید و آن چه را مخالف کتاب خداست واگذارید:

«فما وافَقَ کتابَ اللّه فَخُذوُه وَما خالَفَ کتابَ اللّهِ فَدَعُوه.» (۱)

از امام صادق (ع) نیز روایت است:

«ما لَم یوافِقْ مِنَ الحَدیثِ القرآنَ فَهو زُخرُفٌ.»(۲)

آن چه از حدیث، موافق قرآن نباشد باطل است (باطلی است آراسته به صورت حق) .

این روایات از دو جهت بر سخن ما دلالت می کند:

الف. قرآن، معیاری صحیح و مصون از تغییر و تحریف و تصرّف است و قول به تحریف، با عقیده به سلامت قرآن که معیار است، سازگار نیست.

ب. شرط لازم برای درستی احادیث، مخالف نبودن با قرآن است نه موافقت، وگرنه باید بسیاری از روایات را رد کرد، چون قرآن نسبت به

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۹ از ابواب صفات قاضی، حدیث ۱۰.

۲- همان، حدیث ۱۲.

ص:۱۲۸

آن‌ها نفیاً و اثباتاً متعرّض نشـده است. مخالفت و عدم مخالفت با قرآن هم وقتی معلوم می‌شود که همه سوره‌ها و اجزای قرآن نزد ما موجود باشد، وگرنه ممکن است حدیث، مخالف با چیزی از قرآن باشد که ساقط یا تحریف شده است.

۲. حدیث ثقلین

حدیث ثقلین دستور می‌دهد که به قرآن کریم و سخنان عترت تمسک بجویید پیامبر خدا (ص) فرموده است:

«اِنّی تارِکٌ فیکُم الثقلین: کتابَ اللّهِ وَعِترتی أهل بَیْتی، ما اِنْ تمسّکْتُم بِهِما لَنْ تَضِلّوُا.»

میان شما دو چیز نفیس باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم، که اگر به این دو تمسک بجویید، هرگز گمراه نمی‌شوید.

دستور تمسک به قرآن، فرع بر آن است که قرآن در دستِ متمسّکان باشد.

این سخن که بخشی از آیات و سوره‌های قرآن افتاده است موجب عدم اطمینان به آنچه از قرآن موجود است می‌گردد.

خلاصه درس

برخی از آیاتی که می‌توان برای مصونیت قرآن از تحریف به آن‌ها استدلال کرد عبارتند از:

آیه حفظ

ص:۱۲۹

قرآن کتابی است که از سوی خداوند نازل شده و او عهده‌دار حفظ قرآن از هرگونه بازی‌گری است.

آیه نفی باطل

خداونـد قرآن را به عنوان کتـاب قدرتمنـدی توصـیف می‌کنـد که نه چیزی بر آن غلبه می‌کنـد و نه از هیـچ سو باطلی به سـراغ آن می‌آید.

آیه جمع و قرائت قرآن

جمع و حفظ و توضیح قرآن بر عهده خداست.

از روایاتی که بر مصونیت از تحریف دلالت می‌کنند عبارتند از: ۱. اخبار عرضه احادیث بر قرآن؛ ۲. حدیث ثقلین.

خود آزمایی

۱. با ذکر ۳ آیه از قرآن عدم راه‌یابی حریف در این کتاب مقدس را توضیح دهید.

۲. با ذکر دو روایت مصونیت قرآن از تحریف را تشریح نمایید.

ص:۱۳۰

درس دهم: شیعه و مصونیت قرآن از تحریف، دو شبهه پیرامون تحریف، تاریخ گردآوری قرآن کریم

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

-با استفاده از سخنان برخی از علمای شیعه، مصونیت قرآن را از تحریف تشریح کنیم.

-با شبهات پیرامون تحریف و نادرستی آن‌ها آشنا شویم.

-چگونگی گردآوری قرآن در زمان حیات پیامبر (ص) را بدانیم.

در این درس ذیل مبحث شیعه و مصونیت قرآن از تحریف سخنانی از عالمان مذهب تشیع چون مرحوم شیخ صدوق، شیخ مفید، سیدمرتضی، شیخ طوسی، سید بن طاووس، علامه حلّی، قاضی نورالله شوشتری را مورد اشاره قرار خواهیم داد سپس دو شبهه اعم از وجود مصحف علی (ع) و مصحف فاطمه (س) را مطرح و پاسخ می‌دهیم و در نهایت به چگونگی گردآوری قرآن می‌پردازیم.

شیعه و مصونیت قرآن از تحریف

کاوش در سخنان علمای بزرگ شیعه نشان می‌دهد که آنان از عقیده به تحریف تبرّی می‌جستند و اندیشه تحریف را به «خبر واحد» نسبت

ص:۱۳۱

می‌دادند. به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. مرحوم صدوق (متوفای ۳۸۱ ق) می‌گوید: اعتقاد ما این است که قرآن کتاب خدا و وحی اوست که نازل شده و خداوند در قرآن فرموده است: از هیچ سوی باطل سراغ قرآن نمی‌آید، نازل شده‌ای از سوی خدای حکیم حمید است: إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ. . . ، قرآن قصّه‌گویی حق است و حقی است جدا کننده حق و باطل و شوخی و بیهوده نیست و خدای متعال، پدید آورنده، نازل کننده، پروردگار، و حافظ آن و گویای به آن است.(۱)

۲. شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ق) در پاسخ کسانی که برای تحریف، استناد به روایاتی کرده‌اند که برخی کلمات را به گونه دیگر نقل کرده است، می‌گوید: این‌ها خبر واحد است و صحّت آن‌ها ثابت نیست، از این رو درباره آن‌ها توقف می‌کنیم و از آن چه در قرآن موجود است دست نمی‌کشیم.(۲)

۳. سیدمرتضی (متوفای ۴۳۶ ق) گوید: گروهی از صحابه همچون عبدالله بن مسعود، اُبی بن کعب و دیگران بارها قرآن را بر پیامبر (ص) خوانده و ختم کرده‌اند. این‌ها با کمترین تأمل دلالت دارد که قرآن در آن زمان، مجموعه‌ای مرتب و مدوّن بود، نه پنهان و پراکنده.(۳)

۴. شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ق) گوید: سخن در زیاده و نقصان در قرآن، در خور این کتاب نیست. چرا که زیاد شدن در قرآن، بطلانش

۱- اعتقادات صدوق، ص ۹۳.

۲- مجموعهٔ الرسائل، شیخ مفید، ص ۳۶۶.

۳- مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۰، به نقل از المسائل الطرابلسیه، سیدمرتضی.

ص:۱۳۲

اجماعی است. کاسته شدن از قرآن نیز بر خلاف ظاهر مذهب مسلمانان است و این به مذهب صحیح ما شایسته‌تر است.(۱)

۵. سید بن طاووس حلّی (متوفای ۶۶۴ ق) گفته است: عقیده شیعه، عدم تحریف است.(۲)

۶. علامه حلّی (متوفای ۷۲۶ ق) گفته است: حق آن است که تغییر و تأخیر و تقدیم و افزایش و کاهش در قرآن نیست و پناه بر خدا از این عقیده و امثال آن، که موجب راهیابی شک به معجزه جاویدان پیامبر خداست، معجزه‌ای که به صورت تواتر نقل شده است.(۳)

۷. قاضی نور الله شوشتری (متوفای ۱۰۲۹ ق) گوید: وقوع تحریف در قرآن که به شیعه نسبت داده شده است، چیزی نیست که عقیده عموم شیعه امامیه باشد، گروهی اندک از آنان چنین سخنی گفته‌اند که در میان شیعه هم جایگاه معتبری ندارند. (۴)

۱- تبیان، ج ۱، ص ۳.

۲- سعد السعود، ص ۱۴۴.

۳- اجوبهٔ المسائل المهنائیه، ص ۱۲۱.

۴- آلاء الرّحمن، ج ۱، ص ۲۵.

ص:۱۳۳

دو شبهه پیرامون تحریف

شبهه اول: وجود مصحف علی (ع)

ابن‌ندیم (متوفای ۳۸۵ ق) از علی (ع) روایت کرده که چون آن حضرت هنگام وفات پیامبر (ص) ، رفتارهای شومی از مردم دید، سوگند یاد کرد که ردا از دوش خود بر زمین ننهد تا آن که قرآن را گرد آورد. سه روز در خانه نشست و قرآن را جمع کرد.(۱)

یعقوبی (متوفای ۲۹۰ ق) در تاریخ خود می‌نویسد: بعضی روایت کرده‌اند که پس از رحلت پیامبر خدا (ص) ، علی بن ابی‌طالب (ع) قرآن را جمع کرد و آن را بر روی شتری گذاشت و آورد و گفت: این قرآن است که آن را جمع کردم، وی قرآن را به هفت جزء تقسیم کرده بود، سپس هر جزء و سوره‌های آن را ذکر کرده است.

از آن چه یعقوبی ذکر کرده بر می‌آید که قرآن علی (ع) در سوره‌ها و آیات با قرآن موجود تفاوتی نداشته، بلکه در ترتیب سوره‌ها اختلاف داشته و این ثابت می‌کند که ترتیب سوره‌ها با اجتهاد صحابه و گردآورندگان بوده است، برخلاف وضع و ترتیب آیه‌ها که به اشاره پیامبر (ص) بوده است.

شبهه دوم: مصحف فاطمه (س)

طبق روایات فراوان، نزد حضرت فاطمه (س) مصحفی بوده است، ولی مصحف اسم مخصوص قرآن نیست تا آن که دختر پیامبر (ص) قرآن مخصوصی داشته باشد، بلکه نوشته‌ای بود که در آن بعضی از اخبار

۱- فهرست، ابن‌ندیم، به نقل تاریخ القرآن زنجانی، ص ۷۶.

ص:۱۳۴

و حوادث آینده نوشته شده بود.

ابوحمزه از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: «در مصحف فاطمه (س) چیزی از کتاب خدا نیست، بلکه آن در بردارنده مطالبی است که پس از فوت پدر بزرگوارش بر آن حضرت القاء شده است.»(۱)

شگفت است که دروغ‌های تبلیغاتی کلمه «مصحف فاطمه» را عَلَم کرده و به شیعه تهمت می‌زنند که اینان قرآنی دارند به نام مصحف فاطمه. بسیاری از تفرقه‌افکنان کوشیده‌اند این تفکر غلط را میان مسلمانان پخش کنند، ولی تلاش آنان بی‌ثمر بوده است.

تاریخ گردآوری قرآن کریم

اشاره

قرآن در زمان حیات پیامبر اعظم (ص) گردآوری شد و سوره‌ها و آیه‌هایش به دستور او مرتّب شد. دلیل بر این سخن، افزون بر شواهد تاریخی بسیار، سخن خود حضرت رسول (ص) است که سوره‌حمد را به نام «فاتحهٔ الکتاب» نامید و فرمود: «نمازی جز با فاتحهٔ الکتاب صحیح‌نیست.»(۲)

از این جا روشن می‌شود که قرآن در زمان آن حضرت گردآوری شده بود و سوره حمد هم در اول آن بود، اگر قرآن مجموعه سوره‌ها و آیات پراکنده بود، معنی نداشت که این سوره را فاتحهٔ الکتاب نام‌گذارند.

شش نفر در زمان پیامبر (ص) قرآن را گردآوری کردند: اُبی بن

۱- بصائر الدرجات، ص ۱۹۵ چاپ کتابخانه مرعشی .

۲- مسند احمد، ج ۲، ص ۴۲۸.

ص:۱۳۵

کعب، زیـد بن ثابت، معاذ بن جبل، ابوالـدرداء، سـعد بن عبیـد و ابوزیـد. و نیز نقل می‌کنند که مجمع بن جاریه قرآن را جمع کرد، مگر دو سوره از سوره‌های آن را.

قتـاده می‌گویـد: از انس بن مالک پرسـیدم: در زمـان پیامبر (ص) ، چه کسـی قرآن را جمع کرد؟ گفت: چهارنفر که همه از انصار بودند: ابی بن کعب، معاذ بن جبل، زید بن ثابت و ابوزید.

نسائی از عبدالله بن عمر نقل می‌کند که گفت: قرآن را گرد آوردم و هر شب یک بار آن را خواندم. خبر آن به پیامبر (ص) رسـید، فرمود: آن را در طول ماه یک بار بخوان.

از عثمـان نقـل شـده است که هر گـاه وحی نازل می‌شـد، پیامبر سـراغ کاتبان وحی می‌فرسـتاد و می‌فرمود: این آیه را در فلان سوره کنار آیات معینی قرار دهید. (۱)

ابوعبدالله زنجانی مؤلف «تاریخ القرآن» نوشته است: بعضی از صحابه در زمان پیامبر (ص) اقدام به جمع‌آوری قرآن یا بخش‌هایی از آن کردند. اما مجموعه‌ای که همه قرآن را در زمان پیامبر گردآورد، آن را پس از آن کامل ساختند.

حـدیث ثقلین دلیـل آن است که جمع قرآن در زمـان پیـامبر اکرم (ص) انجـام یـافته بود و اگر این حـدیث را بر آن چه ذکر کردیم بیفزاییم، شکّی باقی نمی‌ماند که قرآن در عهد پیامبر گردآوری شده بود که فرمود:

۱- البیان، ص ۲۶ - ۲۷.

ص:۱۳۶

«من در میان شما دو چیز نفیس باقی می گذارم: کتاب خدا و عترتم، چنانچه اگر به آن دو تمسک بجویید، هرگز گمراه نمی‌شوید و آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا آن که کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.»

عظمت قرآن و اهمیتی که پیامبر خدا (ص) و مسلمانان از جهات مختلف برای آن قائل بودند، به روشنی نشان می‌دهد که روایاتی که می گوید قرآن پس از رحلت پیامبر (ص) گردآوری شده، نادرست است. اضافه بر این که قرآن، بزرگترین چیز نزد مسلمانان است و موجودیت و عظمتشان در حفظ و نگهداری آن خلاصه می‌شود و اساس نبوت را هم قرآن تشکیل می‌دهد. آیا احتمال می‌رود که شخصیتی همچون پیامبر (ص) اهمیتی به گردآوری و نگارش قرآن کریم ندهد؟ یا به کار دیگری بپردازد و از توضیح کیفیت تنظیم سوره‌ها و آیات غافل شود؟

قرآن به تدریج بر پیامبر خدا (ص) نازل می‌شد و آن حضرت گروهی را به نام «کاتبان وحی» معین کرده بود که آن را بنویسند.

بعضی از سوره‌های قرآن یا بخشی از یک سوره، نزد همه مسلمانان وجود داشت و این در روایات آمده است.

نسبت دادن جمع قرآن کریم به زمان خلفا، توهمی است که با قرآن و سنت و عقل هم مخالف است و نمی‌توان جمع قرآن را به ابوبکر نسبت داد. جمع قرآن در زمان عثمان هم به معنای اجتماع مسلمین بر قرائت واحد است.

اما این که گفته می‌شود علی (ع) قرآن را پس از رحلت پیامبر (ص)

ص:۱۳۷

گردآوری کرد، به معنـای نگـارش قرآن طبـق شـأن نزول است و تقـدیم منسوخ برناسـخ. و اگر مسـأله جز این باشـد، امـام علی (ع) چگونه می‌تواند در چند روز، قرآن را گردآوری کند؟

خلاصه درس

کاوش در سخنان علمای بزرگ شیعه نشان می‌دهد که آنان از عقیده به تحریف تبرّی می‌جستند و اندیشه تحریف را به «خبر واحد» نسبت می‌دادند.

دو شبهه پیرامون تحریف عبارتند از: وجود مصحف علی (ع) و مصحف فاطمه (س) .

شبهه اول: وجود مصحف علی (ع)

از آن چه یعقوبی ذکر کرده بر می‌آید که قرآن علی (ع) در سوره‌ها و آیات با قرآن موجود تفاوتی نداشـته، بلکه در ترتیب سوره‌ها اختلاف داشـته و این ثابت می‌کنـد که ترتیب سوره‌ها با اجتهاد صـحابه و گردآورنـدگان بوده است، برخلاف وضع و ترتیب آیه‌ها که به اشاره پیامبر (ص) بوده است.

شبهه دوم: مصحف فاطمه (س)

طبق روایـات فراوان، نزد حضـرت فـاطمه (س) مصـحفی بوده است، ولی مصـحف اسم مخصوص قرآن نیست تا آن که دختر پیامبر (ص) قرآن مخصوصی داشته باشد، بلکه نوشته‌ای بود که در آن بعضی از اخبار و حوادث آینده نوشته شده بود.

قرآن در زمان حیات پیامبر اعظم (ص) گردآوری شد و سوره‌ها و

ص:۱۳۸

آیه‌هایش به دستور او مرتّب شد. دلیل بر این سخن، افزون بر شواهد تاریخی بسیار، سخن خود حضرت رسول (ص) است که سوره‌حمد را به نام «فاتحة الکتاب» نامید.

حدیث ثقلین نیز دلیل آن است که جمع قرآن در زمان پیامبر اکرم (ص) انجام یافته بود و اگر این حدیث را بر آن چه ذکر کردیم بیفزاییم، شکّی باقی نمی‌ماند که قرآن در عهد پیامبر گردآوری شده بود

خود آزمایی

۱. با اشاره‌ای به سخنان برخی از علمای شیعه، مصونیت قرآن را از تحریف تشریح کنید.

۲. با ذکر شبهات پیرامون تحریف، نادرستی آن‌ها را شرح دهید.

۳. گردآوری قرآن در زمان حیات پیامبر (ص) را شرح دهید.

ص:۱۳۹

ص:۱۴۰

بخش پنجم: بدعت در قرآن و حدیث

اشاره

ص:۱۴۱

ص:۱۴۲

درس یازدهم: بدعت در لغت و اصطلاح، بدعت‌گذاری در تعریف بدعت، عوامل پیدایش بدعت

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

-با مفهوم بدعت آشنا شویم.

-بدعت را از منظر لغت و اصطلاح شرح دهیم.

-ملاک تشخیص بدعت از سنت را بدانیم.

-عوامل پیدایش بدعت را بدانیم.

در این درس به مفهوم بـدعت به عنوان یکی از زشت‌ترین دروغ‌ها که حرام نیز می‌باشـد پرداخته‌ایم، در ابتدا این واژه را از دو منظر لغوی و اصـطلاحی شـرح می‌دهیم سـپس به مواردی که سـنت محسوب شده و بدعت نیست می‌پردازیم و در نهایت عوامل پیدایش بدعت را شرح خواهیم داد.

بدعت در لغت و اصطلاح

بـه اتفـاق مسـلمانان، بـدعت حرام اسـت، از حرام‌هـایی اسـت کـه خداونـد، وعـده عـذاب بر آن داده اسـت. بـدعت، از زشـت‌ترین دورغ‌هاست، چون افترا بر خدا و رسول است بدعت را در لغت و اصطلاح بررسی می کنیم.

ص:۱۴۳

اما در لغت، پدید آوردن و ساختن چیزی بدون نمونه قبلی است و در اصطلاح، بدعت چیزی است که پدید آورده شود و در شریعت، اصلی که بر آن دلالت کند نباشد، اما آن چه که اصلی در شرع بر آن دلالت کند، شرعاً بدعت نیست، هر چند در لغت بدعت باشد.

بدعت در نظر شرع سه قید دارد:

۱. چیزی در اعتقادات یا احکام دینی، کم یا زیاد شود.

۲. دعوت و نشر در کار باشد.

۳. دلیلی شرعی بر این که به صورت کلی یا جزئی از دین است، وجود نداشته باشد.

دقت در این قیدها حقیقت بدعت را روشن می‌سازد، چیزی از دین کاستن یا بر آن افزودن، افترا بر خداوند است و خداوند از افترای بر خدا نکوهش کرده است.(۱)

پس اگر کسی چیزی پدید آورد که سابقه نداشته و کار او ربطی و دخالتی به دین نداشته باشد، مثل برخی عادت‌ها یا بعضی از صنعت‌ها، از نظر شرع، بدعت نیست، چون پدید آورنده ادعا نمی‌کند که آن پدیده از متن دین است. بنابراین، جشن‌های رسمی که دولت‌های مختلف برای اهدافی بر پا می‌کنند و ربطی به دین ندارد بدعت نیست، چون به عنوان این که شرع به آن دستور داده برگزار نمی‌کنند، اما حلال یا حرام بودن آن‌ها تابع موازین شرعی است.

۱- ر. ك: یونس: ۵۹؛ حدید: ۲۷.

ص:۱۴۴

بدعت‌گذاری در تعریف بدعت

تعریف بـدعت و مفهوم آن روشن شـد. از نمونه‌هـای بـدعت، یکی هم این است که سـیره گذشـتگان معیـار حق و باطل قرار گیرد. بعضی‌ها بسیاری از امور را تنها به این دلیل که در زمان صحابه و تابعین نبوده است، بدعت می‌شمارند.

معیار در تشـخیص بدعت از سـنت، رجوع به «ثقلین» است، چه آن را به قرآن و عترت تفسـیر کنیم و چه آن را قرآن و سنت بدانیم، پس اگر چیزی از قرآن و سـنت دلالت می‌کرد که آن جزء دین است، بدعت نیست، وگرنه، پخش و اشاعه آن در میان مسلمانان به این عنوان که جزئی از شریعت است، بدعت است.

جشن برای میلاد پیامبر (ص) یا برخاسـتن برای قرآن و بوسـیدن آن اگر از سوی یک مسلمان به این عنوان انجام گیرد که جزء دین است، این‌هـا بـدعت نیست، چون این گونه گرامی‌داشت برای پیامبر خـدا یا قرآن، گر چه در شـریعت اسـلامی وارد نشـده، ولی در اصول کلی دعوت کننده به تکریم و احترام پیامبر (ص) می‌گنجد.

خداوند خطاب به پیامبر (ص) می‌فرماید:

وَ رَفَعْنا لَکَ ذِکْرَکَ(۱)

تو را بلند آوازه کردیم.

روشن است که جشن گرفتن برای آن حضـرت، بلنـد آوازه ساختن اوست که خدا از آن خبر داده است. دوستی پیامبر و خاندان او، دعوتِ

۱- شرح: ۴.

ص:۱۴۵

قرآن و سنت است، جشن گرفتن برای او، اظهار آن محبت است. برخاستن به احترام قرآن و بوسیدن آن نیز همین گونه است. در کتاب‌های فقهی احکام ویژه‌ای در مورد قرآن است که مسلمانان را به نگهداری آن و پرهیز از بی‌احترامی نسبت به آن فرا می‌خواند.

عوامل پیدایش بدعت

پیدایش و گسترش بدعت در جامعه، عواملی دارد که مهم‌ترین آن‌ها هواپرستی است. هوای نفس و شهرت طلبی نقش مهمّی در پیدایش این تفکر داشته است و بدعت‌گذار هر چند مدعی نبوت نیست، لیکن کار او شعبه‌ای از ادعای نبوت است.

امیرمؤمنان (ع) در خطبه‌ای خطاب به مردم فرمود:

«ای مردم! آغاز پیدایش فتنه‌ها، هوای نفسی است که پیروی می‌شود و احکامی است که بدعت‌گذاری می‌گردد و در آن با قرآن مخالفت می‌شود، کسانی هم در آن مورد از بدعت‌گذاران حمایت می‌کنند. . .» .(۱)

شهرت‌طلبی در زندگی انسان نقش مهمی دارد، اگر این غریزه سر بر آورد، انسان را به ادعای مقام‌ها و منصب‌های ویژه پیامبران وا می‌دارد. شاید برخی از مذاهب رایج در میان مسلمانان در قرن‌های نخستین از همین غریزه سرچشمه گرفته باشد.

برتری طلبی نسبت به زیردستان، تعصّب ناپسند و تسلیم بودن نسبت به غیرمعصوم، عوامل سه‌گانه مهم در پیدایش و گسترش بدعت و امور

۱- کافی، ج۱، ص۵۴، حدیث ۱.

ص:۱۴۶

غیردینی‌اند.

خلاصه درس

بدعت از حرام‌هایی است که خداوند، وعده عذاب بر آن داده است. در لغت، پدید آوردن و ساختن چیزی بدون نمونه قبلی است اما در اصطلاح، بدعت چیزی است که پدید آورده شود و در شریعت، اصلی که بر آن دلالت کند نباشد، اما آن چه که اصلی در شرع بر آن دلالت کند، شرعاً بدعت نیست، هر چند در لغت بدعت باشد. بدعت در نظر شرع سه قید دارد:

۱. چیزی در اعتقادات یا احکام دینی، کم یا زیاد شود؛

۲. دعوت و نشر در کار باشد؛

۳. دلیلی شرعی بر این که به صورت کلی یا جزئی از دین است، وجود نداشته باشد.

معیار در تشخیص بدعت از سنت، رجوع به «ثقلین» است. اگر چیزی از قرآن و سنت دلالت می‌کرد که آن جزء دین است، بدعت نیست.

پیدایش و گسترش بدعت در جامعه، عواملی دارد که مهم‌ترین آن‌ها هواپرستی است.

برتری طلبی نسبت به زیردستان، تعصّب ناپسند و تسلیم بودن نسبت به غیرمعصوم، عوامل سه‌گانه مهم در پیدایش و گسترش بدعت و امور غیردینی‌اند.

خود آزمایی

ص:۱۴۷

۱. بدعت را به طور کلی تعریف کنید.

۲. بدعت را از منظر لغت و اصطلاح شرح دهید.

۳. ملاک تشخیص بدعت از سنت را با مثال شرح دهید.

۴. عوامل پیدایش بدعت را توضیح دهید.

ص:۱۴۸

درس دوازدهم: بدعت نیکو و بدعت زشت

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

-مفهوم بدعت نیکو و زشت را بدانیم.

-مواردی را که به بدعت متهم می‌شوند، شرح دهیم.

در این درس از تقسیم بدعت به نیکو و زشت صحبت خواهیم کرد و در ادامه احکام عملی را که بدعت نیستند اما به بدعت متهم می‌شوند با ذکر ریشه‌های شرعی شرح خواهیم داد.

بدعت نیکو، بدعت زشت

اشاره

اگر بدعت را دخالت در امر دین با کاستن یا افزودن در زمینه عقیده و شریعت بدانیم و فرقی میان عبادات، معاملات و ایقاعات و سیاسیات قائل نباشیم، بدعت یک نوع بیشتر نیست، آن هم بدعتِ بد است. لیکن گاهی بدعت به خوب و بد تقسیم می‌شود.

بدعتی که قرآن و سنت از آن سخن می گوید، دخالت در امر دین و افزایش یا کاهش در آن و تصرف در تشریع اسلامی است. بدعت به این معنی حرام و ناپسند است و قابل تقسیم به خوب و بد نیست.

ص:۱۴۹

آری، بـدعت به معنـای لغوی که شامل دین و غیردین می‌شود خوب و بـد دارد. هر چیز نوپدیـدی که برای زنـدگی جوامع سودمند باشـد، مثل عادت‌ها و رسم‌ها که انجام می‌شود، بـدون نسـبت دادن آن به دین، و ذاتاً هم حرام نباشد، بدعت خوبی است، یعنی کار تـازه و سودمنـد برای جامعه است. مثل مراسم جشن ملی برای روز اسـتقلال، یا تجمع برای ابراز تنفر از دشـمنان، یا برگزاری جشـن برای روز تولـد یک قهرمان. پس هرچه که خودش حلال باشـد، مانعی نیست که مردم بر محور آن هماهنگ شونـد و آن را رسم و عادتی کنند که در مناسبت‌ها عمل شود. ولی آن چه حرام باشد، اگر رسم و عادت رایج شود، مثل حضور زنانِ بی‌حجاب و آرایش کرده در مجالس مردانه که برای اسـتقبال یا مهمانی برگزار می‌شود، این خودش ذاتاً حرام است نه به عنوان بدعت شـرعی و دخالت در امور دین و تشریع برخلاف شرع، بلکه گناهی است که رواج یافته، ولی نه به اسم دین و شریعت.

یک سـری امور اعتقادی یا احکام عملی است که به بـدعت بودن متهم می‌شود، با آن‌که در قرآن و حدیث، چه به صورت خاصّ یا عام، اصل و ریشه دارد، برای روشن شدن مسأله، به اختصار به این امور می‌پردازیم و ریشه‌های شرعی آن را هم یاد می‌کنیم.

الف. تقیه هنگام ترس بر جان و مال

تقیه آن است که مسـلمان وقتی بر جـان و مـال و آبروی خویش بیمنـاک باشـد، عقیـده خود را پنهـان دارد. این امر مورد اتفاق همه مسلمانان است و از قرآن و سنت گرفته شده است.

ص:۱۵۰

جواز تقیه، افزون بر دلیل نقلی، بر مبنای عقل هم صحیح و لازم است، چون از سویی حفظ جان و مال و آبرو واجب است و از سوی دیگر اظهار عقیده و عمل بر طبق آن عقیده یک وظیفه دینی است. لیکن در صورت تعارض این دو تکلیف واجب، عقل حکم می‌کند که انسان وظیفه مهم‌تر را بر مهم مقدم بدارد.

تقیه سلاح ضعیفان در برابر زورمندان فاسق است، اگر تهدید و خطری در کار نباشد، انسان عقیده‌اش را پنهان نمی‌کند و برخلاف اعتقادش نیز عمل نمی‌کند. به تصریح قرآن کریم در ماجرای عمارياسر، کسی که به دست کافران گرفتار شود، اشکالی ندارد که کلام کفرآمیز بر زبان جاری کند تا از چنگ آنان رها شود، در حالی که قلبش پر از ایمان و اعتقاد صحیح است.(۱)

آیات تقیه هر چند در مورد تقیه از کافر است، لیکن ملاک آن‌که حفظ جان و مال و آبرو در شرایط حساس و خطیر است، مخصوص کافران نیست. پس اگر کسی عقیده خود را نزد مسلمانان آشکار کند یا طبق آن عمل کند و احتمال قوی دهد که از سوی مسلمانان در معرض خطر قرار می گیرد، حکم تقیه جاری است، یعنی می‌تواند از مسلمانان هم تقیه کند، همان طور که جایز بود از کفار تقیه کند.

تاریخ خلفای اموی و عباسی پر از ظلم و خفقان و ستم و زور است، در آن دوران تنها شیعیان نبودند که به سبب اظهار عقایدشان مطرود و محصور بودند، بلکه در موضوعِ «خلق قرآن» در دوران مأمون، بیشتر

۱- مَنْ کَفَرَ بِاللّهِ مِنْ بَعْدِ إِیمانِهِ إِلاّ مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِیمانِ نحل: ۱۰۶ .

ص:۱۵۱

محدثان اهل سنت نیز راه تقیه را پیمودند و پس از آن‌که از سوی خلیفه، فرمان عام در مورد خلق قرآن و حادث بودن آن صادر شد، عموم محدثان از روی تقیه اظهار موافقت کردند.(۱)

ب. ازدواج موقت

فقه شیعه به پیروی از قرآن و سنت، دو گونه ازدواج را صحیح می‌داند: ازدواج دائم و ازدواج موقت یا متعه، به این صورت که مرد و زن پیوند زناشویی را برای مدّت معینی منعقد می‌سازند و مبلغی را به عنوان مهریه تعیین می‌کنند و پس از گذشتن آن مدّت تعیین شده، بدون اجرای طلاق، از هم جدا می‌شوند. اگر از این ازدواج موقّت فرزندی به دنیا بیاید، فرزند شرعی آن دو است و از آنان ارث می‌برد. زن هم پس از سپری شدن مدت، باید عدّه شرعی نگه دارد و اگر باردار است، باید تا تولد فرزند عدّه نگه دارد و تا همسر موقّت آن مرد است یا در حال عدّه به سر می‌برد، حق ازدواج با دیگری ندارد.

از آن جا که اسلام، دینی جامع و آخرین دین آسمانی است، این طرح را برای حلّ مشکل جنسی تجویز کرده است. جوانی که مشغول درس یا کار در خارج از کشور است و نمی‌تواند ازدواج دائم کند، سه گزینه در مقابل خود دارد:

الف. سرکوبی غریزه جنسی و محروم ساختن خود از لذّت جنسی.

ب. رابطه نامشروع با زنان فاسد یا آلوده به بیماری‌ها.

ج. استفاده از راه‌حل ازدواج موقت بدون تحمّل بار نفقه و مشکلات

۱- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۹۵ - ۲۰۶.

ص:۱۵۲

ازدواج دائمی.

قرآن و سنت نبوی ازدواج موقت و متعه را مشروع می‌دانند. قرآن کریم می‌فرماید:

فَمَا اِسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً (۱)

زنانی را که متعه می‌کنید، واجب است مَهر آنان را بپردازید.

بیشتر مفسّرین این آیه را مربوط به ازدواج موقت می‌دانند. روایات شیعه و اهل سنت حکایت از عدم نسخ آن دارد و در زمان خلیفه دوم جلوی عمل به این حکم گرفته شد. شایسته است یاد شود که سخن خلیفه در این مورد، نشان می‌دهد که این‌گونه ازدواج در زمان پیامبر اکرم (ص) جایز و رایج بوده و جلوگیری از آن تنها نظر شخصی او بوده است.(۲)

دلیل روشن بر این که پیامبر (ص) جلوی متعه را نگرفته است، روایت بخاری از عمران بن حصین است که گوید: آیه متعه در قرآن نازل شد، ما در زمان پیامبر خدا به آن عمل می‌کردیم و آیه‌ای هم نازل نشد که آن را تحریم کند، پیامبر (ص) هم تا زنده بود از آن نهی نکرد.(۳)

ج. بداء، یا تغییر سرنوشت با کارهای نیک و بد

خداوند متعال در مورد انسان دو نوع تقدیر دارد:

۱. تقدیر حتمی و قطعی که هرگز تغییر نمی‌یابد

۱- نساء: ۲۴.

۲- شرح تجرید، قوشچی، بحث امامت، ص ۴۶۴ و منابع دیگر.

۳- صحیح بخاری، ج۶، ص۳۷ در تفسیر آیه ۱۹۶ سوره بقره.

ص:۱۵۳

۲. تقدیر معلّق و مشروط، که در صورت فقدان بعضی شرایط عوض می‌شود و تقدیر دیگری جای آن می‌نشیند.

با توجه به این اصل، یادآور می‌شویم که عقیده به «بداء» ، یکی از اصول اعتقادات اسلامی اصیل است که همه فرقه‌های اسلامی در اعتقاد به آن اجمالاً اتّفاق نظر دارند.

حقیقت «بداء» بر دو اصل استوار است:

الف: این که خدای متعال قدرت مطلق دارد و می‌تواند هر سرنوشت و تقدیری را عوض کند و هر وقت بخواهد، تقدیر دیگری جایگزین آن سازد، در حالی که از پیش هر دو تقدیر را می‌داند و علم او هرگز تغییر نمی‌یابد.

پس خداوند هرگاه و هر چه بخواهد، مقدّرات مربوط به انسان را در زمینه عُمر و رزق و جز آن‌ها تغییر می‌دهد و مقدّرات دیگری به جای آن‌ها قرار می‌دهد و هر دو تقدیر هم در «امّ الکتاب» و علم الهی موجود است.

ب: اعمال قدرت و سلطه از سوی خدا و تغییر سرنوشت و مقدّرات، روی حکمت و مصلحت است. بخشی هم مربوط به عمل و گزینش خوب یا بد آدمی است. با این امور، زمینه تغییر در سرنوشت پدید می‌آید.

آیات و روایات در این مورد فراوان است. به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱. إِنَّ اَللّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ (۱) «;خداوند سرنوشت

۱- رعد: ۱۱.

ص:۱۵۴

قومی را عوض نمی‌کند مگر آن‌که وضعیت خودشان را عوض کنند.»

۲. وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ اَلْقُرىٰ آمَنُوا وَ اِتَّقَوْا لَفَتَحْنٰا عَلَيْهِمْ بَرَكٰاتٍ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ وَ لٰكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنٰاهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ (۱) «اگر مردم آبادی‌ها ایمان و تقوا داشته باشند، برکات را از آسمان‌ها و زمین بر آنان می‌گشودیم، لیکن تکذیب کردند، پس آنان را به خاطر کاری که می‌کردند عقاب کردیم.»

امام باقر (ع) فرمود: «صله رحم اعمال را پاک می‌سازد و رشد می‌دهد، اموال را می‌افزاید، بلا را دفع می‌کند، حساب را آسان می‌سازد و اجل را به تأخیر می‌اندازد.»(۲)

با توجه به این دو اصل، عقیده به بداء، عقیده قطعی اسلامی است و همه فرقه‌های اسلامی با قطع نظر از تعبیر و نام و به کار بردن کلمه بداء، به آن معتقدند. محققان شیعه درباره کاربرد لفظ بداء، با توجه به تغییرناپذیری و عدم تبدیل در علم خدا، تحقیقات قوی و ارزنده‌ای دارند که این‌جا مجال ذکر آن‌ها نیست.

د. خمس در قرآن و حدیث

اشاره

ریشه مالیات خمس، آیه شریفه قرآن است:

وَ اِعْلَمُوا أَنَّمٰا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي اَلْقُرْبىٰ وَ اَلْيَتٰامىٰ وَ اَلْمَسٰاكِينِ وَ اِبْنِ اَلسَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللّٰهِ وَ مٰا أَنْزَلْنٰا عَلىٰ عَبْدِنٰا

۱- اعراف: ۹۶.

۲- کافی، ج۲، ص ۴۷۰، حدیث ۱۳.

ص:۱۵۵

يَوْمَ اَلْفُرْقانِ. . .(۱)

بدانیـد هر گونه غنیمتی به دست آوریـد، خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای نزدیکان و یتیمان و مسـکینان و واماند گان در راه از آنان است، اگر به خدا و آن چه بر بنده خود در روز جدایی حق و باطل نازل کردیم ایمان آورده‌اید. . .

آیه در موردی خاص یعنی در روز بدر و رویارویی دو گروه مسلمان و کافر نازل شده است. لیکن سـخن در باره واژه «غنیمت» در این آیه است که آیا معنای آن هر چیزی است که انسان در زند گی به دست می‌آورد، یا مخصوص غنائم جنگی است؟ غنیمت، اعم از دستاوردهای میدان جنگ است و مراد، هر چیزی است که انسان به دست می‌آورد. به برخی از تعابیر اهل لغت اشاره می‌شود:

خلیل، ازهری و راغب، غُنم را چیزی دانسته‌اند که انسان به دست می‌آورد، دستاورد، آن چه بی‌مشقت به دست می‌آید، هر چه که از دشمن یا دیگری به دست می‌آید.(۲)

ابن‌فارس، این واژه را به معنای دست یافتن به چیزی دانسته که قبلاً مالک آن نبوده، سپس مخصوص به چیزی شده که از مشرکین گرفته می‌شود. (۳)

کاربرد این کلمه در قرآن و حدیث نبوی هم در مطلق چیزی است که انسان به دست می‌آورد.

قرآن کریم، واژه «مغنم» را در موردی به کار برده که انسان چیزی به

۱- انفال: ۴۱.

۲- ر. ک: العین، تهذیب اللغهٔ و مفردات، واژه «غنم» .

۳- مقاییس اللغهٔ، واژه غنم.

ص:۱۵۶

دست می‌آورد، هر چند از راه غیر جنگ، بلکه از طریق کار عادی دنیوی یا اخروی باشد و از آن با تعبیر «مغانم کثیره» یاد کرده است.(۱)در روایاتی هم کلمه مغنم و غنیمت و غُنم به کار رفته که حضرت رسول (ص) آن‌ها را در معنای بهشت، آثار ماه رمضان به کار برده است.

از مجموع کاربردهای این کلمه در قرآن و حدیث و کتب لغت و استعمالات عرب بر می‌آید که معنای آن مطلق دستاورد انسان است، چه از دشمن یا غیر او. در دوره‌های اخیر، به عنوان یک اصطلاح شرعی در مورد غنایم جنگی به کار رفته است و آیه یاد شده در اولین نبرد مسلمانان، تحت فرمان پیامبر خدا (ص) نازل شده است و این کاربرد، تطبیق مفهوم کلی آن بر یک مورد خاص است.

وقتی مفهوم لفظ، هر دستاورد انسان است، ورود آن در موردی خاص، مفهوم آن را تخصیص نمی‌زنند و دایره مفهوم عام آن را محدود نمی‌سازد. اینک مروری بر روایات در این مورد داشته باشیم:

۱. وجوب خمس در معدن از باب غنیمت

اهل‌سنت متفقند که در رکاز (گنجینه طلا و نقره) خمس است و در معادن اختلاف دارند و حنفیه و مالکیه در آن به وجوب خمس قائل‌اند و شافعیه و حنبلی‌ها به یک‌چهلم. حنفی‌ها در وجوب خمس در معادن، به قرآن و سنت و قیاس استدلال کرده و آیه وَ اِعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ را ذکر کرده و معدن را غنیمت شمرده‌اند و از سنت هم

۱- فَعِنْدَ اَللّٰهِ مَغٰانِمُ كَثِيرَةٌ نساء، ۹۴ .

ص:۱۵۷

به این حدیث نبوی که فرموده است: در عجماء و بئر و معدن چیزی بر عهده نیست، ولی در رکاز خمس است رکاز شامل معدن و گنج می‌شود، چون در جایی نهان است، چه از سوی خدا یا مخلوق.

از مجموع روایات اهل سنت برمی‌آید که خمس در چهار مورد واجب است:

گنجینه طلا و نقره، گنج، معدن، جواهرات دفن شده. از صحابه کسانی همچون ابن‌عباس، ابوهریره، جابر، عبادهٔ بن صامت، انس بن مالک، وجوب خمس در این موارد را روایت کرده‌اند.(۱)

به روایت جابر بن عبدالله، رسول خدا (ص) فرمود: «در حیوان چرنده، در چاه و در معدن چیزی نیست، ولی در رکاز خمس است.» شعبی گفته است: رکاز، گنج معمولی است.(۲)

عبادهٔ بن صامت گوید: از قضاوت و حکم پیامبر خدا (ص) این بود که در معدن، چاه، حیوان فرار کرده، غرامتی نیست، اما در رکاز خمس است. (۳)

مردی از پیامبر خدا (ص) سؤال‌هایی کرد، از جمله این که: در خرابه‌ها و نشانه‌ها گنج می‌یابیم، حضرت فرمود: در آن‌ها خمس است. (۴)

۱- مسند احمد، ج۱، ص۳۱۴؛ سنن ابن‌ماجه، ج۲، ص۸۳۹ چاپ ۱۳۷۳ه .

۲- همان، ج۳، ص۳۳۵.

۳- همان، ج۵، ص۳۲۶.

۴- همان، ج۲، ص۱۸۶.

ص:۱۵۸

۲. خمس در سود کسب

پیامبر خدا (ص) دستور داد از هر چه انسان به دست می‌آورد، چه سود کسب یا جز آن، خمس داده شود. برخی از روایات چنین است:

گروهی از عبدالقیس حضور پیامبر خدا (ص) آمدند و گفتند: مشرکان بین ما و شما هستند و جز در ماه‌های حرام دسترسی به شما نداریم. به ما توصیه جامعی بفرما که اگر به آن عمل کنیم وارد بهشت شویم، دیگران را هم به آن فرا بخوانیم. پیامبر (ص) فرمود: شما را به چهار چیز فرمان می‌دهم و از چهار چیز نهی می‌کنم. شما را فرمان می‌دهم به ایمان به خدا، آیا می‌دانید ایمان چیست؟ شهادت به یکتایی خدا، ادای نماز، پرداخت زکات و دادن خمس غنائم.(۱)

روشن است که پیامبر (ص) ، از بنی‌عبد القیس نخواسته که غنائم جنگی را بپردازند، چرا که آنان در غیر از ماه‌های حرام از قبیله خود نمی‌توانستند بیرون روند، چون از مشرکان می‌ترسیدند. پس مقصود از غنائم، یعنی آن چه به دست می‌آورند.

آن حضرت به شرحبیل بن عبدکلال، حارث بن عبدکلال و نعیم بن عبدکلال. صاحبان قبیله ذی‌رعین، معافر و همدان نوشت: «اما بعد، فرستاده شما برگشت و یک‌پنجم خمس خدا را از غنایم پرداختید» .(۲)

به سعد هذیم از قضاعه و به جذام، نامه‌ای نوشت و واجبات صدقه را بیان فرمود و دستور داد که صدقه و خمس را به دو فرستاده‌اش اُبی و

۱- صحیح بخاری، ج۸، ص۲۱۷ وج۱، ص۱۳ و۱۹ وج۳، ص۵۳؛ صحیح مسلم، ج۱، ص۳۵ - ۳۶؛ سنن نسائی، ج۱، ص۳۲۳ و منابع دیگر.

۲- الوثائق السیاسیه، ص۲۲۷، شماره ۱۱۰ چاپ چهارم، بیروت .

ص:۱۵۹

عنبسه یا هر که را این دو بفرستند بپردازند.(۱)

به فُجیع و پیروان او نوشت: «از محمد پیامبر به فُجیع و پیروان او که مسلمان شده و نماز خوانده، زکات پرداخته‌اند و خدا و رسولش را اطاعت کرده و خمس درآمدها را برای خدا پرداخت کرده‌اند» .(۲)

به پادشاهان حمیر نوشت: «زکات می‌دهید و از غنایم، خمس برای خدا و سهم خاص پیامبر را و آن چه را خداوند بر مؤمنان به صورت صدقه واجب ساخته می‌پردازید» .(۳)

به بنی‌ثعلبهٔ بن عامر نوشت: «هر که از آنان مسلمان شد و نماز برپا داشت و زکات داد و خمس غنیمت و سهم پیامبر را پرداخت. . .» .(۴)

به بعضی از بزرگان جهینه نوشت: «هر که از آنان مسلمان شد و نماز برپا داشت و زکات داد و از خدا و پیامبرش اطاعت کرد و خمس غنائم را پرداخت» .(۵)

از این نامه‌ها به روشنی برمی‌آید که رسول خدا (ص) از آنان نخواسته که خمس غنائم جنگ‌هایی را که در آن‌ها شرکت داشتند بپردازند، بلکه خمس و صدقه‌ای را که در اموال آنان بوده می‌طلبیده است. از آنان خمس می‌طلبید، بدون آن‌که شرط کند وارد جنگ شده باشند و غنائمی به دست آورده باشند.

۱- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۷۰.

۲- همان، ص ۳۰۴ - ۳۰۵.

۳- فتوح البلدان، ج ۱، ص ۸۲؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۵۸.

۴- الاصابهٔ، ج ۲، ص ۱۸۹؛ أسد الغابه، ج ۳، ص ۳۴.

۵- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۷۱.

ص:۱۶۰

به علاوه، حاکم اسلامی یا جانشین او عهده‌دار جمع‌آوری غنائم جنگ پس از پیروزی و تقسیم آن‌ها پس از استخراج خمس آن‌هایند و هیچ‌یک از جنگجویان مالک چیزی جز آنچه از لباس و سلاح کشته به دست می‌آورند، نیستند وگرنه دزدی کرده‌اند. پس وقتی اعلان جنگ و جداکردن خمس غنائم در دوران پیامبر (ص)، از شؤون پیامبرخدا (ص) است، درخواست خمس از مردم و تأکید بر آن در نامه‌ها و قراردادها برای چیست؟ معلوم می‌شود آنچه را می‌طلبیده، مربوط به غنائم جنگ نبوده است.

از ائمه اهل بیت (ع) نیز روایاتی نقل شده که بر این دلالت می‌کند. یکی از شیعیان به امام جواد (ع) نوشت: آیا خمس بر همه چیزهایی است که کسی بهره می‌برد، کم باشد یا زیاد؟ از همه انواع درآمد و بر صنعتگران هم هست؟ و چگونه است؟ امام (ع) نوشت: «خمس پس از مؤونه و مخارج است.»(۱)

از این جواب کوتاه برمی‌آید که آنچه را پرسنده گفته، امام (ع) تأیید کرده است و کیفیت پرداخت و محاسبه خمس هم یاد شده است.

سماعه گوید: از امام کاظم (ع) درباره خمس پرسیدم. فرمود: «هر چه که مردم به دست آورند، کم باشد یا زیاد، خمس دارد.»(۲)

احادیث دیگری از پیامبر اکرم (ص) و ائمه طاهرین (ع) است که بر شمول خمس نسبت به هر درآمد دلالت دارد.

۱- وسائل الشیعه، ج۶، باب ۸ از ابواب خمس، حدیث ۱.

۲- همان، ح ۶.

ص:۱۶۱

۵. رجعت

رجعت به معنای بازگشت است. در اصطلاح، به بازگشت زندگی به مجموعه‌ای از مردگان پس از نهضت جهانی حضرت مهدی (ع) گفته می‌شود. این بازگشت، پیش از فرارسیدن روز قیامت است و بنابراین، سخن از بازگشت و رجعت، از نشانه‌های قیامت است. ظهور امام مهدی (ع) ، چیزی است، بازگشت حیات به شماری از مرده‌ها چیز دیگر، همچنان که رستاخیز هم مسأله سومی است که باید همه این‌ها را از هم تفکیک کرد.

شیخ مفید گفته است: خداوند، گروهی از امت محمد (ص) را پس از مرگشان، قبل از روز قیامت بر می‌انگیزد. این عقیده به آل‌محمد (ص) اختصاص دارد و قرآن هم گواه آن‌است.(۱)

سید مرتضی هم در باره رجعت نزد شیعه می گوید: عقیده شیعه امامیه این است که خداوند، هنگام ظهور امام زمان، گروهی از پیروان او را که پیشتر در گذشته‌اند بر می‌گرداند، تا به ثواب یاری او و دیدار دولتش برسند. بعضی از دشمنانش هم بر می‌گردند، تا از آنان انتقام گرفته شود. آن‌گاه پیروان آن حضرت از دیدن ظهور و غلبه حق و برتری حق پرستان لذت می‌برند.(۲)

علامه‌مجلسی گوید: رجعت‌مخصوص کسانی‌است که‌مؤمن خالص‌یا منافقِ محض از امت اسلام باشند، نه از امت‌های پیشین.(۳)پس

۱- بحارالأنوار، ج۵۳، ص۱۳۶ به نقل از «المسائل السرویه» .

۲- همان، به نقل از رساله او در جواب سؤالات اهل ری.

۳- همان. وی سخنان علمای شیعه را درباره رجعت در همان جلد از بحارالأنوار ص ۲۲- ۱۴۴ آورده است.

ص:۱۶۲

عقیده به رجعت، از امور مسلم و قطعی است وروایات فراوانی که‌از ائمه‌معصومین (ع) آمده، جایی‌برای‌تردید در آن‌باقی نمی‌گذارد.

در امت‌های پیشین نیز، رجعت‌های بسیاری اتفاق افتاده است، همچون:

۱. احیای گروهی از بنی‌اسرائیل؛(۱)

۲. احیای کشته بنی‌اسرائیل؛(۲)

۳. مرگ هزاران نفر و زنده شدن دوباره آنان؛(۳)

۴. برانگیختگی عُزیر پس از گذشت صدسال از مرگ وی؛(۴)

۵. زنده شدن مردگان به دست حضرت عیسی (ع) .(۵)

پس از وقوع رجعت در امت‌های پیشین، آیا مجالی برای شک در امکان آن باقی می‌ماند؟

وقوع رجعت در امت‌های پیشین، وقوع آن را در این امت نیز تأیید می‌کند. ابوسعید خدری روایت کرده است که پیامبر خدا (ص) فرمود:

«شما وجب به وجب و ذراع به ذراع از سنت‌های پیشینیان پیروی خواهید کرد، حتی اگر آنان وارد سوراخ سوسماری هم شده باشند، شما نیز چنین خواهید کرد. گفتیم: دنباله‌روی از یهود و نصارا ای رسول خدا؟ فرمود: پس کی؟»(۶)

۱- بقره: ۵۵ – ۵۶.

۲- همان: ۷۲ – ۷۳.

۳- همان: ۲۴۳.

۴- همان: ۲۵۹.

۵- آل‌عمران: ۴۹.

۶- صحیح بخاری، ج۹، ص۱۱۲.

ص:۱۶۳

صدوق نیز روایت کرده است که پیامبر خدا (ص) فرمود:

«هر چه در امت‌های گذشته بوده، در این امت هم همانند آن خواهد بود، گام به گام و مو به مو.»(۱)

از آن‌جا که رجعت در امت‌های گذشته از حوادث مهم بوده، پس بایـد مانند آن در این امت هم به دلیل همگونی و مشابهت پیش آید.

مأمون عباسی از حضرت رضا (ع) در باره رجعت پرسید. آن حضرت جواب فرمود: حق است، در امت‌های گذشته هم بوده، قرآن هم از آن سخن گفته و پیامبر خدا (ص) هم فرموده است: در این امت، هر چه در امت‌های پیشین بوده خواهد بود، گام به گام و مو به مو.(۲)

این حقیقت رجعت و دلایـل آن است. معتقـدان به آن هم بیش از این ادعـایی ندارنـد و خلاـصه‌اش بـازگشت حیات به دو گروه از نیکان و بدان پس از ظهور امام مهدی (ع) و پیش از قیامت است و آن را جز کسی که به دلایل آن دقت نکند، انکار نمی‌کند.

خلاصه درس

گاهی بدعت به خوب و بد تقسیم می‌شود. بدعتی که قرآن و سنت از آن سخن می‌گوید، دخالت در امر دین و افزایش یا کاهش در آن و تصرف در تشریع اسلامی است. بدعت به این معنی حرام و ناپسند است و قابل تقسیم به خوب و بد نیست. بدعت به معنای لغوی که شامل دین و غیردین می‌شود خوب و بد دارد. بدعت خوب هر چیز نوپدیدی که

۱- کمال الدین، ص۵۶۷

۲- بحارالانوار، ج۵۳، ص۵۹، ح ۴۵.

ص:۱۶۴

برای زنـدگی جوامع سودمنـد باشـد مثـل مراسم جشن ملی برای روز اسـتقلال. یک سـری امور اعتقادی یا احکام عملی است که به بدعت بودن متهم می‌شود که عبارتند از:

الف. تقیه هنگام ترس بر جان و مال؛

ب. ازدواج موقت؛

ج. بداء، یا تغییر سرنوشت با کارهای نیک و بد؛

د. خمس در قرآن و حدیث؛

ه. رجعت.

خود آزمایی

۱. مفهوم بدعت نیکو و زشت را شرح دهید.

۲. مواردی را که به بدعت متهم می‌شوند، نام برده و شرح دهید.

ص:۱۶۵

ص:۱۶۶

بخش ششم: امامت نزد شیعه و اهل سنت

اشاره

ص:۱۶۷

ص:۱۶۸

درس سیزدهم: نقش امامت نزد شیعه امامیه، ساختار حکومت اسلامی پس از رحلت پیامبر (ص) ساختار اول: تعیین امام از سوی پیامبر (ص)

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

-قادر باشیم نقش امامت را از دیدگاه شیعه امامیه و اهل سنت مقایسه کنیم.

-جهت‌گیری در باب حکومت اسلامی و رهبری جامعه را بدانیم.

-دلایل حمایت‌کننده از نظریه لزوم تعیین امام از سوی پیامبر (ص) را بدانیم.

-حدیث یوم الدار و منزلت را شرح دهیم.

-با واقعه روز غدیر خم آشنا شویم.

در این درس نقش امام از دیدگاه اهل سنت و شیعه امامیه را مورد مقایسه قرار می‌دهیم سپس به دو شکل ساختار رهبری و حکومت اسلامی اشاره خواهیم کرد و نهایتاً ساختار اول را توضیح خواهیم داد.

نقش امامت نزد شیعه امامیه

حقیقت امامت نزد اهل سنت، با آن چه نزد شیعه است فرق دارد. اهل سنت به امام به عنوان رئیس یک دولت نگاه می‌کنند که مردم یا

ص:۱۶۹

نماینـدگان مردم او را انتخاب می‌کنند. در چنین حاکمی جز برخی صـفات معروف، چیزی شـرط نیست و روشن است که اعتقاد به ریاست یک رئیس‌جمهور یا نخست وزیر، از اصول اعتقادی نیست که اگر کسـی به پیشوایی و رهبری او اعتقاد نداشـته باشد، فاسق به شمار آید.

اما شـیعه امامیه به «امامت» به عنوان استمرار وظایف رسالت می‌نگرند (نه خود رسالت، چون با رحلت پیامبر (ص) ، نبوت و پیامبری ختـم شـد) . دسـت یـافتن به چنین مقـامی یـک سلسـله صـلاحیت‌های بالاـ می‌طلبـد که کسـی آن‌هـا را نمی‌یابـد مگر آن که تحت عنایت‌های ویژه الهی قرار گیرد و در اصول و فروع دین و در عدالت و عصـمت و رهبری حکیمانه و شؤون دیگر، جای پیامبر (ص) بنشیند.

پیـامبر اکرم (ص) خلأـ بزرگ و مهمی را در حیـات امت اسـلامی پر می‌کرد و مسؤولیت‌هـا و کارهـای او تنها دریافت وحی الهی و رساندن به مردم نبود، بلکه وظایف زیر را هم بر عهده داشت:

۱. تفسیر قرآن و شرح اهداف آن و کشف رموز و اسرار کتاب خدا.

۲. بیان احکام موضوعات و مسائلی که در زمان حیات و دعوتش پیش می‌آمد.

۳. پاسخ به سئوال‌های دشوار و شبهه‌انگیز دشمنان اسلام.

۴. حفاظت از دین در برابر تحریف و مراقبت از اصول و فروع دین.

امامت نزد شـیعه امامیه حقّ کسـی است که افزون بر رهبری در امور دنیا مثل تأمین امنیت کشور و حفظ مرزها و اجرای حدود و نشر دین

ص:۱۷۰

حنیف با تلاشی پیگیر بتواند به طور کامل این خلأ بزرگ را که با رحلت پیامبر (ص) پیش می‌آید پر کند.

ساختار حکومت اسلامی پس از رحلت پیامبر (ص)

اشاره

در شکل و ساختار حکومت و رهبری پس از پیامبر (ص) ، دو نظریه و جهت‌گیری میان مسلمانان رواج دارد:

۱. این که شکل حکومت، انتصابی است و امام پس از پیامبر (ص) ، به فرمان خدا و از سوی پیامبر (ص) تعیین می‌شود.

۲. کار به دست مردم و انتخاب آنان سپرده می‌شود، به یکی از شکل‌هایی که گفته خواهد شد.

مصالح امت اسلامی در آن زمان، کدام یک از دو شیوه و نظریه فوق را اقتضا می‌کرد؟

ساختار اول: تعیین امام از سوی پیامبر (ص)

اشاره

مصلحت امت در آن زمان می‌طلبید که امام و پیشوایی که جانشین پیامبر (ص) شود، از زبان پیامبر و در حال حیات او تعیین شود و بدون آن امت در مخاطرات بزرگی می‌افتاد. دلایل آن عبارت است از:

۱. محال بودن رها کردن امت بدون پیشوا

عقل حکم می‌کند وقتی یک انسان مصلح، از رهگذر سال‌ها تلاش سخت و پیگیر، بتواند یک طرح اجتماعی مخصوص به خود را به اجرا درآورد و راهی نو برای جامعه بشری عرضه کند، باید بیندیشد که به چه وسیله‌ای می‌تواند آن طرح را باقی بدارد و تضمینی برای استمرار، بلکه رشد و پیشرفت آن فراهم آورد؟

ص:۱۷۱

پیامبر اکرم (ص) که از بزرگ‌ترین شخصیت‌های جهانی در تاریخ بشری است، با آیینی که آورد، زمینه مناسبی برای یک تحول الهی جهانی و بزرگ و برپایی یک تمدن جدید و بی‌نظیر فراهم ساخت. برای هدایت همیشگی امّتش و اداره آنان و شکل حکومت پس از خودش فکر و برنامه‌ای داشت و آن را بیان کرد، چرا که معقول نیست این پیامبر فرزانه، پایه‌های یک شریعت و آیین جاودانه را بنا نهد، ولی طرحی قوی برای شکل رهبری پس از خود که ضامن بقای آن آیین باشد، نداشته باشد.

پیامبری که برای بیان کوچک‌ترین مسأله که برای سعادت بشر مورد نیاز است، کوتاهی نکرد، چگونه ممکن است در زمینه رهبری جامعه اسلامی و ساختار و چگونگی آن ساکت باشد و جامعه اسلامی را سرگردان به حال خود رها کند، به گونه‌ای که تکلیف خود را ندانند؟

۲. امت اسلامی و خطر سه‌جانبه

مراجعه به تاریخ و درک شرایطی که در زمان رحلت پیامبر (ص) بر منطقه و جهان حاکم بود و دقت در شرایط پیش از رحلت، به روشنی انتصابی بودن منصب امامت را ثابت می‌کند، زیرا سه خطر مهم موجودیت اسلام را تهدید می‌کرد:

۱. امپراتوری روم؛

۲. امپراتوری ایران؛

۳. منافقین داخلی.

نسبت به خطر اول پیامبر خدا (ص) همواره حتی تا آخرین لحظه

ص:۱۷۲

حیات خویش به آن می‌اندیشید. از این رو در آستانه وفاتش سپاه عظیمی به فرماندهی «اسامهٔ بن زید» تجهیز کرد و برای رویارویی با رومیان اعزام نمود و هر که را که از آن تخلف کند لعن کرد.

نسبت به خطر دوم نیز کافی است بدانیم که دشمن تندخویی بود که نامه پیامبر (ص) را پاره کرد و به حاکم یمن نوشت که رسول خدا (ص) را دستگیر کرده، خودش یا سرش را برای وی بفرستد.

نسبت به خطر سوم باید بدانیم که گروه منافقان در مدینه پیوسته برای پیامبر (ص) مزاحمت ایجاد می‌کردند و با توطئه‌های گوناگون آن حضرت را می‌آزردند و حرکت رسول‌خدا (ص) را با مشکلات مواجه می‌ساختند.

با وجود این مثلث خطرناک، آیا صحیح بود که پیامبر اکرم (ص) امت اسلامی و دین اسلام را بدون یک رهبر معین به حال خود رها کند؟

پیامبر می‌دانست که رها کردن این مجموعه بدون نصب پیشوایی معین، به پراکندگی و کشمکش قبیله‌ای خواهد انجامید و دشمنان از این نزاع و اختلاف و کشمکش سود خواهند برد.

۳. تعیین امام در احادیث پیامبر (ص)

اشاره

پیامبر (ص) در موضوع «رهبری» و «خلافت» ، بارها روش «انتصاب» را پیش گرفته است، نه راه «انتخابات مردمی» را. این موضوع از چند جهت قابل اثبات است:

ص:۱۷۳

۱-۳. حدیث یوم الدّار

پس از گذشت سه سال از آغاز بعثت رسول خدا (ص) ، خداوند متعال آن حضرت را مکلف نمود که رسالت خویش را به افراد قبیله خود ابلاغ کند.

پیامبر (ص) سران بنی‌هاشم را جمع کرد و فرمود:

«ای فرزندان عبدالمطّلب! من هرگز جوانی را نمی‌شناسم در میان عرب، که بهتر از آن چه من برایتان آورده‌ام، برای قوم خودش آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برایتان آورده‌ام و پروردگارم فرمان داده است که شما را به آن فراخوانم. کدام یک از شما در این مسأله مرا پشتیبانی می‌کند، تا برادرم و جانشین، وزیر و خلیفه من میان شما باشد؟»

پیامبر (ص) عبارت اخیر را چند بار تکرار کرد و در هر بار، جز علی (ع) کسی برنخاست. در بار سوم پیامبر (ص) فرمود:

«اِنَّ هذا اَخی ووَصیّی وخَلیفَتی فیکُمْ، فَاسْمَعُوا لَهُ وأَطیعُوا.» (۱)

این شخص، برادرم، وصی و جانشین من در میان شماست، پس از او شنوایی و فرمانبرداری داشته باشید.

۲-۳. حدیث منزلت

پیامبر (ص) جایگاه علی (ع) را نسبت به خود همچون منزلت و موقعیت هارون نسبت به حضرت موسی شمرد و از منصب‌ها و منزلت‌های هارون نسبت به موسی چیزی جز نبوّت را استثنا نکرد، آن جا

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۹؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۰۶؛ تفسیر طبری جامع البیان ، ج ۱۹، ص ۷۴ - ۷۵؛ تفسیر سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

ص:۱۷۴

که فرمود:

«یا عَلیّ اَما تَرضی اَنْ تَکونَ مِنّی بِمَنزلةِ هارونَ مِن موسی إلاّ انّه لا نبی بَعدی؟»(۱)

یا علی! آیا نمی‌خواهی نسبت به من، همچون هارون نسبت به موسی باشی، جز این که پس از من پیامبری نیست؟

هارون در زمان حضرت موسی مقام نبوت، خلافت و وزارت داشت.(۲)حدیث منزلت همه این منصب‌ها را که برای هارون ثابت است، به جز نبوّت، برای علی (ع) ثابت می کند.

۳-۳. نصب امام در روز غدیر

پیامبر خدا (ص) جانشین و وصی خود را گاهی به صورت کلّی می‌شناسانید، گاهی به صورت خاص، یعنی با ذکر نام خلیفه و جانشین. لیکن با این همه پیامبر خدا (ص) ندای خویش را در آن روز به هر مسلمان دور و نزدیک رساند و هر ابهام و پیچیدگی و شک و شبهه را در این زمینه برطرف ساخت. هنگام بازگشت از حجةالوداع، در سرزمینی به نام «غدیرخم» توقف کرد و به همه حاجیانی که با او بودند خبر داد که از سوی خدای متعال مأمور است پیامی را به آنان برساند، به نحوی که اگر آن پیام را نرساند، گویا هیچ چیز از رسالت او را ابلاغ نکرده

۱- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۳، در حوادث جنگ تبوک؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰، باب فضائل امام علی۷؛ سنن ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۵۵؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۵ و ۲۳۰. . . ؛ سیره ابن‌هشام، ج ۴، ص ۱۶۳، غزوه تبوک.

۲- ر. ک: مریم: ۵۳؛ اعراف: ۱۴۲؛ طه: ۲۹.

ص:۱۷۵

است.(۱)

سپس بر فراز منبری که از هودج و کجاوه شتران برافراشته شده بود بالا رفت و خطاب به مردم فرمود:

نزدیک است که فراخوانده شوم و پاسخ دهم. شما چه می گویید؟

گفتند: شهادت می‌دهیم که تو ابلاغ کردی، نصیحت نمودی و تلاش کردی، خدایت پاداش نیک دهد.

فرمود: آیا گواهی نمی‌دهید که معبودی جز خدا نیست و محمد بنده و فرستاده اوست و این که رستاخیز آمدنی است و شکّی در آن نیست؟

گفتند: آری گواهی می‌دهیم.

فرمود: من پیش از شما می‌روم و بر حوض کوثر وارد می‌شوم، نیک بنگرید که پس از من با ثقلین (کتاب و عترت) چگونه رفتار خواهید کرد.

سپس دست «علی» را گرفت و بالا ـ برد، او را به همه آن مردم شناساند، سپس فرمود: ای مردم! چه کسی از مؤمنان نسبت به خود آنان شایسته‌تر است؟

گفتند: خدا و رسولش داناترند.

فرمود: خداوند مولای من است و من مولای مؤمنانم و من به آنان از خودشان شایسته‌ترم و ولایتم بیشتر است، پس هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست

«فمن کنتُ مولاهُ فَهذا فعلی مولاه» .

حدیث غدیر را ۱۱۰ نفر از صحابه، ۸۴ نفر از تابعین و ۳۶۰ نفر از

۱- مائده: ۶۷.

ص:۱۷۶

علما و محدثان نقل کرده‌اند. با وجود این تواتر، هیچ تردیدی در اصالت و درستی این حدیث باقی نمی‌ماند. گروهی از علما نیز کتاب‌های مستقلّی پیرامون حدیث «غدیر» نگاشته‌اند که جامع‌ترین و پر سَنَدترین آن‌ها کتاب «الغدیر» مرحوم علامه امینی (۱۳۲۰ - ۱۳۹۰ ه. ق) است.

اینک باید دید مقصود از واژه «مولی» چیست و مولا بودن علی (ع) به چه معناست؟ شواهد بسیاری گواهی می‌دهد که مقصود از این لفظ، پیشوا و رهبر و سرپرست است. به برخی از این شواهد و قرائن اشاره می‌شود:

الف: در حادثه غدیر، رسول خدا (ص) دستور داد حجّاجی که همراه وی از حج برمی‌گشتند، در یک زمین خشک و بی‌آب و آبادی فرود آیند، حرارت آن نیمروز چنان بود که هر یک از حاضران در آن صحنه، بخشی از عبای خود را زیر پا گذاشته بودند و بخشی را روی سر گرفته بودند تا از شدت گرمای خورشید، نگاهشان دارد.

پیامبر (ص) در آن حالت خاص می‌خواست نکته‌ای مهم و سرنوشت‌ساز در هدایت امت بیان کند. چه چیزی مهم‌تر از تعیین رهبری که مایه وحدت مسلمانان و نگهدارنده دین آنان است؟

ب: پیامبر خدا (ص) پیش از ذکر ولایت امام علی (ع) ، از اصول سه‌گانه دین یعنی توحید، نبوت و معاد سخن گفت و از مردم نسبت به آن‌ها اعتراف گرفت، سپس مسأله ولایت امام علی (ع) را طرح کرد. اعتراف گرفتن نسبت به آن اصول سه‌گانه، ما را به شناخت اهمیت پیامی که رسول خدا مأمور به ابلاغ آن به مردم در «غدیرخم» بود، رهنمون

ص:۱۷۷

می‌شود. هدف پیامبر (ص) را از نگه‌داشتن مردم در آن شرایط استثنایی و آن اجتماع عظیم صرفاً توصیه به محبت و مهرورزی به شخص معین نبوده است.

ج: پیامبر خدا (ص) پیش از ابلاغ رسالت الهی در شأن علی (ع) ، از ولایت و مولویت خویش سخن گفت و فرمود: خدا مولای من است و من مولای مؤمنانم و من بر آنان از خودشان شایسته‌ترم. ذکر این مطالب دلیل آن است که مولا بودن علی (ع) از سنخ مولا بودن پیامبر (ص) است و آن حضرت به فرمانِ خدا، آن مولویت و اولویت را که خود داشت، برای علی (ع) هم ثابت کرد.

خلاصه درس

حقیقت امامت نزد اهل سنت، با آن چه نزد شیعه است فرق دارد. اهل سنت به امام به عنوان رئیس یک دولت نگاه می‌کنند که مردم یا نمایندگان مردم او را انتخاب می‌کنند در چنین حاکمی جز برخی صفات معروف، چیزی شرط نیست اما شیعه امامیه به «امامت» به عنوان استمرار وظایف رسالت می‌نگرند (نه خود رسالت، چون با رحلت پیامبر (ص) ، نبوت و پیامبری ختم شد) . دست یافتن به چنین مقامی یک سلسله صلاحیت‌های بالا می‌طلبد که کسی آن‌ها را نمی‌یابد مگر آن که تحت عنایت‌های ویژه الهی قرار گیرد.

در شکل و ساختار حکومت و رهبری پس از پیامبر (ص) ، دو نظریه و جهت‌گیری میان مسلمانان رواج دارد:

۱. این که شکل حکومت، انتصابی است و امام پس از پیامبر (ص) ، به

ص:۱۷۸

فرمان خدا و از سوی پیامبر (ص) تعیین می‌شود.

۲. کار به دست مردم و انتخاب آنان سپرده می‌شود، به یکی از شکل‌هایی که گفته خواهد شد.

دلایل تعیین امام از سوی پیامبرعبارت است از:

۱. محال بودن ترک امت بدون پیشوا؛

۲. امت اسلامی و خطر سه‌جانبه؛

۳. تعیین امام در احادیث پیامبر (ص) .

خود آزمایی

۱. جایگاه امامت را از دیدگاه شیعه امامیه و اهل سنت مقایسه کنید.

۲. دو جهت‌گیری در باب حکومت اسلامی و رهبری جامعه را نام ببرید.

۳. دلایل حمایت کننده از نظریه لزوم تعیین امام از سوی پیامبر (ص) را شرح دهید.

۴. حدیث یوم الدار و منزلت را شرح دهید.

۵. جریان روز غدیر خم را شرح دهید.

ص:۱۷۹

ص:۱۸۰

درس چهاردهم: ساختار دوم: سپردن کار به مردم، سنت نبوی و دوازده امام، اوصاف امام

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

-راه‌های انتخاب خلیفه در ساختار دوم اداره حکومت اسلامی را بدانیم.

-با آوردن روایت‌هایی از کتب صحاح و سند اهل سنت، دیدگاه پیامبر (ص) در خصوص تعیین خلفای بعد از حضرت علی (ع) را شرح دهیم.

-با ویژگی و صفت امام از دیدگاه شیعه امامیه آشنا شویم.

در این درس نظریه سپردن کار به مردم در تعیین خلیفه حکومت اسلامی را شرح خواهیم داد به طوری که سه راه انتخاب و تعیین خلیفه را مورد بررسی قرار می‌دهیم و سپس با اشاره به روایاتی، دیدگاه پیامبر را در جهت انتخاب خلفای پس از حضرت علی (ع) بیان می‌کنیم و در نهایت با شرح سه ویژگی و صفت امام از دیدگاه شیعه امامیه درس را به پایان می‌بریم.

ساختار دوم: سپردن کار به مردم

اشاره

بحث گذشته روشن ساخت که شکل حکومت پس از رحلت پیامبر (ص) همان شکلِ انتصاب کسی به امامت است که پس از رسول

ص:۱۸۱

خـدا، خلأ وجودی او را پر کنـد. گروهی از مردم معتقدند کار حکومت پس از پیامبر (ص) به انتخاب مردم واگذار شده و خلیفه به یکی از راه‌های زیر انتخاب و تعیین می‌شود:

۱. اجماع مسلمانان؛

۲. شورای مهاجرین و انصار؛

۳. بیعت اهل حلّ و عقد.

اما بررسی مختصر این سه شیوه:

۱. اجماع مسلمانان

نظریه اجمـاع مسـلمین بر رهبری یکی از مسـلمانان به صورت عملی حتی برای یـک بار هم تحقق نیافته است. خلافت ابوبکر، نتیجه مشـارکت مردم در انتخـاب او برای حکـومت نبـوده، بلکـه تنهـا چهـارنفر او را انتخـاب کردنـد، یعنی عمر بن خطـاب و ابوعبیـده از مهاجران و بشـیر بن سعد و اُسید بن حُضیر از انصار. بزرگان صحابه و چهره‌های شاخص، مانند امام علی بن ابی‌طالب، مقداد، ابوذر، حذیفـهٔ بن یمـان، اُبی بن کعب، طلحه و زبیر و ده‌ها نفر دیگر از صـحابه در آن مجلس حضور نداشـتند. خزرجی‌ها هم با آن که در سقیفه حضور داشتند، از بیعت با ابوبکر امتناع کردند.(۱)پس هیچ اجماعی بر خلافت ابوبکر، شکل نگرفت.

وقتی وضع تعیین ابوبکر چنین باشد، خلافت دیگران روشن است، چرا که ابوبکر، عمر را برای جانشینی خود تعیین کرد، جماعتی از صحابه

۱- تاریخ طبری، ج۳، ص ۲۱۰؛ سیره ابن هشام، ج۲، ص ۶۶۰.

ص:۱۸۲

بر این تعیین و نصب اعتراض کردنـد.(۱)اگر تعیین عمر از سوی ابوبکر صـرفاً یـک پیشـنهاد و معرّفی نامزد بود، جایی برای اعتراض صحابه نبود.

تعیین خلیفه سـوم از راه شورایی مرکب از شـش‌نفر صورت گرفت که از طرف خلیفه دوم تعیین شدنـد و این نوعی تعیین خلیفه بود که دیگران را از مراجعه به آرای عمومی بازداشت.

از جمله موانعی که تحقق اجماع مسـلمین را غیر عملی می‌سازد، پراکندگی مسـلمانان در اطراف دنیاست و این مسأله، کار اجماع بر یک شخص معین را محال یا دشوار می‌سازد.

۲. آیا شوری اساس حکومت است؟

برخی از اهل سنت کوشیده‌اند ساختار حکومت اسلامی بر پایه شورا را به منزله رفراندوم و مراجعه به آرای عمومی ترسیم کنند و به دو آیه استدلال کرده‌اند:

آیه اول: وَ شاوِرْهُمْ فِی اَلْأَمْرِ(۲) «در کارها با مردم مشورت کن.»

خداوند، به پیامبر خود دستور می‌دهد مشورت کند، تا به امت آموزش دهد در کارهای مهم خود از جمله خلافت، مشورت کنند.

پاسـخ آن است که اولاً: آیه، خطـاب به حاکمی است که حکومتش مسـتقر شـده است. بیشترین چیزی که از آیه می‌توان برداشـت کرد، این است که مشاوره با مردم از وظایف همه حاکمان است. اما این که خلافت با همین مشورت تحقق یابد، با این آیه نمی‌توان بر آن استدلال

۱- الامامهٔ والسیاسهٔ، ج۱، ص۲۴ - ۲۵.

۲- آل عمران: ۱۵۹.

ص:۱۸۳

کرد.

ثانیاً: آن چه از آیه به دست می‌آیـد این است که مشورت، هیچ تکلیفی برای حاکم نمی‌آورد، بلکه او آراء و اندیشه‌های مختلف را بررسی می‌کند و آن چه به نظرش سودمند می‌آید انتخاب می‌کند. خود خداوند در همین آیه می‌فرماید:

«پس چون تصـمیم گرفتی بر خدا توکل کن» که نشان می‌دهد تصـمیم اصلی و نتیجه‌گیری از آراء و عمل به آن چه بیشتر به صلاح است، به خود مشورت کننـده بر می‌گردد. اما اگر هنوز رئیسـی وجود نداشـته باشـد، آیه بر آن منطبق نیست، چون در انتخاب خلیفه کسی نیست که از افراد مشورت خواهی کند تا در جریان آرای آن‌ها قرار گیرد و آن‌ها را ارزیابی کند و مفیدترین را برگزینند.

آیه دوم: وَ أَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُمْ (۱) «;کارهایشان به صورت مشورت در میان آن‌هاست.»

با این بیان که «امر» به «هُم» (آنان) اضافه شـده و مفید معنای عام و شامل است (همه کارهایشان) که خلافت هم از آن جمله است و معنای آیه این می‌شود که: شأن مؤمنان در هر موردی، مشورت بین خودشان است.

پاسـخ این اسـتدلال آن است که آیه، دسـتور می‌دهـد در کارهایی که مربوط به مؤمنین است مشورت کنند. اما این که تعیین خلیفه هم از امور مربوط به مردم باشد این آغاز بحث است.

سنت نبوی و دوازده امام

اشاره

۱- شوری: ۳۸.

ص:۱۸۴

پیامبر اکرم (ص) تنها به نصب علی (ع) به منصب امامت و ولایت بسنده نکرده و نیز به ارجاع امت به اهل بیت و عترت پاک خویش اکتفا نکرده، بلکه تعداد امامانی را هم که پس از او یکی پس از دیگری عهده‌دار خلافت می‌شوند بیان کرده است تا برای کسی هیچ شک و تردیدی باقی نماند. این نکته در کتب صحاح و مسند اهل سنت به صورت‌های مختلف بیان شده است که به برخی اشاره می کنیم.

جابر بن سمره گوید: شنیدم رسول خدا (ص) می‌فرمود:

«اسلام همواره عزیز است، تا دوازده خلیفه. سپس سخنی گفت که نفهمیدم، از پدرم پرسیدم چه فرمود: گفت: همه از قریش‌اند.»(۱)

نیز از او روایت شده که شنیدم پیامبر خدا (ص) می‌فرمود:

«این دین پیوسته تا قیامت برپاست، یا تا وقتی که دوازده خلیفه که همه از قریش‌اند، بر شما حاکم باشند.» (۲)

از جابر روایت شده که: شنیدم رسول خدا (ص) در حجهٔ الوداع می‌فرمود:

«این دین همواره بر مخالفانش غالب است و هیچ مخالف و جدا شونده‌ای به آن زیان نمی‌زند تا آن که دوازده خلیفه از امّتم بگذرد. سپس چیزی فرمود که نفهمیدم. به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت: فرمود: همه از قریش‌اند.»(۳)

۱- صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳.

۲- مسند احمد، ج ۵، ص ۸۶ و ۸۹.

۳- مسند احمد، ج ۵، ص ۷۸ و ۹۰؛ مستدرک، ج ۳، ص ۶۱۸.

ص:۱۸۵

این دوازده خلیفه کیانند؟ پیامبر خدا (ص) آنان را با این خصوصیات معرفی کرد:

- همواره اسلام تا دوازده خلیفه عزیز است.

- اسلام همواره عزیز و سربلند است تا دوازده خلیفه.

- دین پیوسته برپاست تا قیامت برپا شود، یا دوازده خلیفه بر آنان حکومت کنند.

- پیوسته دین بر مخالفان پیروز است، تا آن که دوازده خلیفه از امتم بگذرند.

- پیوسته این امر صالح است، تا دوازده امیر.

- مردم همواره در خیرند، تا دوازده خلیفه.

شارحان احادیث، در این که این امامان چه کسانی‌اند اختلاف دارند. مقصود رسول خدا (ص) از این سخن، دوازده امام از اهل بیت و عترت اوست، چون این احادیث را نمی‌توان بر خلفای پس از پیامبر از صحابه حمل کرد، زیرا کمتر از دوازده نفرند. بر حکام اموی هم نمی‌توان حمل کرد، چون هم تعدادشان بیش از دوازده نفر است، هم جز عمر بن عبدالعزیز، همه اهل ستم بودند، هم از غیر بنی‌هاشم بودند و پیامبر (ص) فرموده که همه از بنی‌هاشم‌اند (در روایت عبدالملک از جابر) .

همچنین نمی‌توان بر خلفای بنی‌عباس حمل کرد، چون هم تعدادشان بیش از آن عدد است، هم قول خدای سبحان را که اجر رسالت را مودّت خویشاوندان پیامبر (ص) قرار داده است و هم حدیث کساء را، کمتر مراعات کردند. پس ناچار باید بر امامان دوازده‌گانه از اهل‌بیت و عترت او حمل شود، چون آنان داناترین اهل زمان خویش بودند و از

ص:۱۸۶

همه بزرگوارتر، پرهیزکارتر، با تقواتر، با شرافت‌تر و از نظر حسب و نسب از همه برتر و نزد خدا از همه گرامی‌تر بودند و علوم آنان از طریق پدرانشان به جدشان پیامبر خدا (ص) وصل بود و با وراثت، علم لدنی داشتند.

خصوصیات یاد شده در روایات، در میان امت اسلامی جز در ائمه دوازده‌گانه که نزد شیعه و سنی معروفند، یافت نمی‌شود، به ویژه آن چه دلالت می‌کند که وجود امامان تا پایان روزگار باقی است و روشن است که آخرین امام، مهدی منتظر (ع) است که ظهور او از نشانه‌های قیامت به شمار می‌رود.

اوصاف امام

اشاره

امامت نزد شیعه، مفهومی غیر از مفهوم آن نزد اهل سنت دارد. شیعه امامت را استمرار وظایف رسالت می‌داند، امام هر چند که پیامبر نیست و به او وحی نمی‌شود، لیکن وظایف پیامبر را بر عهده دارد، پر کردن این خلأ، در گرو داشتن شرایط و ویژگی‌هایی به شرح زیر است:

الف. عصمت

اشاره

در امام، شرط است که از خطا و لغزش معصوم باشد. همان دلیلی که ما را معتقد به عصمت در پیامبر (ص) می‌کند، دلیل اعتقاد به عصمت در امام است، زیرا از مسؤولیت‌های مهم امام، پر کردن خلأهای عظیم پس از رحلت پیامبر (ص) است و این جز با برخورداری از همه شایستگی‌ها و کفایت‌هایی که پیامبر اکرم (ص) از آن برخوردار بود، تحقق نمی‌یابد، یعنی آشنای به کتاب و سنت طبق واقع، عالم به حکم موضوعات

ص:۱۸۷

نوپدید، با شناختی واقعی و مدافع دین و پاسخگوی شبهات شبهه‌افکنان. پس آن چه دلالت می‌کند که پیامبر باید در مقام ابلاغ رسالت مصون باشد، در همین جا هم وجود دارد.

عصمت امام در قرآن کریم

آیه ابتلاء، به روشنی دلالت می‌کند که ظالمان به امامت نمی‌رسند:

وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ (۱)

به یاد آور زمانی را که خداونـد، ابراهیم را با کلماتی آزمود. ابراهیم آن‌ها را به پایان رسانید، خداوند فرمود، من تو را پیشوای مردم قرار می‌دهم. گفت: از ذریه و فرزندان من؟ فرمود: عهد من به ستمگران نمی‌رسد.

مقصود از امامتی که خدای سبحان به ابراهیم و ذریه او عطا کرد، غیر از نبوت بود. ابراهیم، امامت را برای نسل خود طلبید، خداوند دعایش را مستجاب کرد، ولی ظالمان را استثنا نمود. مراد از غیر ظالمین کسی است که در طول عمر ظلم نکرده باشد.

حضرت ابراهیم امـامت را برای برخی از ذریه خـویش درخـواست کرد، یعنی کسـی که در طـول عمر پـاک بوده و قبـل از تصـدّی امامت و پس از آن، هیچ انحراف از حق و تجاوز از راه درست، از او دیده نشده است.

۱- بقره: ۱۲۴.

ص:۱۸۸

ب. اعلمیت

امام بایـد از همه مردم نسبت به قرآن و سـنت و معارف و احکام داناتر باشـد، تا امت به آسـتانه او روی آورنـد. منصب امامت، مثل منصب‌های دنیوی یک مقام عرفی نیست، بلکه ریاست عام برای تدبیر امور و دنیای مردم است. لازمه‌اش آن است که امام، نسبت به آن چه به وی رجوع می‌کنند، از همه داناتر باشد.

ج. برترین مردم

امـام بایـد از همه امت برتر باشـد، چون یا مساوی با مردم است، یا ناقص‌تر از آنان است، یا برتر از آنان. مطلوب همین سومی است. اولی که محـال است، زیرا اگر همتـای مردم باشـد، ترجیـح او بر دیگری برای امـامت محـال و بی‌دلیل است. دومی هم محال است، چون عقلاً زشت است که مفضول بر فاضل مقدم داشته شود.

طبق این حکم و قاعده، امام باید در دانش و دین، در کرم و شجاعت و همه فضایل روحی و جسمی برتر باشد.

خلاصه درس

گروهی از مردم معتقدنـد کـار حکومت پس از پیـامبر (ص) به انتخاب مردم واگـذار شـده و خلیفه به یکی از راه‌های زیر انتخاب و تعیین می‌شود:

۱. اجماع مسلمانان؛

۲. شورای مهاجرین و انصار؛

۳. بیعت اهل حلّ و عقد.

ص:۱۸۹

پیامبر اکرم (ص) تنها به نصب علی (ع) به منصب امامت و ولایت بسنده نکرده و نیز به ارجاع امت به اهل بیت و عترت پاک خویش اکتفا نکرده، بلکه تعداد امامانی را هم که پس از او یکی پس از دیگری عهده‌دار خلافت می‌شوند بیان کرده است تا برای کسی هیچ شک و تردیدی باقی نماند.

امامت نزد شیعه، مفهومی غیر از مفهوم آن نزد اهل سنت دارد و دارای این ویژگی‌ها است: الف. عصمت؛ ب. اعلمیت؛ ج. برترین مردم.

خود آزمایی

۱. راه‌های انتخاب خلیفه در ساختار دوم اداره حکومت اسلامی را نام برده و شرح دهید.

۲. با آوردن روایت‌هایی از کتب صحاح و سند اهل سنت دیدگاه پیامبر (ص) در خصوص تعیین خلفای بعد از حضرت علی (ع) را شرح دهید.

۳. سه ویژگی و صفت امام از دیدگاه شیعه امامیه را نام برده و شرح دهید.

ص:۱۹۰

بخش هفتم: اهل بیت (ع)

اشاره

ص:۱۹۱

ص:۱۹۲

درس پانزدهم: اهل بیت (ع) در احادیث پیامبر (ص) ، مرجعیت علمی اهل‌بیت (ع)

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

-با چگونگی کاربرد واژه «اهل» آشنا شویم.

-مفهوم «اهل بیت» را در لغت بدانیم.

-راه‌های شناساندن اهل بیت (ع) از سوی پیامبر (ص) را بشناسیم.

-احادیث بیانگر مرجعیت علمی اهل بیت (ع) را شرح دهیم.

در این درس ابتدا شیوه کاربرد کلمه «اهل» بیان خواهد شد و سپس «اهل بیت» را از منظر لغوی بررسی خواهیم نمود و احادیث پیامبر را در باب شناسایی اهل بیت (ع) ذکر خواهیم کرد و در نهایت مرجعیت علمی اهل بیت را شرح خواهیم داد.

اهل بیت (ع)

کلمه «اهل» به صورت مضاف در مورد کسی که ارتباطی قوی با مضافٌ‌الیه دارد به کار می‌رود. اهل امر و نهی کسانی‌اند که عهده‌دار حکومت و برانگیختن و بازداشتن‌اند. مثلاً اهل انجیل کسانی هستند که به این کتاب اعتقاد دارند.

وقتی لفظ اهل به کلمه‌ای اضافه می‌شود، مقصود از آن همان مضاف

ص:۱۹۳

است که پیوند خاصّی با مضافٌالیه دارد. اهلِ یک شخص، یعنی ویژه‌ترین افراد نسبت به او. اهل مسجد یعنی آنان که زیاد به مسجد رفت و آمد می‌کنند و. . .

اهل بیت (ع) در لغت

ابن‌منظور گوید: اهل بیت یعنی ساکنان آن خانه، اهلِ مرد یعنی ویژه‌ترین افراد نسبت به او، اهل بیت پیامبر یعنی همسران، دختران و داماد او یعنی علی (ع) . و گفته شده که زنان پیامبر و مردانی که از خانواده اویند، اهل بیت‌اند.(۱)

راغب در مفردات گوید: اهلِ مرد یعنی کسانی که با او خویشاوند یا هم‌کیش یا هم‌شهری یا هم‌رشته و صنعت‌اند. وقتی به صورت مطلق، «اهل بیت» گفته می‌شود، متعارف در خاندان پیامبر (ص) است.(۲)

مفهوم اهل بیت در لغت یعنی کسانی که ارتباط مستحکمی با خانه دارند و اهلِ مرد، یعنی آنان که پیوند نسبی یا سببی یا غیر آن با او دارند.

مفهوم «اهل» همان معنای عام است که شامل همه کسانی می‌شود که از راه نسب و سبب یا جز آن‌ها، نوعی رابطه با شخص و خانواده او دارند، چه همسر و فرزندان باشند یا دیگران و اختصاص دادن آن به همسر، وجهی ندارد.

اهل بیت: در احادیث پیامبر (ص)

احادیث پیامبر (ص) چهره حقیقت را نشان می‌دهد. پیامبر اکرم عنایت

۱- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۲۹ واژه «اهل» .

۲- مفردات راغب، ص۲۹.

ص:۱۹۴

ویژه‌ای به معرفی اهل بیت داشت. وی اهل بیت را با راه‌های مختلف معرفی کرد. محدّثان و مفسّران نیز به مناسبت‌های مختلف و در جاهای گوناگون، عنایت ویژه‌ای به معرفی خاندان پیامبر (ص) نشان داده‌اند.

رسول خدا (ص) از سه راه اهل بیت را شناسانده است:

۱. تصریح به نام کسانی که آیه تطهیر (۱)در باره آنان نازل شده است، تا مورد نزول، با اسم و رسم مشخص شود.

۲. همه کسانی را که آیه در باره آنان نازل شده، زیر کساء وارد و دیگران را منع کرد و با دست به آسمان اشاره نموده و فرمود: «خدایا، هر پیامبری خاندانی دارد، خانواده من هم این‌هایند» ، که بحث آن خواهد آمد.

۳. چندین ماه هر گاه برای نماز بیرون می‌آمد، از خانه فاطمه می‌گذشت و می‌فرمود: ای اهل بیت، نماز! «همانا خداوند خواسته است که پلیدی را از شما خاندان بزداید و شما را کاملاً پاک سازد.»

مرجعیت علمی اهل بیت (ع)

اشاره

بحث از شکل خلافت پس از پیامبر (ص) به دو گونه مطرح می‌شود:

اول: بحث از حکومت در مرحله خاصی از زمان، یعنی این که آیا خلافت از جانب پیامبر خدا (ص) ، امری انتصابی بود، یا به اصحاب سپرده شده بود؟ این گونه بحث، یک بحث صرفاً تاریخی است که زمان آن گذشته است.

دوم: این که مرجعیت علمی پس از رحلت پیامبر (ص) ، آیا در اهل

۱- احزاب: ۳۳.

ص:۱۹۵

بیت (ع) تجسم و تبلور یافته بود یا در دیگران؟ و آیا وظیفه هر مسلمان در هر زمان و قرن، تمسک به ائمه اهل بیت (ع) به عنوان یکی از «ثقلین» است، یا تمسک به دیگران؟ این بحث، همیشه تازه است و شایسته تأمل است.

رسول‌خدا (ص) همواره هشدار می‌داد و دعوت به تمسک به کتاب و عترت می‌کرد. این صراحت دارد در این که مرجعیت علمی، افزون بر رهبری سیاسی، منحصر به اهل بیت (ع) است و مسلمانان باید در حوادث و پیشامدهای دینی و هر آن چه به دینشان مربوط می‌شود، به آنان روی آورند. در این زمینه برخی از احادیث را می‌آوریم:

۱. حدیث ثقلین

پیامبر اکرم (ص) که فرمود:

«ای مردم! من در میان شما دو چیز باقی گذاشتم که اگر به آن روی آورید هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم.»

و نقل‌های دیگری نزدیک به این‌ها.

این سخن را بارها پیامبر فرمود: در بازگشت از طائف، روز عرفه در حجهٔ الوداع، روز غدیرخم، بر فراز منبرش در مدینه، در اتاق خودش در ایام بیماری در حالی که اتاق پر از جمعیت بود.

این حدیث با سندهای مختلف از زبان بیست و چند صحابی نقل شده

ص:۱۹۶

است.(۱)

این حدیث، عصمت عترت پاک پیامبر (ص) را می‌رساند، چرا که عترت با قرآن قرین شده است. قرآن، کتابی است که از هیچ سو باطل به آن راه ندارد، چگونه ممکن است قرین‌ها و همتاهای قرآن، در سخن و حکم و داوری و تأیید، به خطا روند؟

۲. حدیث سفینه

پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«مَثَلِ اهل بیت من در امتم، همچون مثلِ کشتی نوح است، هر که بر آن سوار شود نجات یابد و هر که عقب بماند هلاک شود.»(۲) آن حضرت، خاندان خود را به کشتی نوح تشبیه کرده، در این که هر که در دین به آنان روی آورد و اصول و فروع دین را از آنان بیاموزد، از عذاب دوزخ رها می‌شود. وقتی که شأن و منزلت عالمان اهل بیت چنین باشد، پس به کجا می‌روید؟ ابن‌حجر می گوید: وجه تشبیه آنان به کشتی آن است که هر کس آنان را دوست بدارد و بزرگ بشمارد و به شکرانه نعمت الهی، از روش عالمان این خاندان پیروی کند، از ظلمت

۱- همین بس که «دار التقریب بین المذاهب الاسلامیه» با نشر کتابی همه منابع این حدیث را آورده است. از جمله: صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۰۷؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۷، ۲۶ و ۵۹ و ج ۴، ص ۳۶۶ و ۳۷۱ و ج ۵، ص ۱۸۲ و ۱۸۹؛ میر حامدحسین هندی نیز اسناد این حدیث و سخن بزرگان را در باره آن در شش جلد از کتاب عظیم خود عبقات الانوار آورده است.

۲- ر. ک: غایة المرام، بحرانی، ص ۴۱۷ - ۴۳۴؛ المراجعات، نامه ۸.

ص:۱۹۷

مخالفت‌ها می‌رهد و هر که تخلف کند در دریای ناسپاسی نعمت‌ها غرق می‌شود و در دشت‌های طغیان هلاک می گردد.(۱)

۳. اعتراف پیشوایان مذاهب به افقهیت اهل بیت (ع)

بسیاری از علمای قدیم و جدید اهل سنت به فقیه‌تر و دین‌شناس‌تر بودن امامان اهل بیت (ع) اعتراف کرده‌اند. در این جا چند نمونه اندک از آن بسیار یاد می‌شود:

ابن‌عساکر از ابی‌حازم نقل می‌کند که گفته است: هیچ هاشمی را برتر از علی بن الحسین ندیدم و هیچ کس را افقه از او ندیده‌ام.(۲)

شافعی گفته است: علی بن الحسین، فقیه‌ترین فرد اهل بیت است.(۳)

عبدالله بن عطا گفته است: هرگز دانشمندان را نزد هیچ کس همچون ابوجعفر باقر (ع) کم‌دانش ندیده‌ام. حکم بن عتیبه را با همه جلالتی که داشت، همچون شاگردی دیدم. (۴)

ابوحنیفه گفته است: من کسی را فقیه‌تر از جعفر بن محمدصادق (ع) ندیده‌ام.(۵)

پیامبر خدا (ص) در حالی از دنیا رفت که دو یادگار نفیس (کتاب و عترت) به یادگار گذاشت، تا امت در حل مشکلات خود به آن‌ها رجوع

۱- الصواعق المحرقه، ص ۱۹۱، باب ۱۱.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۴.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۲۷۴.

۴- حلیهٔ الأولیاء، ج ۳، ص ۱۸۶.

۵- تهذیب الکلمات، ج ۵، ص ۷۹.

ص:۱۹۸

کنند و مقصود از اهل بیت را هم معین کرد و در موارد متعددی آنان را به امت شناساند.

خلاصه درس

مفهوم اهل بیت در لغت یعنی کسانی که ارتباط مستحکمی با خانه دارند و اهلِ مرد، یعنی آنان که پیوند نسبی یا سببی یا غیر آن با او دارند.

رسول خدا (ص) از سه راه اهل بیت را شناسانده است:

۱. تصریح به نام کسانی که آیه تطهیر(۱)در باره آنان نازل شده است، تا مورد نزول، با اسم و رسم مشخص شود.

۲. همه کسانی را که آیه درباره آنان نازل شده، زیر کساء وارد و دیگران را منع کرد و با دست به آسمان اشاره نموده و فرمود: «خدایا، هر پیامبری خاندانی دارد، خانواده من هم این‌هایند» ، که بحث آن خواهد آمد.

۳. چندین ماه هر گاه برای نماز بیرون می‌آمد، از خانه فاطمه می‌گذشت و می‌فرمود: ای اهل بیت، نماز! «همانا خداوند خواسته است که پلیدی را از شما خاندان بزداید و شما را کاملاً پاک سازد.»

رسول‌خدا (ص) همواره هشدار می‌داد و دعوت به تمسک به کتاب و عترت می‌کرد. این صراحت دارد در این که مرجعیت علمی، افزون بر رهبری سیاسی، منحصر به اهل بیت (ع) است و مسلمانان باید در حوادث و پیشامدهای دینی و هر آن چه به دینشان مربوط می‌شود، به آنان روی

۱- احزاب: ۳۳.

ص:۱۹۹

آورند. برخی از احادیث در این زمینه عبارتند از:

۱. حدیث ثقلین؛

۲. حدیث سفینه؛

۳. اعتراف پیشوایان مذاهب به افقهیت اهل بیت (ع) و

خود آزمایی

۱. چگونگی کاربرد واژه «اهل» را شرح دهید.

۲. مفهوم «اهل بیت» را در لغت توضیح دهید.

۳. سه راه شناساندن اهل بیت (ع) از سوی پیامبر (ص) را شرح دهید.

۴. احادیثی را که حاکی از مرجعیت علمی اهل بیت (ع) هستند را شرح دهید.

ص:۲۰۰

بخش هشتم: امام مهدی منتظر (ع)

اشاره

ص:۲۰۱

ص:۲۰۲

درس شانزدهم: ظهور مصلح جهانی در آخر الزمان، اصل و نسب او، ولادت امام مهدی منتظر (ع)

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

-با ذکر حدیثی از پیامبر اکرم (ص) ، ظهور مصلح جهانی درآخر الزمان را توضیح دهیم.

-تاریخ و چگونگی ولادت امام منتظر را تشریح نماییم.

در این درس بـا بیـان حـدیثی از پیـامبر (ص) ، ظهور مصـلح جهـانی را بیـان می‌کنیم سـپس اصـل و نسب او را شـرح خواهیم داد و چگونگی ولادت او را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

ظهور مصلح جهانی در آخر الزّمان

از مسلّمات اعتقـادات اسـلامی که مورد اتفـاق همه مسـلمانان است، ظهور مردی از خانـدان رسالت برای گسترش قسط و عـدل در آینـده جهان بشـری است، پس از آن‌که زمین، پر از بیداد شده باشد. در این زمینه احادیثی هم نقل شده که به حدّ تواتر می‌رسد. بر اساس شمارش پژوهشگران عالم، حدود ۶۵۷ حدیث پیرامون این مسأله است که تنها به یک حدیث اشاره می‌کنیم.

پیامبر خدا (ص) فرمود:

ص:۲۰۳

«لَو لَم یَبْقَ مِنَ الدّنیا الاّ یومٌ واحِدٌ لَطَوَّلَ اللّهُ ذلک الیومَ حتّی یَخْرُجَ رَجَلٌ مِنْ وُلدی فَیملأُها عَدلاً وقِسطاً کما مُلِئَتْ ظُلماً وَجَورا.»(۱)
اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را طولانی می‌کند، تا آن‌که مردی از فرزندانم خروج کند که جهان را پر از عدالت و قسط نماید، آن گونه که از ستم و بیداد پر شده باشد.

بر این پایه، قیام مردی از اهل بیت نبوی و ظهور او در آخر الزمان، مورد اتّفاق مسلمانان شیعه و سنّی است.

اصل و نسب او

خصوصیات آن مصلح جهانی در روایات اسلامی به نقل شیعه و اهل سنت این گونه است:

۱. او از اهل بیت پیامبر (ص) است، ۳۸۹ روایت.

۲. او از فرزندان امام علی (ع) است، ۲۱۴ روایت.

۳. او از فرزندان فاطمه (س) است، ۱۹۲ روایت.

۴. او نهمین فرزند حسین (ع) است، ۱۴۸ روایت.

۵. او از فرزندان امام سجاد (ع) است، ۱۸۵ روایت.

۶. او فرزند امام حسن عسکری (ع) است، ۱۴۶ روایت.

۷. او دوازدهمین پیشوا از ائمه اهل بیت است، ۱۳۶ روایت.

۸. روایاتی که از ولادت او سخن می‌گوید، ۲۱۴ روایت.

۹. روایاتی که می‌گوید عمری طولانی دارد، ۳۱۸ روایت.

۱- مسند، احمد حنبل، ج ۱، ص ۹۹ و ج ۳ ص ۱۷ و ۷۰.

ص:۲۰۴

۱۰. روایاتی که می گوید غیبت او طول خواهد کشید، ۹۱ روایت.

۱۱. روایاتی که می گوید هنگام ظهور او، اسلام جهانگیر خواهد شد، ۲۷ روایت.

۱۲. روایاتی که می گوید هنگام ظهور او زمین پر از عدل و داد خواهد گشت،۱۳۲روایت.

وجود این مصلح جهانی در آینده بشریت، طبق روایات و احادیث اسلامی، امری مسلم است. اما آن چه در آن اختلاف است، در تولد اوست، یعنی این که آیا این مرد، به دنیا آمده و زنده است، یا آن که در آینده متولد خواهد شد؟

ولادت امام مهدی منتظر (ع)

اعتقاد شیعه بر این است که مهدی منتظر (ع) در سال ۲۵۵ه. در سامرا در خانه پدرش به دنیا آمد و در دامان پدر تا سالی که امام حسن عسکری وفات یافت (۲۶۰ه.) بزرگ شد. نمونه‌هایی از نقل محدّثان قدیم از این قرار است:

۱. فضل بن شاذان (متوفای ۲۶۰ه.) از محمد بن علی بن حمزه نقل می کند که گفت: شنیدم امام حسن عسکری (ع) می‌فرمود: ولی خدا و حجت او بر بندگان و جانشین من پس از من، در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هنگام طلوع فجر، ختنه شده به دنیا آمد.(۱)

۲. کلینی (متوفای ۳۲۹ه.) گوید: حضرت صاحب (ع) در نیمه شعبان

۱- کفایهٔ المهتدی، ص۱۱۶، حدیث ۸.

ص:۲۰۵

سال ۲۵۵ به دنیا آمد.(۱)

عده‌ای از بزرگان اهل سنت نیز در ولادت حضرت مهدی (ع) در آن سال، با شیعه موافق‌اند و تعدادشان به ۷۶ نفر می‌رسد. سخن آنان در کتاب «منتخب الاثر» آمده است(۲)و در این‌جا به چند نمونه از آن اشاره می‌کنیم.

۳. ابن‌صبّاغ مالکی (متوفای ۸۵۵ه.) در کتابش «الفصول المهمّه» درباره حضرت مهدی (ع) ، می‌گوید: او امام دوازدهم است. وی سپس تاریخ ولادت و دلایل امامتش و بخشی از اخبار او و غیبت و مدت حکومت و کیفیت آن و نسب آن حضرت را به تفصیل می‌آورد. (۳)

۴. ابن‌حجر هیتمی (متوفای ۹۷۴ه.) در فصل سوم از کتابش که مخصوص اهل بیت است، پس از ذکر نام‌های ائمه اهل بیت (ع) ، به امام حسن عسکری (ع) می‌رسد و سپس می‌گوید: ابوالقاسم محمد حجّت، که عمر او هنگام وفات پدرش پنج سال بود، لیکن خدا در همان خردسالی به او حکمت داد. او را قائم منتظر هم می‌گویند، گفته شده بدین جهت که او در مدینه پنهان و غایب شد و معلوم نشد کجا رفت.(۴)

۵. نوفلی قریشی گنجی شافعی (متوفای ۶۵۸ه.) بابی را اختصاص به طول عمر آن حضرت و زنده بودنش تا زمان حاضر داده و گفته است، به دلیل بقای عیسی، الیاس و خضر، اشکالی ندارد که او هم زنده باشد. (۵)

۱- کافی، ج ۱، ص ۵۱۹.

۲- منتخب الاثر فی الإمام الثانی عشر، ص ۳۶۹ - ۳۹۳.

۳- الفصول المهمّه، ص ۲۹۱.

۴- الصّواعق، ص ۲۰۸.

۵- البیان فی اخبار صاحب الزمان، ص ۱۴۸.

ص:۲۰۶

خلاصه درس

از مسلّمات اعتقـادات اسـلامی که مورد اتفـاق همه مسـلمانان است، ظهور مردی از خانـدان رسالت برای گسترش قسط و عـدل در آینده جهان بشری است، پس از آن‌که زمین، پر از بیداد شده باشد. در این زمینه احادیثی هم نقل شده که به حدّ تواتر می‌رسد.

قیام مردی از اهل بیت نبوی و ظهور او در آخر الزمان، مورد اتّفاق مسلمانان شیعه و سنّی است.

اعتقاد شیعه بر این است که مهـدی منتظر (ع) در سال ۲۵۵ه. در سامرا در خانه پـدرش به دنیا آمـد و در دامان پـدر تا سالی که امام حسن عسکری وفات یافت (۲۶۰ه.) بزرگ شد.

خود آزمایی

۱. با ذکر حدیثی از پیامبر اکرم (ص) ، ظهور مصلح جهانی درآخر الزمان را توضیح دهید.

۲. تاریخ ولادت امام منتظر را بیان نمایید.

ص:۲۰۷

ص:۲۰۸

درس هفدهم: غیبت بعضـــی از پیامبران در امت‌های پیشین، امام مهدی (ع) و طول عمر، علایم ظهور امام منتظر (ع) ، آثار سازنده وجود امام منتظر (ع)

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

-نمونه‌هایی از وقوع غیبت موقت در میان اولیای خداوند را توضیح دهیم.

-علل غیبت امام منتظر (ع) را شرح دهیم.

-با نشانه‌های کلی ظهور حضرت آشنا شویم.

-آثار سازنده وجود امام منتظر (ع) را شرح دهیم.

در این درس به نمونه‌هـایی از وقـوع غیبت مـوقت در میـان اولیـای الهی می‌پردازیم و دلایـلی از علت غیبت امـام منتظر (ع) را شـرح خواهیم داد سپس به ذکر دو نوع نشانه‌های کلی ظهور حضرت می‌پردازیم و در نهایت آثار سازنده وجود حضرت را شرح خواهیم داد.

غیبت بعضی از پیامبران در امت‌های پیشین

علّت غیبت امـام مهـدی (ع) از اسـرار الهی است که به حقیقت آن نمی‌تـوانیم پی بـبریم. برای غیبت مـوقّت، نمونه‌هـایی از زنـدگی اولیای خدا در گذشته و امت‌های پیشین وجود دارد. مثلاً موسای کلیم (ع) چهل روز

ص:۲۰۹

از امت خویش غایب شد و همه آن مدت را در میقات گذراند.(۱)حضرت مسیح به خواست خدا از چشم امتش پنهان شد و دشمنانش نتوانستند او را بکشند و از بین ببرند. (۲)حضرت یونس (ع) نیز مدتی از میان قوم خود پنهان بود.(۳)

پس غیبت امام زمان (ع) از دیده‌ها، موضوع تازه‌ای نیست و این غیبت هر چه هم به درازا بکشد نمی‌تواند بهانه انکار اصل وجود مهدی (ع) گردد.

در حدّ فکر بشری ما، شناخت فلسفه غیبت ممکن است و آن این است که از آن جا که خداوند متعال اراده فرموده که بسط عدالت و گسترش توحید را در سطح جهان به وسیله او قرار دهد و این آرزوی بزرگ و آرمان متعالی پس از گذشت مدت زمانی تحقق‌پذیر خواهد بود. اگر آن امام در میان مردم آشکار باشد و با آنان زندگی کند، پیش از آن‌که مقدمات و زمینه لازم و مناسب آن فراهم گردد، سرانجام و سرنوشت او سرنوشت پدران بزرگوارش خواهد بود، یعنی شهادت. و پیش از آن‌که آن هدف و آرمان بزرگ به دست او تحقق یابد کشته خواهد شد.

امام باقر (ع) فرمود: حضرت مهدی (ع) پیش از ظهورش غیبتی خواهد داشت. راوی پرسید: برای چه؟ فرمود: از بیم کشته شدن.(۴)یعنی غیبت،

۱- اعراف: ۱۴۲.

۲- نساء: ۱۵۸.

۳- صافات: ۱۴۰.

۴- کمال الدین، صدوق، ص ۴۸۱، باب ۴۴، حدیث ۸.

ص:۲۱۰

برای جلوگیری از کشته شدن پیش از تحقق آن هدف مورد انتظار است.

در روایات، جهات دیگری هم برای غیبت او ذکر شده است، همچون آزمایش و امتحان مردم در عصر غیبت، تا معلوم شود تا چه حدّ در راه ایمان و اعتقاد، ثابت‌قدم واستوارند.(۱)

امام مهدی (ع) و طول عمر

امام مهدی (ع) در سال ۲۵۵ هجری متولد شد. بنا براین عمر او هم‌اکنون بیش از یازده قرن است. پذیرش این عمر طولانی با توجه به قدرت مطلقه خداوند، هیچ مشکل نیست. آنان که طول عمر امام زمان را مشکلی در راه اعتقاد به وجودش می‌شمارند، از قدرت نامتناهی خداوند غافلند.

افزون بر این که در امت‌های پیشین، دراز عمرهای بسیاری بوده که قرآن کریم هم از آنان یاد کرده است. قرآن می گوید: نوح در میان قوم خود نهصد و پنجاه سال زیست.(۲)دانش امروز سعی می کند که مشکل طول عمر انسان را از راه‌های علمی و درمانی و بهداشتی حل کند. اگر موانع طول عمر انسان برطرف شود، انسان می‌تواند مدتی طولانی عمر کند. خداوند می‌تواند عمر هر کس را که بخواهد تا روز قیامت دراز کند.

علایم ظهور امام منتظر (ع)

هیچ کس وقت ظهور امام مهدی (ع) را نمی‌داند. این حقیقت، مثل

۱- ر. ك: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۱۴، باب التمحيص والنهی عن التوقيت.

۲- عنکبوت: ۱۴.

ص:۲۱۱

هنگام روز قیامت از اسرار الهی است و جز خدا کسی آن را نمی‌داند. از این رو نباید حرف کسانی را که می‌پندارند زمان ظهور امام مهدی (ع) را می‌دانند، یا وقتی را تعیین می‌کنند یا مدّت خاصّی را مشخّص می‌سازند پذیرفت، که در حدیث است «کَذِبَ الوقّاتون» ،(۱)تعیین کنندگان وقت، دروغ می گویند.

اگر از مسأله تعیین وقت ظهور امام زمان (ع) بگذریم، باید گفت روایاتی هست که نشانه‌های کلّی ظهور آن حضرت را بیان می‌کند. این نشانه‌ها دو گونه‌اند:

۱. علایم قطعی و حتمی؛

۲. علایم غیرحتمی.

تفصیل آن‌ها را باید از کتاب‌ها و مجموعه‌های مربوط به امام مهدی (ع) خواستار شد.

آثار سازنده وجود امام منتظر (ع)

وجود امام معصوم در جامعه و حضورش میان مردم، از الطاف بزرگ الهی است، چون او سبب هدایت مردم است. اگر مردم، این مظهر آشکار لطف الهی را با آغوش باز بپذیرند و دور او جمع شوند، از آثار وجود پربرکت او بهره‌مند می‌شوند، وگرنه از استفاده کامل و تام از وجود شریف او محروم می‌گردند. در آن صورت، سبب محرومیت آنان نیز خودشانند، نه خدا و نه امام. در عین حال، وجود آن حضرت، آثار سازنده‌ای دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- احتجاج طبرسی، احتجاجات امام مهدی۷.

ص:۲۱۲

اول: غیبت به این معنی نیست که در کارها دخالت نکند و از وجود او بهره برده نشود. روایاتی می گوید او در ایام حج، در مراسم حج شرکت می کند، حج می گزارد و با مردم همنشینی می کند، در مجالس حاضر می‌شود، درماندگان را نجات می‌دهد، بیماران را عیادت می کند و گاهی خودش مشکلات مردم را حلّ می کند، هر چند مردم او را نمی‌شناسند.

دوم: در عصر غیبت، همه مردم به او دسترسی ندارند. ولی چنین نیست که خواص هم به او دسترسی نداشته باشند! بلکه روایت بر خلاف آن دلالت می کند. صالحانی از امت، لیاقت تشرف به حضورش و استفاده از نور وجودش را می‌یابند، در نتیجه مردم هم به واسطه آنان از وجود او بهره‌مند می‌شوند.

سوم: اعتقاد به وجود یک پیشوای زنده، اثر عمیقی در حفظ نظام و بقای رسالت دارد، در صورتی که دسترسی به این پیشوا چه آسان و چه دشوار، فراهم باشد. در مورد پیشوایی که در میان جامعه باشد و به صورت مستقیم، مسؤولیت رهبری را بر عهده بگیرد حرفی نیست. مهم آن است که به دلایلی پیشوا از جامعه دور باشد، ولی آن جامعه به حیات او و بازگشت دوباره‌اش اعتقاد داشته باشد. چنین اعتقادی نسبت به چنین پیشوایی اثری عظیم دارد.

در تاریخ، ملت‌ها و امت‌هایی بوده‌اند که انقلاب‌هایی داشته‌اند. هرگاه پیشوا، زنده باشد، هر چند که رهبری را در دست نداشته باشد، تشکیلات و سازمان سر پا می‌ماند. اما وقتی از دنیا می‌رود، امور از هم گسسته می‌شود و شورش پدید می‌آید. بهترین مثال برای این که وجود

ص:۲۱۳

رهبر، نگهدارنده رسالت و موجب همبستگی پیروان است، داستان نبرد اُحد است. در اثنای نبرد، صدایی برخاست که «محمد کشته شد!» .

در همان لحظه که مسلمانان سرگرم نبرد با متجاوزان بودند این صدا و خبر پخش شد. همین که پخش شد پیشوا مرده است، آرایش صفوف به نحوی گسیخته شد که هر کس میدان را رها کرد و به سویی گریخت، تا آن جا که بعضی هم به فکر افتادند به دشمن بپیوندند. وقتی خبر کشته شدن پیامبر (ص) تکذیب شد و مسلمانان یقین کردند که رهبرشان سالم است و بعضی خودشان پیامبر (ص) را دیدند، دو باره گرد آمدند و پیرامون رسول خدا (ص) جمع شدند و به نبرد و دفاع پرداختند.

در میدان کارزار، تلاش گروهی از رزمندگان فداکار آن است که پرچم را در برابر هجوم دشمنان همچنان برافراشته نگاه دارند، چون افراشته بودن پرچم، امید را در دل سپاه زنده نگه می‌دارد. وجود فرمانده لشکر نیز در مقرّ فرماندهی همین نقش را دارد، هر چند ساکت و آرام باشد. اما وقتی خبر کشته شدن فرمانده در میان سپاهیان پخش می‌شود، هر چه هم لشکر عظیم باشد، یک باره از هم می‌پاشد، گویا روح از پیکرشان جدا شده است.

رئیس یک گروه یا کشور، تا زنده است، چه در سفر باشد و یا چه در رختخوابش خوابیده باشد، مایه حیات و حرکت و نظم و آرامش است، ولی شنیدن خبر مرگ او، موجب نومیدی در همه می‌شود.

شیعیان بر اساس اعتقادشان به این که امام زمان (ع) زنده است هر چند

ص:۲۱۴

دیـده نمی‌شود، خود را تنها نمی‌بینند، پیوسـته چشم به راه بازگشت آن مسافر عزیزی‌اند که دل‌ها برای او می‌تپد. اثر روانی این ایده و آماده ساختن مردم برای آن انقلاب بزرگ، قابل درک است.

لیکن اگر آن پیشوا اصلاً وجود نداشته باشد و مردم منتظر تولد او در آینده باشند، وضع خیلی فرق می‌کند.

بر اسـاس اعتقـاد همه شـیعیان، امـام زمـان (ع) پیوسـته و در دوران غیبت، مراقب اوضاع پیروان خویش است و طبق الهام خـدایی، از اوضاع همه آنان آگاه است و به تعبیر روایات، هر هفته از جدول کارها و اعمال و سخنان آنان آگاه می‌شود.(۱)

این تفکر، سـبب می‌شود همه پیروان پیوسته در یک حالت آمادگی باشند و در کارهایشان توجه داشته باشند که زیر نظر هستند، اثر تربیتی این نوع از تفکر، انکار ناپذیر است.

خلاصه درس

علّت غیبت امام مهدی (ع) از اسرار الهی است که به حقیقت آن نمی‌توانیم پی ببریم.

در حدّ فکر بشـری ما، شناخت فلسفه غیبت ممکن است و آن این است که از آن جا که خداوند متعال اراده فرموده که بسط عدالت و گسـترش توحیـد را در سـطح جهـان بـه وسـیله او قرار دهـد و این آرزوی بزرگ و آرمـان متعـالی پس از گـذشت مـدت زمـانی تحقق‌پذیر خواهد

۱- تفسیر برهان در ذیل آیه ۱۰۵ سوره توبه.

ص:۲۱۵

بود. اگر آن امام در میان مردم آشکار باشد و با آنان زندگی کند، پیش از آن‌که مقدمات و زمینه لازم و مناسب آن فراهم گردد، سرانجام و سرنوشت او سرنوشت پدران بزرگوارش خواهد بود، یعنی شهادت. و پیش از آن‌که آن هدف و آرمان بزرگ به دست او تحقق یابد کشته خواهد شد.

در روایات، جهات دیگری هم برای غیبت او ذکر شده است، همچون آزمایش و امتحان مردم در عصر غیبت، تا معلوم شود تا چه حدّ در راه ایمان و اعتقاد، ثابت‌قدم واستوارند.

امام مهدی (ع) در سال ۲۵۵ هجری متولد شد. بنا بر این از عمر او هم‌اکنون بیش از یازده قرن می‌گذرد. پذیرش این عمر طولانی با توجه به قدرت مطلقه خداوند، هیچ مشکل نیست. آنان که طول عمر امام زمان را مشکلی در راه اعتقاد به وجودش می‌شمارند، از قدرت نامتناهی خداوند غافلند.

هیچ کس وقت ظهور امام مهدی (ع) را نمی‌داند. این حقیقت، مثل هنگام روز قیامت از اسرار الهی است و جز خدا کسی آن را نمی‌داند.

اگر از مسأله تعیین وقت ظهور امام زمان (ع) بگذریم، باید گفت روایاتی هست که نشانه‌های کلّی ظهور آن حضرت را بیان می‌کند. این نشانه‌ها دو گونه‌اند: ۱. علایم قطعی و حتمی؛ ۲. علایم غیرحتمی.

وجود امام معصوم در جامعه و حضورش میان مردم، از الطاف بزرگ الهی است، چون او سبب هدایت مردم است.

خود آزمایی

ص:۲۱۶

۱. نمونه‌هایی از وقوع غیبت موقت در میان اولیای خداوند را توضیح دهید.

۲. علل غیبت امام منتظر (ع) را شرح دهید.

۳. نشانه‌های کلی ظهور حضرت را ذکر کنید.

۴. آثار سازنده وجود امام منتظر (ع) را شرح دهید.

ص:۲۱۷

ص:۲۱۸

بخش نهم: صحابه و تابعین

اشاره

ص:۲۱۹

ص:۲۲۰

درس هجدهم: صحابه و تابعین، تأثیر همنشینی در جان‌ها، انواع صحابه در قرآن

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

-منظور از صحابه را از دیدگاه علمای اهل سنت بدانیم.

-آیاتی که به نقد افعال و آرای صحابه ناصالح پیامبر (ص) پرداخته‌اند را شرح دهیم.

در این درس به دیدگاه اهل سنت در رابطه با صحابه اشاره خواهیم داشت سپس چند تعریف از صحابه را از دیدگاه علمای اهل سنت خواهیم آورد و در نهایت به صحابه پیامبر و نقد آنان از دیدگاه قرآن خواهیم پرداخت.

صحابه و تابعین

اهل سنت همه صحابه را عادل می‌دانند و هیچ نقد و بررسی را نمی‌پذیرند. در نظر آنان همه روایات صحابه حجت است، بدون بررسی و تحقیق از حالات و رفتارشان در طول زندگی.

آیا این مسأله کلیت دارد، یا برخی از آنان عدالت نداشته‌اند؟

تعریف صحابه و تابعین

سخن علمای اهل سنت در تعریف صحابی مختلف است:

ص:۲۲۱

سعید بن مسیب گوید: صحابی کسی است که یکی دو سال با پیامبر خدا (ص) بوده و در یکی دو جنگ با او شرکت داشته است.

احمد بن حنبل گوید: صحابی پیامبر خدا (ص) کسی است که یک ماه یا یک روز، یا یک ساعت با او همنشینی داشته یا او را دیده است.

بخاری گوید: هر کس با پیامبر خدا (ص) همنشینی کرده یا او را دیده است، از اصحاب اوست.

اما «تابعی» نیز طبق اختلافشان در مفهوم صحابی، تعریف‌های مختلفی دارد. تابعی کسی است که پیامبر (ص) را ندیده، ولی صحابه‌ای را که آن حضرت را دیده‌اند، دیده است. پس مفهوم تابعی طبق مفهوم صحابی تعریف و مشخص می‌شود.

تأثیر همنشینی در جان‌ها

بدون شک همنشینی تأثیر می‌گذارد، چه همنشین خوب، چه همنشین بد. از این رو می‌بینیم که گنهکار در قیامت آرزو می‌کند که کاش فلانی را دوست خود نگرفته بود. (۱)همان طور که همنشینی با بدان تأثیر منفی بر شخصیت انسان می‌گذارد، همنشینی با نیکان نیز در دل‌ها و جان‌های مستعد و قابل، اثر دارد و گاهی او را به مراتب بالا می‌رساند.

همنشینی با نیکان اثر سازنده دارد، اما اندازه تأثیر آن به اختلافِ این سه عنصر، متفاوت است: سنّ، استعداد، مدت همنشینی.

وقتی انسان در چهارچوب تربیت قرار می‌گیرد، اگر نوجوان یا در

۱- یَا وَیْلَتیٰ لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلاٰناً خَلِیلاً فرقان: ۲۸ .

ص:۲۲۲

ابتـدای جوانی باشـد، دل و جانش همچون زمینی خالی است که هر بذری در آن افشانده شود آن را می‌رویاند. به خلاف آن‌جا که سنّی از انسان گذشته و شخصیت روحی و فکری او شکل گرفته باشد که تأثیرگذاری بر چنین کسانی بسیار دشوار است و همنشینی تأثیری کمتر از گروه اول دارد.

اما اختلاف در استعداد نیاز به توضیح ندارد. مردم همچنان که در آموختن دانش متفاوتند، در پذیرش هدایت الهی هم برابر نیستند. از این رو دست‌پرورد‌گان مکتب پیامبر (ص) در ایمان، ایثار، اخلاق و رفتار یکسان نیستند.

امـا مقـدار همنشـینی نیز در اصـحاب آن حضـرت متفـاوت بوده است، برخی از آغـاز بعثت تـا لحظه رحلت آن حضـرت، همراهش بوده‌اند، بعضـی پس از بعثت و قبل از هجرت مسـلمان شدند و بسـیاری از آنان پس از هجرت اسـلام آوردند و چه بسا یک سال یا یک ماه یا روزها و ساعت‌هایی چنـد توفیق مصاحبت با او را داشـته‌اند. آیا درست است که بگوییم همنشـینی اندک زمان، اخلاق و افکار ناپسند را از آنان زدوده است و از آنان شخصیت‌هایی ممتاز و عالی ساخته، به حدی که فراتر از هرگونه نقد و انتقاد باشند؟

سه عامـل یاد شـده نشان می‌دهـد که تأثیر همنشـینی با پیامبر (ص) به نحوی نبوده که همه را از نظر ایمان و فضـیلت و تقوا و ایثار و پارسایی و نیکی در یک حدّ قرار دهد. همنشـینی صحابه با آن حضرت، هرگز بیشتر و شدیدتر از همنشینی همسر نوح و همسر لوط با آن دو مرد بزرگوار نبوده است. زنان این دو، شب‌ها و روزها با آن دو بوده‌اند، لیکن متأسفانه

ص:۲۲۳

هیچ فایده‌ای نداشته است. قرآن کریم زن نوح و زن لوط را به عنوان نمونه کافران یاد می‌کند که در کنار دو بنده صالح خدا بودند، اما به آن دو خیانت کردند و این همنشینی نتوانست آنان را از عذاب الهی برهاند و اهل دوزخ شدند.(۱)

صِرف همنشینی علّت تامّه تغییر همنشین به یک انسان عادل صالح خداترس نیست و مانع پرهیز از گناه کوچک یا بزرگ نمی‌شود. بلکه اگر کسی شایستگی هدایت و تصمیم بهره‌گیری داشته باشد، این همنشینی و مصاحبت می‌تواند زمینه‌ساز آن باشد، پس همنشینی‌ها تأثیرهای متفاوتی دارد و همه به یک شکل نیست.

عدالت ملکه‌ای نفسانی یا خشیتی الهی است که در دل انسان جا می‌گیرد و او را از گناه و مخالفت با سنت‌ها و قوانین خدا باز می‌دارد و اگر یک بار هم قوای حیوانی بر او چیره شود، فوری بر می‌گردد و توبه می‌کند و به زودی و دوباره سراغ آن گناه نمی‌رود و به همین خاطر، عادل، با معصوم تفاوت دارد، چون در معصوم، هرگز در طول عمرش قوای حیوانی بر او غلبه نمی‌کند. هرچند قدرت خلاف و گناه در او هست.

با توجه به این واقعیت در ملکه عدالت، چگونه می‌توان نظریه عدالت صحابه را به مجرّد آن‌که کسی یک بار یا یک روز و یک ماه یا بیشتر پیامبر اکرم (ص) را دیده است پذیرفت؟ پس صحابه هم مثل مردم دیگر یا مثل تابعین‌اند، میان آنان خوب و بد و عادل و غیرعادل وجود دارد.

۱- ضَرَبَ اَللّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ کَفَرُوا اِمْرَأَتَ نُوحٍ وَ اِمْرَأَتَ لُوطٍ... تحریم: ۱۰.

ص:۲۲۴

انواع صحابه در قرآن

اشاره

قرآن کریم، اصحاب پیامبر (ص) را به انواع مختلفی تقسیم می‌کند، بدون فرق بین بدری و غیر بدری و بین آن‌که قبل از حدیبیه ایمان آورده باشد یا پس از آن، قبل از فتح به مسلمانان پیوسته باشد یا پس از آن. چهره‌های اصلی این گروه‌ها از این قرار است:

۱. منافقان شناخته شده (منافقون: ۱) ؛

۲. منافقان نیرنگ‌باز (توبه: ۱۰۱) ؛

۳. بیماردلان (احزاب: ۱۲) ؛

۴. گوش سپردگان به فتنه‌گران دشمن (توبه: ۴۵ – ۴۷) ؛

۵. آمیزندگان کار خوب و بد (توبه: ۱۰۲) ؛

۶. افراد در آستانه ارتداد (آل‌عمران: ۱۵۴) ؛

۷. تسلیم شدگان غیرمؤمن (حجرات: ۱۴) ؛

۸. مؤلفهٔ القلوب (توبه: ۶۰) ؛

۹. فاسق (حجرات: ۶) ؛

۱۰. از جبهه گریزان در مقابل کفار (انفال: ۱۵ – ۱۶) .

این ده گروه از اصحاب پیامبر (ص) را نمی‌توان عادل و باتقوا شمرد و آیاتِ ستایشگر اهل عدالت و تقوا هم شامل اینان نمی‌شود، وگرنه در مفهوم آیات تناقض پیش می‌آید.

وقتی این آیات، به آیاتِ ستایشگر از مؤمنان ضمیمه شود، مفسِّر به یک نتیجه روشن می‌رسد و آن این که صحابه پیامبر (ص) ، برخی صالح بودند و برخی ناصالح، برخی چنان والا بودند که به برکت وجود آنان

ص:۲۲۵

باران می‌بارید و بعضی ایمانی داشتند که به چیزی نمی‌ارزید.

قرآن کریم در سوره‌ها و آیه‌های مختلف، حرف‌ها و عمل‌های صحابه را به روشنی نقد می‌کند و در برخی از آیات، گروهی را می‌ستاید. درست نیست که گروهی را در نظر بگیریم و از گروهی چشم بپوشیم. در این بخش، برخی آیات را که به نقد افعال و آرای آنان پرداخته است بررسی می‌کنیم.

الف. خبردادن قرآن از ارتداد گروهی از صحابه

قرآن خبر می‌دهد که ممکن است پس از رحلت پیامبر خدا (ص) گروهی از صحابه مرتد شوند. در جنگ اُحد که عده‌ای از مسلمانان کشته شدند و عده‌ای گریختند، به نقل ابن کثیر شیطان ندا در داد: «محمد کشته شد» . این سخن در دل عده‌ای اثر گذاشت و پنداشتند که پیامبر (ص) کشته شده است، سست شدند و از جنگ دست کشیدند. مردی از مهاجران بر مردی از انصار گذشت که به خون خود آغشته بود. به او گفت: فلانی، می‌دانی پیامبر (ص) کشته شد؟ گفت: اگر هم محمد کشته شده، پیام خود را ابلاغ کرده است، شما از دینتان دفاع کنید. خداوند این آیه را در این باره نازل فرموده است که:

وَ مٰا مُحَمَّدٌ إِلاّٰ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ اَلرُّسُلُ أَ فَإِنْ مٰاتَ أَوْ قُتِلَ اِنْقَلَبْتُمْ عَلىٰ أَعْقٰابِكُمْ. . .(۱)

۱- تفسیر ابن کثیر، ج۱، ص۴۰۹ آل عمران: ۱۴۴ .

ص:۲۲۶

محمد جز فرستاده نیست، همچون فرستادگان پیشین. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، به عقب و جاهلیت بر می گردید؟

این آیه خبر می‌دهد که بازگشت از دین پس از رحلت پیامبر (ص) ، امکان دارد. پس آیا می‌توان کسانی را که چنین احتمالی در باره آنان می‌رود، به عدالت کامل که هم‌مرز با عصمت است توصیف کرد؟

ب. پیامبر (ص) را در حال سخنرانی ترک کردن

در حالی که پیامبر خدا (ص) خطبه نماز جمعه را می‌خواند، کاروان تجارتی وارد مدینه شد. اصحاب پیامبر به سوی آن شتافتند و جز دوازده نفر کسی با او نماند. پیامبر خدا (ص) فرمود: سوگند به آن‌که جانم در دست اوست، اگر همه شما رفته بودید و هیچ کس نمانده بود، این وادی برای شما پر از آتش می‌شد. آیه ۱۱ سوره جمعه نازل شد: وَ إِذا رَأَوْا تِجارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْها. . . .

امام احمد از ابن ادریس، از حصین بن سالم از جابر نقل می کند که یک بار کاروان به مدینه آمد و رسول خدا (ص) در حال خطبه بود، مردم بیرون رفتند، مگر دوازده نفر. این آیه وَ إِذا رَأَوْا. . . نازل شد.(۱)

آیا کسی که لهو و داد و ستد را بر یاد خدا مقدم می‌دارد و پیامبر را سبک می‌شمارد، دارای آن ملکه نفسانی است که او را از گناهان باز دارد؟

ج. خیانت به سبب آمیزش پنهانی

خداوند روزه ماه رمضان را واجب ساخت و آمیزش شبانه را بر روزه‌دار

۱- تفسیر ابن کثیر، ج۴، ص۳۷۸؛ صحیح بخاری، ج۱، ص۳۱۶.

ص:۲۲۷

حرام کرد. بعضـی از مسـلمانان در ماه رمضان پس از عشاء غذا خوردند و با زنان آمیزش کردند که عمر بن خطاب هم از آنان بود. در این مورد شکایت نزد رسول‌خدا (ص) آوردند. خدا هم این آیه را نازل فرمود:

أُحِلَّ لَکُمْ لَیلَةَ اَلصِّیامِ اَلرَّفَثُ إِلیٰ نِسائِکُمْ. . . (۱)

آمیزش با زنانتان در شبِ روزه‌داری بر شـما حلال شد. آنان پوشش شمایند، شما هم پوشش آنانید. خداوند دانست که شما به خود خیانت می‌کنید، بر شـما توبه کرد و از شـما گذشت، اکنون با آنان می‌توانید آمیزش کنید و در پی چیزی باشـید که خداوند بر شما واجب ساخته است.

آیا کسانی را که با ارتکاب حرام بر خودشان خیانت کردند، می‌توان عادل و دارای ملکه بازدارنده از گناهان کبیره و عدم اصرار بر صغیره دانست؟

د. فاسقی فریبکار

قرآن می‌فرماید:

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا أَنْ تُصِیبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلیٰ ما فَعَلْتُمْ نادِمِینَ (۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌ایـد، اگر فاسـقی برای شـما خبری آورد، تحقیق کنید، مبادا از روی جهالت سـراغ قومی بروید، سـپس بر آنچه انجام داده‌اید پشیمان شوید.

بسـیاری از مفسّـِران گفته‌اند آیه در باره ولید بن عقبه نازل شد، آن‌گاه که پیامبر خدا (ص) برای جمع‌آوری زکات از بنی‌المصـطلق نزد حارث

۱- همان، ج ۱، ص۲۱۹؛ ج۴، ص۱۶۳۹؛ بقره: ۱۸۷.

۲- حجرات: ۶.

ص:۲۲۸

بن ضرار فرستاد که رئیسشان بود تا زکاتی را که جمع شده و نزد او بود تحویل بگیرد. چون ولید، بخشی از راه رفت، ترسید و پیش پیامبر (ص) آمد و گفت: یا رسول الله، حارث به من زکات نداد و می‌خواست مرا بکشد. پیامبر خدا (ص) خشمگین شد و گروهی را نزد حارث فرستاد. حارث با همراهانش می‌آمدند که با گروه اعزامی پیامبر (ص) روبرو گشتند که از مدینه خارج شده بودند. به آنان گفتند: این حارث است. وقتی به هم رسیدند، حارث پرسید: به کجا اعزام شده‌اید؟ گفتند: به سوی تو. گفت: برای چه؟ گفتند: پیامبر خدا (ص) ولید بن عقبه را نزد تو فرستاده، او می گوید تو زکات نداده‌ای و می‌خواستی او را بکشی.

گفت: قسم به آن‌که محمد (ص) را به حق مبعوث کرد، من هرگز ولید را ندیده‌ام و پیش من نیامده است. حارث وقتی خدمت پیامبر (ص) رسید، حضرت پرسید: زکات نداده‌ای و می‌خواستی فرستاده مرا به قتل برسانی؟ گفت: نه به خدا قسم، من او را ندیده‌ام و پیش من نیامده است. من خودم چون دیدم مأمور دریافت زکات از سوی پیامبرخدا (ص) نیامد، ترسیدم مبادا خدا و رسول از من خشمگین شوند، آن‌گاه این آیه نازل شد.(۱)

و. نزاع و تخاصم بر سر غنایم

اصحاب پیامبر (ص) پس از پیروزی بر مشرکان در جنگ بدر بر اموال آنان تسلط یافتند و در باره آن به نزاع پرداختند، تا حدّ درگیری. آنان که غنائم را جمع‌آوری کرده بودند، گفتند: چون ما این‌ها را یافته و

۱- تفسیر ابن کثیر، ج۴، ص۲۰۹.

ص:۲۲۹

گرد آورده‌ایم، پس کسی در آن‌ها سهمی ندارد. آنان که به تعقیب دشمن رفته بودند گفتند: شما از ما سزاوارتر نیستید. ما بودیم که دشمن را تعقیب کرده و فراری دادیم. این آیه نازل شد:

یَسْئَلُونَکَ عَنِ اَلْأَنْفالِ قُلِ اَلْأَنْفالُ لِلّهِ وَ اَلرَّسُولِ فَاتَّقُوا اَللّهَ وَ أَصْلِحُوا ذ اتَ بَیْنِکُمْ وَ أَطِیعُوا اَللّهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ (۱)

از تو در باره انفال می‌پرسند. بگو انفال از آنِ خدا و رسول است، پس از خدا بترسید و میان خودتان را اصلاح کنید و اگر مؤمن هستید، از خدا و رسول او فرمانبرداری کنید.

دقت در آیاتِ نازل شده در باره آن نزاع کنندگان و روایاتی که در تفسیر این آیه آمده، شکّی باقی نمی‌گذارد که گروهی از شرکت‌کنندگان در جنگ بدر، به مرحله ممتازی نرسیده بودند، بلکه همچون دیگران بودند و بر سر مال و زینت دنیا با هم نزاع می‌کردند، بی‌آن‌که در آن مورد با پیامبر (ص) مشورت کنند و حکم انفال را از او بپرسند. آیا این نزاع کنندگان بر سر مال دنیا، می‌توانند سرمشق فضیلت و کرامت روح باشند؟

ح. فرار از جنگ

در جنگ احد، اوضاع بر ضد مسلمانان آشفته گشت، چرا که فرمان پیامبر (ص) را مخالفت کردند و به طمع غنیمت، موقعیت خود را بر تنگه احد رها کردند و دچار هزیمتی شدند که در کتب سیره و تاریخ آمده است. آنان پیامبر (ص) را در میدان نبرد تنها گذاشتند و جز تنی چند از

۱- انفال: ۱.

ص:۲۳۰

صحابه، همراه آن حضرت نماندند. قرآن کریم از این فرار زشت یاد می‌کند: إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لا تَلْوُونَ عَلی أَحَدٍ. . . (۱).
آیه تفرقه و گریز آنان را توصیف می‌کند که برخی نزدیک پیامبر (ص) بودند و بعضی دورتر، ولی هیچ کدامشان دعوت پیامبر (ص) را اجابت نکردند و آن حضرت را در میان انبوه مشرکان رها کردند و توجهی به این که پیامبر کشته، اسیر یا مجروح شود نداشتند.

البته گروهی هم بودند که پیرامون حضرت ماندند و شرّ دشمنان را دفع کردند.

ط. نسبت فریب به خدا و پیامبر (ص)

نبرد احزاب، از جنگ‌های مشهور در اسلام است. مشرکان و یهود برای شکست اسلام همدست شدند و ده‌هزار مسلّح بودند که مدینه را محاصره کردند. مسلمانان برای جلوگیری از هجوم دشمن، دور مدینه خندق کندند و محاصره حدود یک ماه طول کشید. در این جنگ، اصحاب پیامبر (ص) امتحان سختی شدند و استوار و متزلزل از هم باز شناخته گشتند. اصحاب پیامبر (ص) دو گروه بودند:

یک گروه مؤمنانی بودند که وعده‌های خدا را راست می‌دانستند و بر ایمان و تسلیم آنان افزوده شد.(۲)

گروه دیگر منافقان و بیماردلان بودند و شعارشان این بود که: خدا و

۱- آل عمران: ۱۵۳.

۲- احزاب: ۲۲.

ص:۲۳۱

پیامبر به ما وعده دورغ داده است مٰا وَعَدَنَا اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ إِلاّٰ غُرُوراً(۱).

آیا آنان را می‌توان عادل و پاک دانست؟

ی. منافقان نفوذی در بین صحابه

از وقتی که پیامبر (ص) به مـدینه آمـد، نفاق میان صـحابه شـیوع یافت. قرآن کریم بر مجموعه‌ای از منافقان تأکید کرده، انگیزه‌های آنان و صـفاتشان را برملا ساخت و در سوره‌های بقره، آل عمران، مائده، توبه، عنکبوت، احزاب، محمد، فتح، حدید، مجادله، حشـر و منافقون آنان را تهدید کرد.

این دلالـت می‌کنـد که منافقـان گروه مهمی در جامعه اسـلامی بودنـد، برخی به نام نفاق شـناخته می‌شدنـد، برخی با عنوان دروغ و کسانی هم ناشناخته بودند، چون نقاب ایمان و علاقه به پیامبر (ص) بر چهره زده بودند.

با این حال، آیا می‌توان همه اصحاب پیامبر (ص) را عادل دانست؟

آری، منافقـان جزء اصـحاب نبودنـد، بلکه خود را لاـ به لای صـحابه پنهان کرده بودنـد و چه بسا یک صـحابی صادق با یک منافق اشتباه می‌شد و منافق و مؤمن شناخته نمی‌شدند. این‌ها، برخی از داوری‌های قرآن در باره صحابه بود.

خلاصه درس

اهل سنت همه صحابه را عادل می‌دانند و هیچ نقد و بررسی را

۱- احزاب: ۱۲.

ص:۲۳۲

نمی‌پذیرند. در نظر آنان همه روایات صحابه حجت است. سخن علمای اهل سنت در تعریف صحابی مختلف است. بدون شک همنشینی تأثیر می‌گذارد، چه همنشین خوب، چه همنشین بد. همنشینی با نیکان اثر سازنده دارد، امااندازه تأثیر آن به اختلافِ این سه عنصر، متفاوت است: سنّ، استعداد، مدت همنشینی.

صِرف همنشینی علّت تامّه تغییر همنشین به یک انسان عادل صالح خداترس نیست و مانع پرهیز از گناه کوچک یا بزرگ نمی‌شود. عدالت ملکه‌ای نفسانی یا خشیتی الهی است که در دل انسان جا می‌گیرد و او را از گناه و مخالفت با سنت‌ها و قوانین خدا باز می‌دارد با توجه به این واقعیت در ملکه عدالت، چگونه می‌توان نظریه عدالت صحابه را به مجرّد آن‌که کسی یک بار یا یک روز و یک ماه یا بیشتر پیامبر اکرم (ص) را دیده است پذیرفت؟ قرآن کریم، اصحاب پیامبر (ص) را به انواع مختلفی تقسیم می‌کند.

برخی آیاتی که به نقد افعال و آرای آنان پرداخته است عبارتند از:

الف. خبردادن قرآن از ارتداد گروهی از صحابه؛

ب. پیامبر (ص) را در حال سخنرانی ترک کردن؛

ج. خیانت به سبب آمیزش پنهانی؛

و. نزاع و تخاصم بر سر غنایم؛

ح. فرار از جنگ؛

ط. نسبت فریب به خدا و پیامبر (ص) ؛

ص:۲۳۳

ی. منافقان نفوذی در بین صحابه.

خود آزمایی

۱. صحابه را از دیدگاه علمای اهل سنت تعریف کنید.

۲. آیاتی که به نقد افعال و آرای صحابه ناصالح پیامبر (ص) پرداخته‌اند را شرح دهید.

ص:۲۳۴

درس نوزدهم: سنت نبوی و عدالت صحابه، موضع پیامبر (ص) نسبت به صحابه ناشایست، صحابه در آیینه تاریخ

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

-فقدان عدالت برخی از صحابه را با اشاره به مواردی چند از سنت نبوی شرح دهیم.

-با موضع پیامبر (ص) در مورد تنی چند از صحابه که صالح بودند آشنا شویم.

-با چند تن از صحابه که در آیینه تاریخ اثر خوبی از خود باقی نگذاشته‌اند آشنا شویم.

در این درس با بررسی سنت نبوی به مواردی چند از عادل نبودن برخی از صحابه اشاره خواهیم داشت سپس موضع پیامبر را نسبت به برخی از صحابه‌اش خواهیم آورد و در نهایت به تنی چند از صحابه که نام نیکی از خود باقی نگذارده‌اند اشاره خواهیم داشت.

سنت نبوی و عدالت صحابه

اشاره

سنت نبوی نیز این موضع را تأیید می‌کند، به اقتضای موقعیت شماری اندک را یاد می‌کنیم:

الف. سردسته گروه تبهکار

مسلم از ابوسعید نقل می‌کند: کسی که بهتر از من است - یعنی

ص:۲۳۵

ابوقتاده – مرا خبر داد که رسول خدا (ص) در نبرد خندق، وقتی عمار یاسر مشغول کندن خندق بود، دست بر سر او می‌کشید و می‌فرمود: بیچاره ای پسر سمیه! گروه تجاوزگر تو را می‌کشند. (۱)

از معتقدان به عدالت صحابه می‌پرسیم: آن گروه تجاوزگری که عمار را کشتند چه کسانی بودند؟ آیا در میان آنان کسانی از صحابه بودند که موضع این گروه را تأیید کنند؟ ! بی‌شک، معاویه سردسته این گروه تجاوزگر بود و عمرو عاص هم وزیر او در جنگ بود و پیروزی معاویه در جنگ صفین، مرهون نیرنگ عمرو عاص بود. در میان آن گروه تجاوزگر هم از صحابه کسانی همچون نعمان بن بشیر انصاری، عُقبهٔ بن عامر جهنی و یسار بن سبع جهنی و دیگران بودند.

ب. نافرمانی نسبت به فرمان پیامبر (ص) برای آوردن قلم و دوات

پیامبر خدا (ص) دستور داد قلم و دواتی بیاورند تا نوشته‌ای بنویسد که پس از او هرگز گمراه نشوند. برخی از حاضران مانع اجرای این دستور شدند. بخاری در چند جا از صحیح خود آن را نقل کرده است. از جمله از ابن عباس نقل می‌کند:

چون بیماری پیامبر (ص) شدت یافت، فرمود: «کاغذی بیاورید تا چیزی برایتان بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید.»

عمر گفت: درد و بیماری بر پیامبر (ص) چیره گشته، کتاب خدا نزد ماست و برای ما بس است. اختلاف و گفتگو زیاد شد.

۱- جامع الأصول، ج۹، ص۴۲، شماره ۶۵۸۰.

ص:۲۳۶

حضرت فرمود: «از پیش من برخیزید، سزاوار نیست نزد من نزاع کنید.» ابن عباس در حالی که بیرون می‌رفت، می گفت: همه مصیبت آن بود که نگذاشتند پیامبر خدا (ص) آنچه را می‌خواست بنویسد.(۱)

آیا کسی که با فرمان الزام‌آور پیامبر (ص) مخالفت کند و سخن حضرت را بر غلبه بیماری یا هذیان حمل کند، می‌تواند صاحب ملکه‌ای باشد که او را از ارتکاب حرام‌ها باز دارد؟

ج. بازگشت به قهقرا پس از رحلت پیامبر (ص)

بخاری از ابوهریره نقل می کند که رسول خدا (ص) فرمود: گروهی از اصحابم روز قیامت‌بر من وارد می‌شوند وآنان را از حوض کوثر محروم می کنند و من می گویم: خدایا، اصحابم! می گوید: تو نمی‌دانی پس از تو چه کردند، آنان به جاهلیت و به عقب بر گشتند.(۲)

ابن ابی‌شیبه از ابی‌بکره نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود:

مردانی از اصحابم که مرا دیده‌اند، در کنار حوض بر من وارد می‌شوند، تا این که وقتی نزد من می آیند، جلو آنان را می گیرند و آشفته حال می‌شوند. من می گویم: خدایا اصحابم! گفته می‌شود: نمی‌دانی پس از تو چه کردند! (۳)

مسلم از اسماء دختر ابی‌بکر نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: من کنار حوض، به کسانی از شما که بر من وارد می‌شوند می‌نگرم،

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص۳۸، شماره ۱۱۴.

۲- همان، ج ۴، ص ۲۲۸، شماره ۶۵۸۵.

۳- مصنف ابن ابی‌شیبه، کتاب الفضائل، شماره ۳۵؛ مسند احمد، ج۵، ص۴۸.

ص:۲۳۷

جلوی ورود کسانی را می‌گیرند. می‌گویم: پروردگارا، اینان از من و از امت منند. گفته می‌شود: آیا نمی‌دانی پس از تو چه کردند؟ به خدا پس از تو چیزی نگذشت که به عقب و جاهلیت برگشتند.

گوید: ابن ابی‌ملیکه می‌گفت: پروردگارا پناه بر تو که به عقب برگردیم و از دین خود منحرف شویم.(۱)

از تعابیر روایات نقل شده مثل (نمی‌دانی پس از تو چه کردند و. . .) بر می‌آید که آنان با پیامبر (ص) بوده‌اند، اما پس از پیامبر و با فاصله اندکی این جرایم را مرتکب شده‌اند، در حالی که از آنان که خورشید رسالت را دیده و از فروغ آن بهره‌مند شده بودند، انتظار بود که از دین و شریعت او پیروی کنند و سرمویی از راه او برنگردند، اما متأسفانه به عقب و جاهلیت برگشتند.

موضع پیامبر (ص) نسبت به صحابه ناشایست

اشاره

روایاتی که گذشت، از شخص خاصی نام نبرده بود. روایاتی هم هست که برخی از صحابه را نام می‌برد که بدعاقبت شدند و از کارهای بد آنان خبر می‌دهد. چند نمونه را می‌آوریم:

الف. همه آمرزیده‌اند مگر. . .

جابر بن عبدالله می‌گوید: رسول خدا (ص) فرمود: هر کس از تپه مُرار بالا رود از او آمرزیده است، آنچه که از بنی‌اسرائیل آمرزیده شد، گوید: اولین گروهی که از آن صعود کرد، گروه ما خزرجیان بود، سپس مردم دیگر در پی آمدند. رسول خدا (ص) فرمود: «همه شمابخشوده

۱- شرح صحیح مسلم، نووی، ج۱۵، ص۶۱، شماره ۲۲۹۳.

ص:۲۳۸

شده‌اید، مگر صاحب آن شتر سرخ» . پیش او رفتیم و گفتیم بیا تا پیامبرخدا (ص) درباره تو آمرزش بطلبد. گفت: به خدا قسم اگر گمشده‌ام را پیدا کنم برایم محبوب‌تر است از این‌که رفیق شما (پیامبر) برایم آمرزش بخواهد! واو دنبال گمشده‌اش می گشت.(۱)

ب. خدایا از کرده خالد به درگاه تو برائت می‌جویم

مجاری از سالم از پدرش نقل می کند: پیامبر خدا (ص) ، خالد بن ولید را به سوی بنی‌خزیمه فرستاد. او هم آنان را به اسلام فراخواند اما خوب نتوانستند بگویند

«اسلمنا» (مسلمان شدیم) و به جای آن

«صبأنا» می گفتند، خالد هم شروع کرد به کشتن و اسیر گرفتن آنان و به هر یک از ما اسیری را سپرد. روزی هم به ما دستور داد که هرکس اسیر خود را بکشد. گفتم: به خدا اسیرم را نمی کشم و یاران من نیز اسیر خود را نمی کشند. تا آن‌که به حضور پیامبر (ص) رسیدیم و ماجرا را گفتیم. رسول خدا (ص) دست خود را بلند کرد و دوبار فرمود: «خدایا، من از آنچه خالد انجام داده، به پیشگاه تو برائت می‌جویم» .(۲)

ج. پیشگویی از سرانجام ذوالخویصره

ابوسعید خدری نقل می کند: در حضور پیامبر خدا (ص) بودیم و او چیزی را تقسیم می کرد. ذوالخویصره که مردی از بنی‌تمیم بود آمد و گفت: یا رسول الله، عدالت کن. فرمود: وای بر تو، اگر من به عدالت

۱- صحیح مسلم، ج۸، ص۱۲۳، صفات و احکام منافقین.

۲- صحیح بخاری، کتاب المغازی، بخش اعزام خالد بن ولید به سوی بنی‌خزیمه، حدیث ۴۳۳۹.

ص:۲۳۹

رفتار نکنم پس دادگر کیست؟ اگر به عدل رفتار نکنم، دچار زیان و خسران شده‌ام. عمر گفت: یا رسول الله، اجازه بده گردنش را بزنم. پیامبر (ص) فرمود: او را واگذار. او را یارانی است که هر یک از شما نماز و روزه‌اش را در برابر نماز و روزه آنان ناچیز می‌شمارد. آنان قرآن می‌خوانند، لیکن قرآن از حنجره آنان فراتر نمی‌رود. از دین بیرون خواهند رفت، آن‌گونه که تیر از کمان می‌جهد.(۱)

ه. نماز نخواندن پیامبر (ص) بر یکی از صحابه

مردی از اصحاب پیامبر (ص) در روز نبرد حنین یا خیبردرگذشت. پیامبر خدا (ص) بر او نماز نخواند، چرا که خیانت و سرقت کرده بود. متاع او را گشتند، یکی از خر مهره‌های یهود را که دو درهم نمی‌ارزید در آن یافتند. (۲)

و. خبر دادن پیامبر (ص) از فرجام سیاه بعضی صحابه

ابوهریره نقل می‌کند، در نبرد خیبر حضور داشتیم. پیامبر خدا (ص) به مردی از همراهانش که ادعای مسلمانی داشت فرمود: «او اهل دوزخ است» . چون جنگ درگرفت، آن مرد سرسختانه می‌جنگید و زخم بسیار برداشت، تا آن‌جا که بعضی به تردید افتادند. او که از سوزش زخم می‌نالید، دست برد و از تیردان خود تیرهایی درآورد و با همان‌ها خود را کشت. مردانی از مسلمانان هیجان‌زده گفتند: یا رسول الله، سخن تو

۱- صحیح بخاری، ج۴، ص۱۷۹؛ باب علامات نبوت در اسلام؛ بحارالأنوار، ج۳۳، ص۳۳۵، حدیث ۵۷۹.

۲- مستدرک حاکم، ج۲، ص۱۲۷؛ مسند احمد، ج۴، ص۱۱۴.

ص:۲۴۰

درست از آب درآمد، فلانی خودکشی کرد. پیامبر (ص) فرمود:

«فلانی، برخیز و اعلام کن که جز مؤمن کسی وارد بهشت نمی‌شود، خداوند همواره این دین را به وسیله مرد فاجر تأیید می کند» (۱).

ز. صحابی قصاص می‌شود

حارث بن سوید بن صامت که در جنگ بدر حضور داشت، ولی چون مِجذَر بن زیاد را در جنگ اُحد به خاطر انتقام یک خون در زمان جاهلیت کشته بود، به دستور پیامبر (ص) قصاص شد.

ابن اثیر گوید: تردیدی نیست که پیامبر (ص) ، او را در مقابل کشتن مجذر بن زیاد کشت، چون که او مجذر را در روز اُحد غافلگیرانه کشته بود.(۲)

این‌ها نمونه‌هایی از اصحاب پیامبر (ص) است که در زمان پیامبر مرتکب گناه شدند و پیامبر هم از آینده شوم آنان خبر داد، یا به خاطر کارشان آنان را نکوهش کرد، وگرنه اصحابی که مورد اشکالند، خیلی بیش از این‌هایند.

صحابه در آیینه تاریخ

تاریخ، نام گروهی از صحابه را ثبت کرده که در صحابه بودن رفتار مطلوبی نداشته‌اند. نام گروهی از آنان را می‌آوریم که قطعاً از منافقین نبودند جز یک نفر، با این حال رفتار ناپسندی داشتند که نمی‌توان از این

۱- صحیح بخاری، ج۳، ص۷۳، شماره ۴۲۰۳.

۲- اسد الغابه، ج۱، ص۳۳۲.

ص:۲۴۱

تاریخ چشم پوشید:

۱. جدّ بن قیس انصاری، پیامبر (ص) درباره او فرمود: همه شما آمرزیده‌اید، مگر صاحب شتر سرخ.(۱)

۲. عبدالله بن اُبی بن سلّول؛ او از بیعت کنندگان زیر درخت (در بیعت رضوان) بود، هر چند که منافق بود.

۳. حرقوص بن زهیر سعدی؛ در بیعت رضوان حضور داشت، بعدها از سران خوارج گشت، هم او که به پیامبر (ص) گفته بود: ای محمد! به عدالت رفتار کن.

۴. حارث بن سوید بن صامت؛ در جنگ بدر حضور داشت، اما در جنگ اُحد مجذر بن زیاد را به خاطر خونی در جاهلیت کشت، پیامبر (ص) هم دستور داد قصاص شود.

۵. عرنی‌ها که پیامبر (ص) آنان را به کیفر آن‌که بعضی از چوپانان را کشته و شترها را دزدیده بودند کشت، با آن‌که قبل از حدیبیه از صحابه بودند.

۶. محلم بن جثامه؛ پیامبر (ص) درباره وی فرمود: خدایا محلم بن جثامه را نیامرز، چرا که او عمداً یک صحابی را کشته است.

۷. مقیس بن صبانه؛ مؤمن بی‌گناهی را کشته بود، پیامبر (ص) خونش را هدر دانست، در فتح مکه کشته شد.

۸. عبدالله بن خطل؛ صحابی بود، سپس مرتد شد و به مکه گریخت و در فتح مکه کشته شد.

۱- صحیح مسلم، ج۸، ص۱۲۳.

ص ۲۴۲

۹. مغیرهٔ بن شعبه؛ روش او پس از پیامبر (ص) روشن است.

۱۰. مدعم؛ غلام پیامبر (ص) که از غنائم خیبر دزدی کرد.

۱۱. سمرهٔ بن جندب که رفتارش پس از پیامبر (ص) بد شد، شراب می‌فروخت، بشر می‌کشت و معاویه را خرسند می‌ساخت.

۱۲. عبیدالله بن جحش اسدی که از پیشگامان اسلام و مهاجران حبشه بود، لیکن در حبشه مسیحی شد.

۱۳. ابوقیس بن ولید بن مغیره، که در مکه از دین برگشت.

۱۴. علی بن امیهٔ بن خلف که در مکه از دین برگشت.

۱۵. عاص بن منبه بن حجاج که در مکه از دین برگشت و در جنگ بدر همراه مشرکین کشته شد.

چگونه ممکن است قرآن کریم کسانی از قبیل: معاویهٔ بن ابی‌سفیان، ولید بن عقبه (که قرآن او را فاسق می‌داند) ، بسر بن ابی‌ارطاهٔ، ابوالأعور اسلمی و دیگران را مورد ستایش قرار دهد؟

اینان با علی (ع) و عمار و ده‌ها بدری و صدها رضوانی که در زمان خلافت علی (ع) با آن حضرت بودند جنگیدند و به آنان دشنام دادند، اینان و امثال ایشان از دایره آیاتی که مدح کننده اصحاب است بیرونند، بر فرض این‌که آیات شامل آنان بشود!

خلاصه درس

این درس حاوی مطالب زیر بود:

بررسی سنت نبوی به مواردی چند از عادل نبودن برخی از صحابه؛

بیان نمودن موضع پیامبر را نسبت به برخی از صحابه؛

ص:۲۴۳

اشاره به تنی چند از صحابه که نام نیکی از خود باقی نگذارده‌اند.

خود آزمایی

۱. فقدان عدالت برخی از صحابه را با اشاره به مواردی چند از سنت نبوی شرح دهید.

۲. موضع پیامبر (ص) در مورد تنی چند از صحابه که صالح بودند را بیان کنید.

۳. سه تن از صحابه که در آیینه تاریخ اثری خوبی از خود باقی نگذاشته‌اند را نام ببرید.

ص:۲۴۴

بخش دهم: وضو و نماز

اشاره

ص:۲۴۵

ص:۲۴۶

درس بیستم: وضو

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

-با اشاره به آیه‌ای از قرآن کریم کیفیت شستن دست و مسح پاها را در وضو تشریح کنیم.

-دلایل احتمالی بروز اختلاف در خصوص وضو را شرح دهیم.

-با احادیث در خصوص وضو آشنا شویم.

در این درس به مبحث وضو خواهیم پرداخت به طوری که در ابتدا با ذکر آیه‌ای از قرآن کیفیت شستن دست و مسح پاها را بیان می‌کنیم سپس دلایل احتمالی بروز اختلاف در خصوص وضو را شرح می‌دهیم و در نهایت با ذکر احادیثی در خصوص وضو و بیان آنچه صحابه و تابعین گفته‌اند درستی مسح پاها را اثبات خواهیم کرد.

وضو و کیفیت شستن دست‌ها

آیه وضو نازل شد تا چگونگی وضو و تیمم را به امت بیاموزد. مخاطبان آن، همه مسلمانان در طول قرون تا روز قیامت‌اند. چنین آیه‌ای باید کاملاً روشن باشد تا همه، دور و نزدیک و صحابی و غیرصحابی از آن بهره ببرند. پس از دو جهت باید آیه بررسی شود:

ص:۲۴۷

اول: چگونگی شستن دست‌ها که باید از بالا به پایین شست یا به عکس؟

دوم: حکم پاها، از نظر مسح کشیدن یا شستن.

ابتدا به بحث در مورد اول می‌پردازیم. خداوند می‌فرماید:

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَی اَلصَّلاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی اَلْمَرافِقِ(۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرگاه به نماز ایستادید، صورت‌ها و دست‌هایتان را تا آرنج بشویید.

فقها در کیفیت شستن دست‌ها اختلاف‌نظر دارند، پیشوایان اهل بیت (ع) و پیروانشان معتقدند دست‌ها از آرنج تا نوک انگشتان شسته شود و سنت همین است. دلیلشان نیز ظاهر آیه است که به نظر عرفی همین به ذهن می‌آید چون در موارد مشابه این گونه ترکیب، شروع از بالا به پایین است. مثلاً اگر پزشک به بیمار بگوید: پایت را تا زانو با آب سرد بشوی، بیمار آنچه را در عرف رایج است انجام می‌دهد، یعنی شستن از بالا به پایین، در این آیه وقتی می‌گوید دست‌ها را تا مرفق بشویید، بیان محدوده شستن موردنظر است نه چگونگی آن. و این را به نظر معمول عرف واگذاشته و در عرف هم بدون تردید، آنچه راحت‌تر است، شستن از بالاـ به پایین است.

ائمه اهل بیت (ع) ، وضوی پیامبر (ص) را این گونه نقل کرده‌اند:

به نقل شیخ طوسی از بکیر و زراره، این دو از امام باقر (ع) درباره وضوی پیامبرخدا (ص) سؤال کردند. حضرت طشت یا ظرف آبی طلبید،

۱- مائده: ۶.

ص:۲۴۸

کف دو دست را شست، دست خود را در آب فرو برد و با مشت آبی صورت خود را شست و با دست چپ کمک گرفت بر شستن صورت. سپس کف دست چپ را در ظرف آب فرو برده، آب برداشت و دست راستش را از آرنج تا انگشتان شست، به نحوی که آب به طرف آرنج‌ها برنگردد. بعد کف دست راست را پر از آب کرد و بر دست چپ ریخت و از آرنج تا کف دست شست به نحوی که آب به طرف آرنج برنگردد، مثل دستِ راست. سپس با همان آبی که در دست‌ها بود، سر و پاها را تا برآمدگی روی پا مسح کشید، بدون آن‌که آب تازه‌ای بریزد.(۱)

وضو و مسح پاها یا شستن آن‌ها؟

اما جنبه دوم بحث:

خداوند سبحان می‌فرماید:

يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِذٰا قُمْتُمْ إِلَى اَلصَّلاٰةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى اَلْمَرٰافِقِ وَ اِمْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى اَلْكَعْبَيْنِ وَ إِنْ كُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضىٰ أَوْ عَلىٰ سَفَرٍ أَوْ جٰاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ اَلْغٰائِطِ أَوْ لاٰمَسْتُمُ اَلنِّسٰاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مٰاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ مٰا يُرِيدُ اَللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ(۲)

. . . ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون به نماز ایستادید، صورت‌ها و دست‌هایتان را تا آرنج‌ها بشویید و سر و پاهایتان را تا برآمدگی

۱- تهذیب الأحکام، ج۱، ص۵۹، شماره ۱۵۸.

۲- مائده: ۶.

ص:۲۴۹

پاها مسح کنید و اگر جنب بودید، طهارت بجویید و اگر بیمار یا در سفر بودید یا یکی از شما از تخلّی آمد، یا زنان را لمس (آمیزش) کردید و آب نیافتید با زمین پاک تیمم کنید پس چهره‌ها و دست‌هایتان را از آن مسح کنید، خداوند نمی‌خواهد بر شما سختی قرار دهد، بلکه می‌خواهد شما را یاری کند و نعمتش را بر شما کامل سازد، باشد که سپاس گویید.

این آیه، یکی از آیات الأحکام است که احکام شرعی عملی از آن‌ها استنباط می‌شود. این گونه آیات، هم تعبیرات روشنی دارد، هم دلالتی گویا، چون مخاطب این آیات، توده‌های مؤمنی هستند که می‌خواهند رفتار خود را با آیات منطبق سازند.

وقتی انسان به این گونه آیات که عهده‌دار بیان وظیفه مسلمان است می‌نگرد، مثل وظیفه نمازهای پنجگانه، آن‌ها را روشن، استوار، بی‌ابهام و گویا می‌یابد که خطابش به همه مؤمنان است و وظیفه آنان را هنگام نماز خواندن ترسیم می‌کند.

حضرت جبرئیل، این آیه را بر قلب پیامبر اعظم (ص) فرود آورد، آن حضرت هم آن را بر مؤمنان خواند، آنان هم تکلیف خود را در برابر آن به روشنی و بدون تردید و ابهام دریافتند و پیچیدگی در دورانی به آیه راه یافت که تضارب آراء و پیدایش اجتهادها پیش آمد.

سبب اختلاف چیست؟

اشاره

اگر آغاز اختلاف به زمان خلیفه سوم بر می‌گردد، سؤال این است که پس از گذشت نزدیک بیست سال از وفات پیامبر، چه عاملی سبب

ص:۲۵۰

این اختلاف شد؟ در پاسخ باید گفت، چند جهت و احتمال وجود دارد:

۱. اختلاف قرائت

بعضی و أرجلکم را با اعرابِ جرّ خوانده‌اند که عطف به «رؤوس» باشد و مقتضای آن وجوب مسح پاهاست. بعضی با فتحه لام خوانده‌اند که عطف به وُجُوهَکُمْ باشد که مسلتزم شستن آن‌هاست. این وجه درست نیست. یک عرب زبان اگر بدون پیشداوری و سابقه ذهنی آیه را بخواند، «ارجُل» را عطف به «رؤوس» می‌داند، چه به فتحه بخواند چه به کسره و اصلاً عطف به «وجوه» به ذهنش خطور نمی‌کند تا منشأ اختلاف باشد.

اگر این آیه را به یک عرب زبان دور از این فضاهای فقهی و اختلافات مسلمین در کیفیت وضو عرضه کنیم و از او بخواهیم آنچه را می‌فهمد باز گو کند، به روشنی خواهد گفت: آیه دو جمله دارد که در آن‌ها دو حکم به صراحت بیان شده است: یکی شستن صورت و دست‌ها تا آرنج، دیگری مسح سر و پاها. یعنی حکم صورت و دست یکی است و حکم سر و پاها هم یکی و تفکیک حکم سر از پاها نه‌تنها محتمل نیست، بلکه خلاف ظاهر آیه است.

۲. تمسّک به رواياتِ نسخ شده شستن

از تعدادی روایات بر می‌آید که شستن پاها سنتی بوده که پیامبر خدا (ص) مدتی از عمر شریفش به آن دستور داده بود و پس از نزول سوره مائده که در آن آیه وضو و دستور مسح پاها به جای شستن آمده است، پس از مدّتی بعضی از کسانی که ناسخ را از منسوخ

ص:۲۵۱

نمی‌شناختند به آیه منسوخ عمل کردند و اختلاف پدید آوردند، غافل از آن‌که در این مورد باید به قرآن و به آیه‌ای که ناسخ سنت است عمل کند.

ابن جریر از انس نقل کرده است: قرآن بر مسح نازل شده و سنت بر شستن.(۱)مقصود او از سنت، عمل پیامبر (ص) پیش از نزول قرآن است و روشن است که قرآن، حاکم و ناسخ است. ابن عباس نیز گفته است: مردم به شستن عمل می‌کنند، ولی من در کتاب خدا جز مسح نمی‌یابم. (۲)اینگونه می‌توان میان آنچه از عمل پیامبر (ص) نقل شده یعنی شستن و ظاهر آیه‌ای که مسح را می‌گوید جمع کرد و گفت که شستن پیش از نزول آیه بوده است.

۳. اشاعه شستن از طرف حکومت

حاکمان اصرار بر شستن پاها به جای مسح داشتند و مردم را به آن وادار می‌کردند، چرا که زیر پاها کثیف بود و بخش عمده‌ای از مردم پابرهنه بودند، به نظرشان بهتر این آمد که به جای مسح، پاها را بشویند. این نکته در برخی نقل‌ها آمده است، از جمله:

۱. ابن جریر از حمید نقل می‌کند ما نزد موسی بن انس بودیم که گفت: ای اباحمزه! روزی در اهواز همراه حجاج بودیم، خطبه خواند و یاد از وضو کرد و گفت: صورت‌ها و دست‌هایتان را بشویید و سرها و پاها را مسح کنید، از آدمیزاد، هیچ جایش همچون کف پا آلوده نیست، زیر و روی پا و پشتِ آن را بشویید.

۱- الدرّ المنثور، ج۳، ص۱.

۲- همان، ص۴.

ص:۲۵۲

انس گفت: خدا راست گفت و حجاج دروغ گفت، خداوند می‌فرماید: سرها و پاهایتان را مسح کنید، انس هرگاه پاهایش را مسح می‌کشید، آن‌ها را مرطوب می‌کرد.(۱)

۲. از جمله آنچه دلالت می‌کند که تبلیغات رسمی از شستن پشتیبانی می‌کرد و معتقدان به مسح را مؤاخذه می‌کرد، روایت احمد بن حنبل از ابی‌مالک اشعری است که وی به قوم خود گفت: جمع شوید تا مثل پیامبر برای شما نماز بخوانم. چون گرد آمدند، گفت: آیا میان شما غریبه هست؟ گفتند: نه، تنها خواهرزاده ما هست. گفت: خواهرزاده خودی است. پس ظرفی طلبید که در آن آب بود. وضو گرفت، مضمضه و استنشاق کرد و صورت خود را سه بار شست، سه بار هم دست خود را شست، به سر و روی پاهایش مسح کشید، سپس نماز خواند. (۲)

این سه وجه برای توجیه شستن به جای مسح وجود دارد، با آن‌که قرآن بر مسح دلالت می‌کند و مسح به نظر نزدیک‌تر می‌آید، سپس وجه سوم.

پس وقتی روشن شد که مدلول آیه، کدام یک از شستن و مسح است، نیازی به چیز دیگر نیست. نظر موافق، با مضمون آیه تأیید می‌شود و مخالف باید فکری کند و راهی بجوید، بهتر آن است که بگوید آیه نسخ شده است.

۱- تفسیر القرآن، ابن کثیر، ج۲، ص۲۵؛ تفسیر القرآن، طبری، ج۶، ص۸۲.

۲- مسند احمد، ج۵، ص۳۴۲؛ المعجم الکبیر، ج۳، ص ۲۸۰، شماره ۳۴۱۲.

ص:۲۵۳

مسح بر پا در احادیث نبوی

۱. بسر بن سعید گوید: عثمان آمد و آب برای وضو طلبید، مضمضه و استنشاق کرد، سپس سه بار صورتش را و سه بار دستانش را شست، سر و پاهایش را سه بار مسح کشید سپس گفت: دیدم که پیامبر خدا (ص) این‌گونه وضو می‌گرفت، ای جماعت، آیا همین طور است؟ گروهی از اصحاب پیامبر که نزد او بودند، گفتند: آری.(۱)

۲. در مسند عبدالله بن زید مازنی است: پیامبر (ص) وضو گرفت، صورت خود را سه بار و دستانش را دو بار شست و سر و پاهایش را دو بار مسح کشید.(۲)

۳. ابومطر گوید: در مسجد همراه علی (ع) نشسته بودیم که مردی نزد او آمد و گفت: وضوی پیامبر خدا (ص) را به من نشان بده. امام، قنبر را طلبید و فرمود: ظرف آبی بیاور. حضرت سه بار دست‌ها و صورتش را شست، انگشت در دهان برد و سه بار استنشاق کرد، سه بار دستان خود را شست، یک بار سرش را و پاهایش را تا برآمدگی روی پا مسح کشید، در حالی که آب از محاسنش به سینه‌اش می‌چکید، پس از وضو نفسی بالاـ کشید و فرمود: کجاست آن‌که از وضوی پیامبر (ص) می‌پرسید؟ وضوی رسول خدا (ص) این چنین بود.(۳)

۴. علی بن ابی‌طالب (ع) فرمود: من چنین می‌دیدم که زیر پاها برای

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۰۹، حدیث ۴۸۹.

۲- کنزالعمال، ج ۹، ص ۴۵۱، حدیث ۲۶۹۲۲.

۳- همان، ص ۴۴۸، حدیث ۲۶۹۰۸.

ص:۲۵۴

مسح کشیدن سزاوارتر از روی پاهاست. تا این‌که دیدم رسول خدا (ص) روی پاها را مسح می‌کشید.(۱)

۵. رفاعهٔ بن رافع گوید: شنیدم که رسول خدا (ص) می‌فرمود: نماز هیچ کدامتان جایز نیست تا آن‌که وضوی کامل آن‌گونه که خدا فرموده بگیرد، صورتش و دستانش را تا آرنج‌ها بشوید و سر و پاهایش را تا روی پا مسح بکشد.(۲)

۶. عبدالله بن عمرو گوید: در یکی از سفرها که با پیامبر (ص) بودیم، آن حضرت از ما عقب افتاده بود، به ما رسید، وقت نماز نزدیک بود و ما وضو می‌گرفتیم و به پاهایمان مسح می‌کشیدیم. حضرت دو سه بار با صدای بلند فرمود: وای بر آیندگان از آتش.(۳)

۷. عباد بن تمیم مازنی از پدرش نقل می‌کند: رسول خدا (ص) را دیدم که وضو می‌گرفت و بر پاهایش آب را می‌کشید.(۴)

۸. اوس بن ابی‌اوس ثقفی گوید: پیامبر (ص) را دیده که سراغ قمقمه آب قومی در طائف رفت و وضو گرفت و بر پاهایش مسح کشید. (۵)

۹. ابن عباس گوید: نزد عمر، سعد و عبدالله بن عمر سخن از مسح بر پاها شد. عمر بن خطاب گفت: سعد از تو فقیه‌تر است. سپس گفت: ای سعد، ما انکار نمی‌کنیم که پیامبرخدا (ص) مسح بر پاها کرد، ولی آیا

۱- مسند احمد، ج۱، ص۱۵۳، شماره ۷۳۹ و ص ۱۸۳، شماره ۹۱.

۲- سنن ابن ماجه، ج۱، ص۱۵۶، شماره ۴۶۰؛ سنن نسائی، ج۲، ص۲۲۶.

۳- صحیح بخاری، ج۱، ص۲۳، حدیث ۱.

۴- سنن ابن ماجه، ج۱، حدیث ۴۶۰.

۵- تفسیر طبری، ج۶، ص۸۶؛ المعجم الکبیر، ج۱، ص۲۲۱ شماره ۶۰۳.

ص:۲۵۵

پس از نزول سوره مائده هم مسح کرد؟ سوره مائده که آخرین سوره بود قبل از برائت، همه چیز را تبیین کرده است.(۱)

۱۰. از عروهٔ بن زبیر روایت است که چون در آغاز بعثت، جبرئیل بر پیامبر (ص) نازل شد، با اعجاز چشمه آبی جوشاند و وضو گرفت در حالی که محمد (ص) به او نگاه می‌کرد. صورت و دست‌هایش را تا آرنج شست و بر سر و پاهایش مسح کشید. حضرت محمد (ص) هم همان‌گونه انجام داد که دید جبرئیل انجام می‌دهد.(۲)

تا این‌جا روایاتی از پیامبر اکرم (ص) بود که همه دلالت دارد بر این‌که سخن و عمل آن حضرت بر مسح بوده است، نه شستن.

صحابه و تابعین و مسح پاها

۱۱. صفیان گوید: علی (ع) را دیدم که وضو گرفت و روی پاها را مسح کشید.(۳)

۱۲. حمران گوید: عثمان را دیدم که آب طلبید، سه بار دست‌هایش را شست، مضمضه و استنشاق کرد، سه بار صورتش را و سه بار دو ذراع خود را شست و سر و پشت پایش را مسح کشید. (۴)

۱۳. عاصم احول از انس نقل می‌کند: قرآن به مسح نازل شده و سنت به شستن، و سند این حدیث صحیح است.(۵)

۱- الدرّ المنثور، ج۳، ص۲۹.

۲- الخصائص الکبری، ج۱، ص۹۴.

۳- مسند احمد، ج۱، ص۲۰۰، حدیث ۱۰۱۸.

۴- کنز العمال، ج۵، ص۱۰۶.

۵- تفسیر طبری، ج۶، ص۸۲.

ص:۲۵۶

۱۴. عبدالله عتکی از عکرمه نقل می کند: پا شستن ندارد، آنچه درباره پاها نازل شده است مسح است. (۱)

۱۵. جابر از حضرت باقر (ع) نقل می کند: بر سر و پاهایت مسح بکش.(۲)

۱۶. ابن علیهٔ بن داود از عامر شعبی نقل می کند که گفت: مسح بر پاهاست، آیا نمی‌بینی در تیمم، اعضای شستن مسح دارد و اعضای مسح کردنی حکمی ندارد.(۳)

۱۷. عامر شعبی گوید: آنچه در وضو شسته می‌شود، در تیمم باید مسح کشیده شود و آنچه در وضو مسح می‌شود یعنی سر و پاها، در تیمم حکمی ندارد. (۴)

۱۸. یونس گوید: کسی که همراه عکرمه بود تا واسط برایم نقل کرد که ندیدم او را که پاهایش را بشوید، بلکه بر آن‌ها مسح می کشید تا از آن‌جا بیرون آمد. (۵)

۱۹. شعبی گوید: جبرئیل مسح را آورده است، آیا نمی‌بینی که در تیمم، آنچه شستنی است مسح می‌شود و آنچه مسح کشیدنی است رهاست؟ (۶)

۱- همان.

۲- همان.

۳- تفسیر طبری، ج۶، ص۸۲.

۴- همان.

۵- همان.

۶- تفسیر القرآن العظیم، ج۲، ص۲۷.

ص:۲۵۷

۲۰. اسماعیل گوید: به عامر شعبی گفتم: بعضی می‌گویند جبرئیل، شستن پاها را نازل کرده است، گفت: جبرئیل، مسح را آورده است.(۱)

۲۱. نزال بن سبره گوید: علی (ع) آبی طلبید، وضو گرفت، سپس روی کفش‌ها و قدم‌هایش مسح کشید، سپس وارد مسجد شد، کفش‌هایش را درآورد سپس نماز خواند.(۲)

این‌ها اندکی از بسیار بود. هر که منابع حدیثی را کاوش کند به نمونه‌هایی بیش از آنچه ما در این نگاه گذرا برخوردیم، بر می‌خورد.

خلاصه درس

فقها در کیفیت شستن دست‌ها اختلاف نظر دارند، پیشوایان اهل بیت (ع) و پیروانشان معتقدند دست‌ها از آرنج تا نوک انگشتان شسته شود و سنت همین است.

دلایل اختلاف در خصوص وضو و مسح پاها یا شستن آن‌ها عبارتند از:

۱. اختلاف قرائت؛

۲. تمسّک به روایاتِ نسخ شده شستن؛

۳. اشاعه شستن از طرف حکومت.

خود آزمایی

۱. با اشاره به آیه‌ای از قرآن کریم کیفیت شستن دست و مسح پاها را

۱- همان، ص۲۵.

۲- کنز العمال، ج۹، ص۴۳۵، شماره ۲۶۸۵۶.

ص:۲۵۸

در وضو شرح دهید.

۲. دلایل احتمالی بروز اختلاف در خصوص وضو را نام برده و شرح دهید.

۳. چند مورد از احادیث در خصوص وضو را بیان نمایید.

ص:۲۵۹

ص:۲۶۰

درس بیست و یکم: اذان و اقامه

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

-با مفهوم اذان از منظر لغوی و دینی آشنا شویم.

-موارد اختلاف شیعه و سنی را در خصوص نحوه اذان و اقامه بدانیم و هر یک را شرح دهیم.

در این درس پس از ذکر معنای لغوی و دینی اذان به توضیح موارد چهارگانه اختلاف میان شیعه و سنی در خصوص مسأله اذان و اقامه خواهیم پرداخت.

اذان و اقامه

اشاره

اذان در لغت به معنای اعلام است و در دین به معنای اعلام وقت نماز با الفاظ خاص. اذان در سال دوم هجری در مدینه تشریع شد، شیعه با اهل سنت در چند موضوع در مسأله اذان و اقامه اختلاف دارد:

۱. چگونگی تشریع اذان؛

۲. تعداد بخش‌های اذان و اقامه؛

۳. جزء بودن

«حی علی خیر العمل» در اذان؛

۴. حکم تثویب (گفتنِ

الصلاهٔ خیرٌ من النوم) در اذان؛

ص:۲۶۱

اینک بررسی یکایک این موارد به صورت مختصر:

اول. چگونگی تشریع اذان

شیعه امامیه طبق روایات فراوان ائمه اهل بیت (ع) ، اتفاق‌نظر دارند که اذان و اقامه از متن دین و شعائر آن است و خدای متعال آن را بر دل پیامبر اعظم (ص) نازل فرموده است. در تشریع اذان هیچ انسانی نه در بیداری و نه در خواب مشارکت نداشته است. در همه فصول آن از «الله اکبر» تا «لا اله الا الله» ، نشانه اخلاص و والایی معنی و فخامت محتوا دیده می‌شود و انسان را به سوی مفاهیم برتر از آنچه در اندیشه بشری است سوق می‌دهد. اگر دست تشریع بشری بخواهد بخشی به آن بیفزاید یا جمله‌ای را با جمله دیگر ترکیب کند، همچون ریگ در میان درّ و گوهر شناخته می‌شود.

بخش نخست اذان، گواهی بر بزرگ‌تر بودن خدا از هر چیز است و این‌که همه موجودات جز خدا هر چه هم بزرگ باشند، در برابر او کوچک و نسبت به اراده او تسلیم‌اند.

بخش دوم شهادت بر این است که خدای سبحان تنها معبود در هستی است و جز او سراب و هیچ است. بخش سوم شهادت به رسالت محمد (ص) است.

در نهایت این بخش، اعلان شهادت تبدیل می‌شود به دعوت به نمازی که خدا واجب ساخته و با نماز، انسان به جهان غیب متصل می‌شود و خشوع او با عظمت آفریدگار درهم می‌آمیزد. سپس دعوت به فلاح و رستگاری و بهترین عمل است که نماز بر آن صادق است. در پایان دوباره به آن حقیقت ابدی بر می‌گردد که در بخش‌های آغازین

ص:۲۶۲

تصریح شده بود: الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله، لا اله الا الله.

حقیقت اذان در حقیقت طرح اصول اعتقادات است و باید سرچشمه آن وحی الهی باشد. از این‌رو أئمه اهل‌بیت (ع) اتفاق دارند که مشرّع اذان خدای سبحان است، جبرئیل آن را فرود آورده و به رسول خدا (ص) آموخته، آن حضرت نیز به بلال یاد داده است و در تشریع آن کسی شرکت نداشته است. برخی از روایات را در این مورد می‌آوریم:

۱. کلینی از امام باقر (ع) روایت می‌کند که فرمود: چون رسول خدا (ص) را در شب معراج به آسمان بردند و به بیت المعمور رسید و وقت نماز شد، جبرئیل اذان و اقامه گفت: پیامبر خدا (ص) جلو ایستاد و فرشتگان و پیامبران پشت حضرت محمد (ص) صف بستند.

۲. امام صادق (ع) فرمود: چون جبرئیل، اذان را بر رسول خدا (ص) فرود آورد، سر آن حضرت در دامان علی (ع) بود. جبرئیل اذان و اقامه گفت، چون پیامبر خدا (ص) بیدار شد، علی (ع) گفت: آیا شنیدی؟ حضرت فرمود: آری. گفت: حفظ کردی؟ فرمود: آری و فرمود که بلال را صدا کنید، علی (ع) بلال را خواست و پیامبر (ص) به او آموخت.

۳. شهید در ذکری از فقیه شیعه در اوایل قرن چهارم یعنی ابن ابی‌عقیل نقل کرده که او از امام صادق (ع) روایت کرده که آن حضرت لعنت کرد کسانی را که می‌پنداشتند پیامبرخدا (ص) اذان را از عبدالله بن زید گرفته است و فرمود: بر پیامبر شما (ص) وحی نازل می‌شود، آن‌گاه می‌پندارید که او اذان را از عبدالله بن زید فرا گرفته است؟(۱)

۱- وسائل الشیعه، ج۴، ص۶۱۲، باب اول از ابواب اذان و اقامه، حدیث ۳.

ص:۲۶۳

در نقـل این نکته از ائمه اهل بیت (ع) ، شـیعه تنها نیست. حاکم و دیگران هم همان نقل را از ایشان دارنـد. اینك چنـد نمونه هم از طریق اهل سنت:

۴. حاکم از سـفیان اللیل نقل کرده است که چون قضایای حسن بن علی (ع) پیش آمد، در مدینه خدمت او رسـیدیم. سـخن از اذان به میان آمد. بعضی از ما گفتند: آغاز اذان در پی خوابی بود که عبدالله بن زید دید. حسن بن علی (ع) فرمود: جایگاه اذان والاتر از این است. جبرئیل در آسمان جملات اذان را دوبار دوبار گفت و آن را به پیامبر خدا (ص) یاد داد و اقامه را یك‌بار یك‌بار گفت و آن را به پیامبر خدا (ص) آموخت.(۱)

۵. هارون بن سـعید از شـهید زید بن علی بن حسـین (ع) از پدرانش از علی (ع) روایت کرده که به رسول خدا (ص) در شب معراج اذان آموخته شد و نماز بر او واجب گشت. (۲)

۶. ابی‌العلاء نقل کرده که به محمـد حنفیه گفتم: ما چنین حـدیث می‌کنیم که آغاز اذان از خوابی بود که یکی از انصار دید. محمد حنفیه به شـدت ناراحت شـد و گفت: درباره چیزی که اصل در شـرایع اسـلام و نشانه‌های دینتان است چنین می‌پندارید؟ خوابی که احتمال صدق و کذب دارد و چه بسا از خواب‌های آشـفته باشد. گوید: گفتم: این سـخن میان مردم مشهور است. گفت: به خدا که این باطل است.(۳)

۱- مستدرك حاکم، ج۳، ص ۱۷۱ کتاب معرفهٔ الصحابه.

۲- کنز العمال، ج۶، ص۲۷۷، شماره ۳۹۸.

۳- سیره حلبی، ج۲، ص۲۹۷.

ص:۲۶۴

۷. حلبی گوید: احادیثی وارد شده که اذان در مکه و پیش از هجرت تشریع شد. از جمله حدیثی است که طبرانی از ابن عمر نقل کرده. . . و حدیث ۸ را نقل کرده است.(۱)

این تاریخ و تشریع اذان است که شیعه آن را از سرچشمه‌ای زلال، از مردمی گرفته است که محرم سنت نبوی‌اند و هر کدام، صادقی از صادق دیگر نقل کرده‌اند تا به پیامبر (ص) برسد. این اعتقاد شیعه است. اما دیگران می‌پندارند که عبدالله بن زید در خواب دیده که کسی به او اذان آموخت و خوابش را بر پیامبر (ص) عرضه کرد، رسول خدا (ص) هم پذیرفت.

دوم: بخش‌های اذان و اقامه

اشاره

بخش‌های اذان طبق پنج مذهب از این قرار است:

«اَللّهُ اَکْبَر » چهار مرتبه، نزد شیعه و سایر مذاهب.

«اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاّ اللّه » دو مرتبه، نزد شیعه و مذاهب دیگر.

«اَشْهَدُ اَنَّ مُحمَّداً رَسوُلُ اللّه» دو مرتبه، نزد شیعه و مذاهب دیگر.

«حَی عَلی الصَّلاهِ» دو مرتبه، نزد شیعه و مذاهب دیگر.

«حَی عَلی الفَلاحِ» دو مرتبه، نزد شیعه و مذاهب دیگر.

«حَی عَلی خَیْرِالْعَمَلِ» دو مرتبه، فقط نزد شیعه.

«اَللّهُ اَکْبَر» دو مرتبه، نزد شیعه و مذاهب دیگر.

«لا اِلهَ اِلاّ اللّه» دو مرتبه، نزد شیعه و یک مرتبه نزد مذاهب چهارگانه.

۱- همان، ص۲۹۶، باب آغاز اذان.

ص:۲۶۵

بخش‌های اقامه

«اَللّهُ اَکْبر» دو مرتبه نزد شیعه امامیه و حنفیه و چهار مرتبه نزد سایر مذاهب.

«اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللّه» دو مرتبه نزد شیعه و حنفیه، یک بار نزد شافعیه و مالکیه و حنبلیه.

«اَشْهَدُ اَنَّ مُحمَّداً رَسوُلُ اللّه» دو مرتبه نزد شیعه و حنفیه، یک بار نزد شافعیه و مالکیه و حنبلیه.

«حَی عَلی الصَّلاهِٔ» دو مرتبه نزد شیعه و حنفیه، یک بار نزد شافعیه و مالکیه و حنبلیه.

«حَی عَلی الفَلاحِ» دو مرتبه نزد شیعه و حنفیه، یک بار نزد شافعیه و مالکیه و حنبلیه.

«حَی عَلی خَیْرِالْعَمَلِ» دو مرتبه فقط نزد شیعه.

«قَد قامَتِ الصَّلاهِٔ» دو مرتبه نزد شیعه و مذاهب دیگر مگر مالکیه که به یک بار معتقدند.

«اَللّهُ اَکْبر» دو مرتبه نزد شیعه و مذاهب دیگر.

«لا اِلهَ اِلاّ اللّه» ی ک مرتبه نزد شیعه و مذاهب دیگر.

بررسی دلایل هر مذهب در جای خود است، هدف توجه دادن خواننده به آرای مذاهب در تعداد جملات بود.

سوم: جزء بودنِ «حَی عَلی خَیرِالْعَمَلِ» در اذان

اتفاق شیعه به پیروی از روایات ائمه خود، این است که

«حَی عَلی خَیْرِالْعَمَلِ» جزء اذان است و بلال هم در اذان صبح آن را می گفت، گروه

ص:۲۶۶

زیادی از صحابه هم در اذان آن را می گفتند.

سید مرتضی گوید: اهل سنت روایت کرده‌اند که

«حی علی خیرالعمل» در برخی از ایام دوران پیامبر (ص) گفته می‌شـد و ادعا شـده که این، نسـخ شده است. کسـی که ادعای نسـخ دارد باید دلیل بیاورد و دلیلی ندارد.(۱)

چـون خلافـت به عمر بن خطاب رسـید دسـتور داد این جمله را از اذان حـذف کننـد، محققـان اهـل سـنت هم این را قبـول دارنـد، سعدالدین تفتازانی در حاشیه بر شـرح عضدی گفته است: عمر بن خطاب خطبه خواند و گفت: ای مردم! سه چیز در روزگار پیامبر خدا (ص) بود که من از آن‌ها نهی می کنم و بر آن‌ها کیفر می‌دهم: یکی متعه زنان، دیگری متعه حج و سومی

«حی علی خیر العمل» .(۲)

اما این که چرا آن را از اذان حذف کرد؟ حضرت باقر (ع) فرمود:

اذان با

«حی علی خیر العمل» در زمان پیامبر خـدا (ص) بود و در زمان ابوبکر و اوائل خلافت عمر هم به آن فرمان داده می‌شد، سـپس عمر دستور داد آن را از اذان و اقامه حذف کنند. علت را پرسیدند، گفت: وقتی مردم بشنوند که نماز بهترین کار است، از رفتن به جهاد سستی می کنند.(۳)

۱- الانتصار، ص۱۳۷، باب وجوب قول: «حی علی خیر العمل» در نماز.

۲- شرح تجرید قوشجی، ص۴۸۴؛ کنز العرفان، ج۲، ص۱۵۸؛ الصراط المستقیم، ج۳، ص۲۷۱؛ المسترشد، محب طبری، ص۵۱۶.

۳- دعائم الاسلام، ج۱، ص۱۴۲؛ بحارالانوار، ج۸۱، ص۱۵۶.

ص:۲۶۷

این تصوّر که این جمله موجب سستی از رفتن به جهاد می‌شود نادرست است، چون پیامبر اکرم (ص) در بیست و هفت غزوه شرکت کرد و نزدیک به ۵۵ سریه و گروه رزمی اعزام کرد در حالی که اذان گفتن با این جمله در عصر او سبب سستی در جهاد و تخلف از جنگ نشد.

چهارم: تثویب (الصّلاة خیرٌ من النّوم) در اذان صبح

تثویب (از ریشه ثابَ یثوبُ) به معنای رجوع به امر برای شتاب به نماز است. مؤذن وقتی می گوید: «
حی علی الصّلاة» ، مردم را به نماز فرا می‌خواند. وقتی می گوید:
«الصّلاة خیرٌ من النوم» ؛ (نماز بهتر از خواب است) دوباره سخنی گفته که معنایش شتاب به سوی نماز است.
مقصود در این‌جا آن است که روشن شود گفتن
«الصلاة خیر من النوم» در اثنای اذان صبح از سوی مؤذّن آیا مشروع است، یا بدعتی است که پس از پیامبر (ص) به وجود آمده، چون بعضی از مردم آن را در اذان پسندیده‌اند، چه تثویب همین باشد، یا مطلق دعوت به نماز، هرچند پس از اتمام اذان، با این لفظ یا لفظ دیگر. روایات این بحث متعارض است و نمی‌توان همه را به یک معنی برگرداند. اینک انواع این روایات:

۱. آنچه دلالت می کند که عبدالله بن زید آن را در خواب دید و از آغاز، بخشی از اذان بوده است. گفتیم که تشریع الهی والاتر از آن است که از خواب یک صحابی ریشه بگیرد.

۲. آنچه دلالت می کند بلال آن را افزوده و پیامبر (ص) هم پذیرفته

ص:۲۶۸

که بلال آن را جزء اذان قرار دهد.(۱)

۳. آنچه دلالت می‌کند عمر بن خطاب به مؤذن دستور داد آن را در ندای صبح قرار دهد، امام مالک روایت کرده که مؤذن نزد عمر بن خطاب رفت تا او را برای نماز صبح خبر کند، دید خوابیده است. گفت:

«الصلاهٔ خیرٌ من النوم» ؛ (نماز بهتر از خواب است) عمر هم دستور داد آن را در ندای صبح برای نماز قرار دهد.(۲)

۴. آنچه دلالت می‌کند پیامبر خدا (ص) آن را به ابومحذوره آموخت.(۳)

۵. آنچه بیان می‌کند که بلال در اذان صبح می‌گفت:

«حی علی خیر العمل» . پیامبرخدا (ص) دستور داد به جای آن بگوید:

«الصلاهٔ خیرٌ من النوم» .(۴)

با این تعارض آشکار نمی‌توان به این روایات تکیه کرد و چون امر آن دایر است بین سنت و بدعت، باید ترک کرد، چون بر ترک آن عقاب نیست، ولی اگر بدعت باشد عقاب دارد.

سخن بزرگان درباره «الصلاهٔ خیر من النوم»

بعضی از صحابه و تابعین آن را بدعت می‌دانند و معتقدند پیامبر اکرم (ص) به آن دستور نداده بلکه پس از آن حضرت پدید آمده است.

۱- سنن دارمی، ج ۱، ص ۲۷۰.

۲- الموطّأ، ص۷۸، شماره ۸.

۳- سنن بیهقی، ج ۱، ص ۴۲۱ - ۴۲۲.

۴- کنز العمال، ج۸، ص۳۴۵، شماره ۲۳۱۸۸.

ص:۲۶۹

برخی از سخنانشان چنین است:

۱. عمرو بن حفص گوید: سعدِ مؤذن اولین کسی بود که در زمان عمر گفت:

«الصلاهٔ خیرٌ من النوم.» عمر گفت: بدعت است، سپس آن را ترک کرد، بلال هم برای عمر اذان نگفته است.

۲. مردی از طاووس پرسید: از کی گفته شد

«الصلاهٔ خیر من النوم» ؟ گفت: در زمان پیامبر خدا (ص) گفته نشده بود، ولی بلال پس از وفات پیامبر و در زمان ابوبکر شنید که مردی غیرمؤذن آن را می‌گوید از او فرا گرفت و با آن اذان می‌گفت، پس از مدتی ابوبکر درگذشت و عمر گفت: کاش بلال را از آنچه پدیدآورده نهی می‌کردیم و گویا فراموش کرد و مردم با آن اذان گفتند تا به امروز.(۱)

۳. مجاهد نقل می‌کند: با پسر عمر بودم که شنید مردی در مسجد می‌گوید:

«الصلاهٔ خیر من النوم.» گفت: ما را از پیش این بدعتگزار بیرون ببر.(۲)

۴. از ابوحنیفه روایت شده، از حماد، از ابراهیم، گوید از او درباره الصلاهٔ خیر من النوم پرسیدم، گفت: از چیزهایی است که پدید آورده‌اند و خوب است و گفته که وقتی مؤذن از اذان فارغ می‌شود آن را دو بار بگوید. امام شیبانی هم آن را از ابوحنیفه روایت کرده و گفته که این نظر ابوحنیفه است و به آن عمل می‌کنیم.(۳)

۱- کنز العمال، ج۸، ص۳۷۵، شماره ۲۳۲۵۱ و ۲۳۲۵۲؛ نیز مصنف عبدالرزاق، ج۱، ص۴۷۴، شماره ۱۸۲۷، ۱۸۲۸، ۱۸۲۹.

۲- المصنف، ج۱، ص۴۷۵، شماره ۱۸۳۲؛ کنز العمال، ج۸، ص۳۷۵، شماره ۲۳۲۵۰.

۳- جامع المسانید، ج۱، ص۲۹۶.

ص:۲۷۰

۵. شوکانی به نقل از «البحر الزخّار» گوید: عمر آن را پدید آورد و پسرش گفت: این بدعت است. علی (ع) هم وقتی آن را شنید، فرمود: چیزی را که از اذان نیست به آن نیفزایید. سپس گفته است: اگر بود، علی و پسر عمر و طاووس آن را نفی نمی‌کردند، پذیرفتیم و به آن مأمور شدیم و در حالی به آن عمل می‌کردیم نه همیشه، این راه جمع بین روایات است.(۱)

۶. از ائمه اهل بیت (ع) فراوان نقل شده که آن را بدعت دانسته‌اند. شیخ طوسی نقل می‌کند: از امام صادق (ع) درباره گفتن «الصلاة خیر من النوم» بین اذان و اقامه پرسیدم، فرمود: ما آن را نمی‌شناسیم!(۲)

آنچه از بررسی روایات در مورد اذان روشن می‌شود این است که دو خانواده آنچه را از جدّشان عبدالله بن زید و ابومحذوره روایت شده، مورد بهره‌برداری قرار داده و آنچه را به جدّشان نسبت داده شده، پخش کرده‌اند، چون فضیلتی برای خاندان بود و اگر این نکته نبود، این دو مسأله (تشریع اذان با خواب و گفتن «الصلاة خیر من النوم» در اذان صبح) به این گستردگی پخش نمی‌شد.

خلاصه درس

اذان در لغت به معنای اعلام است و در دین به معنای اعلام وقت نماز با الفاظ خاص. اذان در سال دوم هجری در مدینه تشریع شد، شیعه با اهل سنت در چند موضوع در مسأله اذان و اقامه اختلاف دارد:

۱- نیل الأوطار، ج۲، ص۳۸.

۲- وسائل الشیعه، ج۴، ص۶۵۰، باب ۲۲ از ابواب اذان و اقامه، حدیث ۱ و احادیث دیگر.

ص:۲۷۱

۱. چگونگی تشریع اذان؛

۲. تعداد بخش‌های اذان و اقامه؛

۳. جزء بودن

«حی علی خیر العمل» در اذان؛

۴. حکم تثویب (گفتنِ

الصلاهٔ خیرٌ من النوم) در اذان.

خود آزمایی

۱. اذان را از منظر لغوی و دینی تعریف کنید.

۲. موارد اختلاف شیعه و سنی را در خصوص نحوه اذان و اقامه بیان نموده و هر یک را شرح دهید.

ص:۲۷۲

درس بیست و دوم: دست روی دست گذاشتن (تکتّف) بدعت است یا سنّت؟ و جزء بودن بسم الله و آشکار گفتن آن

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

-بدعت بودن دست روی دست گذاشتن در نماز را با بیان نمودن احادیثی تشریح کنیم.

-مرز میان اسلام و شرک را توضیح دهیم.

در این درس بـا بیـان دو حـدیث و شـرح روایاتی از ائمه اهل بیت (ع) بـدعت بودن تکتُّف یا دست روی دست گذاشـتن در نماز را تشریح خواهیم کرد سپس به مبحث جزء بودن بسم الله و آشکار گفتن آن خواهیم پرداخت.

دست روی دست گذاشتن (تکتّف) بدعت است یا سنّت؟

اشاره

گرفتن دست چپ با دست راست، چیزی است که استحباب آن میان فقهای اهل سنت مشهور است.

اما مشهور از شیعه امامیه آن است که حرام است و نماز را باطل

ص:۲۷۳

می کند و گروه اندکی از جمله حلبی در کافی گفته‌اند که مکروه است.(۱)

بـا آن‌که غیر از مالکیه، مـذاهب دیگر خیلی تلاش کردهانـد، ولی هیـچ دلیلی قانع کننـده بر جواز آن در نماز ندارنـد، تا چه رسـد به این‌که مستحب باشد. بلکه می‌توان گفت دلیل بر خلاف آنان است و روایاتی که چگونگی نماز پیامبر (ص) را تبیین می کند چه از شیعه چه از اهـل سـنت، از این نکته خـالی است و ممکن نیست پیـامبر خـدا (ص) در طول زنـدگی یـا اغلب دوران عمر، انجـام این مستحب را ترک کرده باشد.

دست به روی دست گرفتن در نماز، بـدعتی است که پس از رحلت رسول خـدا (ص) پدیـد آمده است. در این مسأله به دو حدیث صحیح، یکی از طرق اهل سنت و دیگری از طرق شیعه تکیه می کنیم.

۱. حدیث ابوحمید ساعدی

ابوحمیـد ساعدی گفت: آیا شـما را از کیفیت نماز پیامبر آگاه کنم؟ گفتند: برای چه؟ تو که بیش از ما و پیش از ما از آن حضـرت تبعیت و همراهی نداشته‌ای؟ ! گفت: آری. گفتند: پس بیان کن. گفت:

وقتی رسول خـدا (ص) به نماز می‌ایسـتاد، دست‌ها را تا برابر دوش خود بالا می‌آورد، سـپس تکبیر می گفت تا همه اعضایش قرار و آرام می گرفـت، قرائت حمـد می کرد. تکـبیر می گفت و دسـتهـا را تـا برابر دوش‌هـا بالاـ می‌آورد، سـپس به رکـوع می‌رفت، کف دست‌ها را بر زانوها می گذاشت و سرش را متعادل نگه می‌داشت، سر بلند می کرد و می گفت:

«سَمِعَ الله لِمَن حَمِده» ، دست‌ها را تا محاذی دوش‌ها بالا می‌آورد و کاملاً

۱- جواهر الکلام، ج۱۱، ص۱۵ – ۱۶.

ص:۲۷۴

می‌ایستاد. الله اکبر می‌گفت و به سجود می‌رفت، دست‌ها را از پهلوهایش فاصله می‌داد، سر از سجده بلند می‌کرد، متمایل به روی پای چپ می‌نشست و هنگام سجود انگشتان پاها را از هم باز می‌کرد، دوباره به سجده می‌رفت و از سجده بر می‌خاست و الله اکبر می‌گفت، باز هم متمایل به روی پای چپ قرار می‌گرفت، رکعت دیگر هم همین گونه عمل می‌کرد. پس از دو رکعت، تکبیر می‌گفت و دست‌ها را تا برابر دوش‌ها بالا می‌آورد مثل آن‌گونه که در آغاز نماز داشت، بقیه نماز را نیز همین گونه انجام می‌داد، در سجده آخر که سلام در آن است، پای چپ را عقب می‌کشید و خمیده به روی پای چپ می‌نشست.

همه گفتند: راست می‌گوید، پیامبر خدا (ص) این‌گونه نماز می‌خواند.(۱)

اما آنچه شیعه روایت کرده است:

۲. حدیث حمّاد بن عیسی

حماد بن عیسی از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود:

«چه زشت است که شصت یا هفتاد سال از عمر کسی بگذرد و یک نماز کامل با همه حدودش نخواند» .

حماد گوید: پیش خودم احساس حقارت کردم، گفتم: فدایت شوم پس نماز را به من بیاموز. امام صادق (ع) رو به قبله ایستاد، دست‌هایش را روی ران‌هایش آویخت، انگشتانش را به هم جسبانده و

۱- سنن بیهقی، ج۲، ص۷۲، ۷۳، ۱۰۱، ۱۰۲؛ سنن ابی‌داود، ج۱، ص۱۹۴؛ سنن ترمذی، ج۲، ص۹۸؛ مسند احمد، ج۵، ص۴۲۴.

ص:۲۷۵

قدم‌هایش را به اندازه سه انگشت باز از هم باز کرده و همه انگشتان پایش رو به قبله بود، با خشوع و فروتنی ایستاد و الله اکبر گفت، حمد را با ترتیل خواند، قل هو الله احد خواند، ایستاده به اندازه یک نفس صبر کرد، ایستاده الله اکبر گفت و به رکوع رفت، پنجه دست را روی زانوها نهاد، زانوها را به طرف عقب فشار داد، تا آن‌که پشتش صاف شد به نحوی که اگر قطره آب یا روغنی می‌ریختی به خاطر صافی پشت نمی‌ریخت. گردنش را کشیده داشت، چشمانش را بست و سه بار با ترتیل سبحان الله گفت و پس از گفتنِ

«سبحان ربی العظیم وبحمده» ایستاد، چون آرام گرفت،

«سمع الله لمن حمده» گفت و پس از گفتنِ الله اکبر در حال ایستاده و بالا ـ بردن دست‌ها تا کنار صورت، به سجده رفت. پیش از زانوها دستانش را روی زمین نهاد و سه بار گفت:

«سبحان ربی الأعلی وبحمده» و جایی از بدن را بر جای دیگر قرار نداد، سجده‌اش بر هشت موضع بود: پیشانی، دو کف دست، دو سر زانو، دو انگشت ابهام پاها و بینی. هفت عضو واجب است و نهادن بینی بر زمین سنت است و نوعی خاکساری است. سپس سر از سجده برداشت و کاملاً نشست و الله اکبر گفت.

سپس متمایل به طرف چپ نشست، روی پای راست را بر کف پای چپ نهاد و گفت:

«استغفرُ الله ربی واتوب الیه» ، سپس در حال نشسته تکبیر گفت و به سجده دوم رفت و مثل سجده اول ذکر گفت و در رکوع و سجود از هیچ عضوی از بدنش کمک نگرفت و در سجده دست‌ها را از بدن فاصله داده بود و ساعدش را بر زمین نگذاشت. دو رکعت این گونه خواند. سپس فرمود:

ص:۲۷۶

«ای حمّاد، این‌گونه نماز بخوان و به این طرف و آن طرف نگاه نکن، با دست‌ها و انگشتانت بازی نکن، به طرف چپ و راست یا جلو آب دهان نینداز» .(۱)

هر دو روایت در صدد بیان کیفیت نماز واجب بر مردم است و هیچ اشاره‌ای در آن‌ها به دست روی دست گذاشتن با همه انواعش نشده است. اگر سنت بود، امام در بیان خویش آن را ترک نمی‌کرد. پس دست روی دست نهادن بدعت است، زیرا وارد ساختن چیزی در شریعت است که از آن نیست.

به نقل مسلم از عایشه، پیامبر خدا (ص) نماز را با تکبیر و قرائت سوره حمد آغاز می‌کرد و چون رکوع می‌رفت، سرش را نه بیرون می‌آورد و نه تو می‌کشید، بلکه میان این دو حالت بود و چون از رکوع بر می‌خاست، قبل از سجده کاملاً ـ می‌ایستاد و چون از سجده بر می‌خاست، قبل از سجده دوم کاملاً می‌نشست و در هر دو رکعت تحیت می‌گفت، پای چپ را می‌گسترد و پای راست را بر آن می‌نهاد و از نشستن روی دو پاشنه پا و این‌که کسی ساعدهایش را مثل درندگان بر زمین بگسترد نهی می‌کرد و نمازش را با سلام به پایان می‌برد.(۲)

اگر دست روی دست گذاشتن سنت مؤکّد یا مستحب بود حتماً پیامبر (ص) آن را می‌گفت، چون استحباب آن در نظر معتقدانش کمتر از گذاشتن پای راست روی پای چپ نیست. این روایات تبیین کننده

۱- وسائل الشیعه، ج۴، باب اول از افعال نماز، حدیث ۱، نیز باب ۱۷، حدیث ۱ و ۲.

۲- بلوغ المرام ۹۹، شماره ۸ / ۲۵۷.

ص:۲۷۷

کیفیت نماز، بهترین دلیل است که دست روی دست نهادن سنت مؤکّد نیست.

۳. روایت قاضی ابوحنیفه

قاضی ابوحنیفه نعمان تمیمی از امام صادق (ع) نقل می‌کند:

«هرگاه در نماز ایستاده بودی، دست راست را روی دست چپ یا دست چپ را روی دست راست نگذار، این شیوه اهل کتاب است، بلکه دست‌ها را آزاد و رها کن، که این سزاوارتر است که تو را از فکر نماز باز ندارد.» (۱)

روایات ائمه اهل بیت (ع)

روایات بسیاری از ائمه اهل بیت نقل شده که آویختن دست واجب است و دست روی دست گذاشتن (تکفیر) بدعت است. به چند حدیث اکتفا می‌کنیم.

۱. محمد بن مسلم از امام باقر (ع) یا امام صادق (ع) نقل می‌کند که پرسیدم: کسی در نماز، دست راست را روی دست چپ می‌گذارد. فرمود: «این تکفیر است، انجام نشود.»(۲)

۲. زراره از امام باقر (ع) روایت کرده که فرمود:

«در نمازت اقبال داشته باش، دست روی دست نگذار، که این کارِ مجوس بوده است.»(۳)

۱- دعائم الاسلام، ج۱، ص۱۶۱، شماره ۴۷۲ چاپ قاهره .

۲- وسائل الشیعه، ج۴، باب ۱۵ از ابواب قواطع الصلاهٔ، حدیث ۱.

۳- وسائل الشیعه، ج۴، باب ۱۵ از ابواب قواطع الصلاهٔ، حدیث ۲

ص:۲۷۸

۳. صدوق با سند خود از علی (ع) نقل می کند که فرمود:

«مسلمان در نمازش در برابر خدای متعال دست‌هایش را روی هم نگذارد و شبیه اهل کفر یعنی مجوس نشود.»(۱)

شیعه چه گناهی کرده اگر اجتهاد و بررسی کتاب و سنت، آنان را به این نتیجه رسانده که دست روی دست گذاشتن در نماز، امری است که پس از پیامبر اکرم (ص) به وجود آمده و مردم در روزگار خلفا به آن امر می‌شدند؟ پس هر که به واجب یا مستحب بودن آن معتقد باشد در دین بدعت نهاده است. آیا پاداش کسی که در دین اجتهاد کند، آن است که به تعصب مذهبی یا اختلاف افکنی متهم شود؟

جزء بودن بسم الله و آشکار گفتن آن

اشاره

«بسمله» در لغت به معنای گفتنِ «بسم الله الرحمن الرحیم» است.

گفتن «بسم الله» نشان مسلمانان است و هیچ چیز را آغاز نمی‌کنند مگر پس از گفتن بسم الله الرحمن الرحیم، که آیه توحید و سبب طرد مشرکان است.

شعار مشرکان در عصر جاهلیت، «باسمک اللهم» بود و سخن خود را با آن آغاز می کردند. در صلح حدیبیه که کار به نوشتن قرارداد صلح بین دو طرف انجامید، پیامبر خدا (ص) به امیرالمؤمنین (ع) دستور داد بنویسد: بسم الله الرحمن الرحیم. حضرت طبق دستور پیامبر (ص) نوشت. سهیل نماینده قریش گفت: این را نمی‌شناسم، بنویس: باسمک اللهم. (۲)پس

۱- همان، حدیث ۷.

۲- سیره ابن هشام، ج۲، ص۳۱۷.

ص:۲۷۹

بسمله، مرز میان اسلام و شرک و وجه تمایز مؤمن و کافر است و مسلمان در هیچ جا از آن جدا نمی‌شود.

۱. بسم الله، جزء فاتحه

بسمله جزئی از سوره فاتحه است. چند نکته بر آن دلالت می کند:

اول: شافعی با سند خود روایت کرده که معاویه به مدینه آمد و در آن‌جا نماز خواند و بسم الله نخواند و هنگام رفتن به رکوع و سجود هم تکبیر نگفت. چون سلام نماز را گفت، مهاجران و انصار ندا دادند: ای معاویه، از نماز دزدیدی، بسم الله کو؟ تکبیر هنگام رکوع و سجود کو؟ سپس نماز را همراه بسم الله و تکبیر دوباره خواند.

شافعی گوید: معاویه حاکمی نیرومند و با شوکت بود و اگر آشکار گفتن بسم الله نزد همه مهاجران و انصار امری ثابت نبود، نمی‌توانستند به سبب نگفتن بسم الله به او اعتراض کنند.(۱)

دوم: حاکم از ام‌سلمه روایت کرده که پیامبر خدا (ص) در نماز، بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ خواند و آن را یک آیه حساب کرد، اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ را آیه دوم، اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ را سوم، مٰالِكِ يَوْمِ اَلدِّينِ را چهارم، و همچنین إِيّٰاكَ نَعْبُدُ وَ إِيّٰاكَ نَسْتَعِينُ را آیه پنجم و انگشتانش را جمع کرد.(۲)

سوم: حاکم از نعیم مجمر نقل کرده است: پشت سر ابوهریره بودم، بسم الله را با سوره حمد خواند تا رسید به ولا الضالین، گفت: آمین، مردم

۱- مسند شافعی، ص۱۳؛ تفسیر فخر رازی، ج۱، ص۲۰۴؛ مستدرک حاکم، ج۱، ص۲۳۳.

۲- المستدرک، حاکم، ج۱، ص۲۳۲.

ص:۲۸۰

هم گفتند: آمین و هر گاه سجده می‌کرد تکبیر می‌گفت و چون سلام می‌داد، می‌گفت: به خدایی که جانم در دست اوست من در نماز، شبیه‌ترین شما به پیامبر خدایم. حاکم گوید: این حدیث صحیح است و ذهبی در تلخیص خود آن را پذیرفته است.(۱)

چهارم: حاکم از ابن جریج از پدرش از سعید بن جبیر از ابن عباس در مورد آیه وَ لَقَدْ آتَیْنٰاکَ سَبْعاً مِنَ اَلْمَثٰانِی (۲)نقل کرده که مقصود، سوره فاتحهٔ الکتاب است، بسم‌الله الرحمن الرحیم. . . و سوره را خواند. ابن جریج گوید: به پدرم گفتم: آیا سعید از ابن عباس خبر داده که وی گفته است، بسم الله الرحمن الرحیم. . . گفت: آری. حاکم این حدیث را صحیح می‌داند، هر چند بخاری و مسلم آن را نقل نکرده‌اند و تمام این باب در کتاب الصلاهٔ است.(۳)

پنجم: ثعلبی با سند خود از ابوهریره نقل کرده است که: همراه پیامبر (ص) در مسجد بودم، مردی وارد شد که نماز بخواند. نماز را شروع کرد، پس از گفتنِ (

اعوذ بالله. . .) سوره‌حمد را از اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ. . . خواند. پیامبر (ص) شنید و فرمود: ای مرد نماز را بر خویشتن بریدی؟ مگر نمی‌دانی بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ از سوره حمد است؟ هرکس آن را ترک کند آیه‌ای را ترک کرده و هرکس آیه‌ای را ترک کند

۱- همان.

۲- الحجر: ۸۷.

۳- المستدرک، حاکم: ج۱، ص۵۵۱ تفسیر سوره فاتحه.

ص:۲۸۱

نمازش را تباه کرده است.(۱)

ششم: دار قطنی و بیهقی از ابوهریره روایت کرده‌اند که پیامبر (ص) هرگاه در نماز جماعت قرائت می‌کرد، با بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ آغاز می‌کرد. ابوهریره گوید: این آیه‌ای از کتاب خدا است، اگر خواستید سوره فاتحه را بخوانید که بسم الله آیه هفتم‌است.(۲)

۲. سبع المثانی همان سوره فاتحه است

روایات فراوانی از امام علی (ع) ، ابن مسعود و دیگران از صحابه و بسیاری از تابعین نقل شده که مقصود از «سبع المثانی» در قرآن (حجر، آیه ۸۷) سوره فاتحه است. این از یک‌سو، از سوی دیگر آیات سوره حمد جز با شمردن بسم الله به عنوان آیه‌ای از این سوره، هفت آیه نمی‌شود.

بخشی از روایات را برای نمونه و پرهیز از تفصیل می‌آوریم:

۱. طبری از عبد خیر از علی (ع) نقل می‌کند: سبع المثانی فاتحهٔ الکتاب است.(۳)

۲. طبری از ابن سیرین نقل می‌کند که از ابن مسعود درباره سبع المثانی پرسیدند، گفت: فاتحهٔ الکتاب است.(۴)

۳. طبری از ابی‌العالیه نقل می‌کند که مقصود سوره فاتحه است و از این جهت به آن مثانی گفته شده چون دو بار خوانده می‌شود، هرگاه

۱- الدرّ المنثور، ج۱، ص۲۱.

۲- السنن الکبری، ج۲، ص۴۷؛ سنن دارقطنی، ج۱، ص۳۰۵.

۳- تفسیر طبری، ج۱۴، ص۳۷.

۴- همان.

ص:۲۸۲

قرآن خوانـده شود آن هم خوانـده می‌شود. به او گفتند: ضـحّاک بن مزاحم می گوید: مقصود هفت سوره طولانی است. گفت: این سوره سبع المثانی وقتی نازل شد که هیچ کدام از آن سوره‌های طولانی نازل نشده بود.

۴. طبری از عبدالله بن عبید بن عمیر نقل می کند که مقصود از آن سوره فاتحه است.

۵. طبری از ابن جریـج از ابن ملیکه نقل می کنـد که گفته مقصود از آن فاتحهٔ الکتاب است و سوره فاتحه برای پیامبر شـما یاد شده، نه برای پیامبری پیش از او.

۶. طبری از ابوهریره از پیامبر خدا (ص) نقل کرده که فرمود: این همان امّالکتاب و فاتحهٔ الکتاب است و سبع المثانی است.(۱)

اما آنچه سبع المثانی را به سوره فاتحه تفسیر می کند و بسم الله را اولین آیه آن می‌داند:

۷. طبری از سعید بن جبیر درباره این آیه نقل کرده که گفت: مقصود سوره فاتحه است. پس آن را با شش آیه خواند. سپس گفت: بسم الله آیه هفتم است. سـعید گویـد: ابن عباس هم بر من همان گونه خواند که بر تو خوانده است، سـپس گفته: آیه هفتم بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ است. (۲)

۸. دار قطنی و بیهقی از ابوهریره نقـل کرده‌انـد: پیـامبر خـدا (ص) هر گـاه در نمـاز جمـاعت قرائت می کرد، با بسم الله آغاز می کرد، ابوهریره

۱- تفسیر طبری، ج۱۴، ص۴۱.

۲- همان، ص۳۸.

ص:۲۸۳

گفت: آیه‌ای از قرآن است، اگر خواستید سوره فاتحه بخوانید، بسم الله آیه هفتم است.(۱)

۹. دار قطنی و بیهقی در سنن با سند صحیح از عبد خیر نقل کرده‌اند: از علی (ع) درباره سبع المثانی پرسیدند. فرمود: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ اَلْعٰالَمِینَ. . . گفتند: این شش آیه است، فرمود: بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ هم یک آیه است.(۲)

۳. لزوم بلند گفتن بسم الله

بحث گذشته ثابت کرد که بسم الله جزء سوره فاتحه و از متن آن است و سوره جز با قرائت آن تمام نیست، اما حکم بلند گفتن آن مثل سایر بخش‌های این سوره است. اگر نماز از نمازهای جهری باشد، باید آن را بلند گفت، مگر آن‌که دلیل خاصّی بر آهسته گفتن آن باشد، افزون بر این‌که روایات فراوانی لزوم بلند گفتن آن را می‌رساند.

از جمله این روایات این‌هاست:

۱. حاکم از ابوهریره نقل می‌کند: رسول خدا (ص) بسم الله را بلند می‌گفت.(۳)

۲. حاکم از محمد بن ابی‌السری عسقلانی نقل می‌کند: من بی‌شمار پشت سر معتمر بن سلیمان نماز صبح و مغرب خوانده‌ام، او بسم الله قبل از سوره فاتحه و پس از آن را بلند می‌گفت و شنیدم که معتمر می‌گفت:

۱- السنن الکبری، ج۲، ص۴۷؛ سنن دارقطنی، ج۱، ص۳۰۵.

۲- همان، ص۴۵؛ همان، ص۳۱۱.

۳- مستدرک، ج۱، ص۲۳۲.

ص:۲۸۴

کوتاهی نمی‌کنم که به نماز پدرم اقتدا کنم، پدرم نیز گفته است: کوتاهی نمی‌کنم که به نماز انس بن مالک اقتدا کنم، انس هم می‌گفت: از اقتدا به نماز پیامبر خدا (ص) کوتاهی نمی‌کنم.(۱)

۳. حاکم از انس نقل کرده است: پشت سر پیامبر (ص) و ابوبکر و عمر و عثمان و علی (ع) نماز خوانده‌ام، همه بسم الله را بلند می‌گفتند.

سپس گفته است:

در این مورد احادیثی از عثمان، علی، طلحهٔ بن عبیدالله، جابر بن عبدالله، عبدالله بن عمر، حکم بن عمیر ثمالی، نعمان بن بشیر، سمرهٔ بن جندب، بریده اسلمی، عایشه نزد من وجود دارد که همه صحیح است و برای رعایت اختصار ذکر نکردم و تنها آنچه مناسب این باب است آوردم، در این باب نیز، کسانی را که از صحابه و تابعین و پیروانِ تابعین بسم‌الله را بلند می‌گفتند ذکر کردم.(۲)

۴. در تفسیر رازی است: بیهقی در سنن خود، بلند گفتن بسم الله را از عمر بن خطاب و ابن عباس و ابن عمر و ابن زبیر روایت کرده است. سپس فخر رازی گوید: اما علی بن ابی‌طالب به تواتر ثابت شده که بسم الله را بلند می‌گفت و کسی که در دین خود به علی بن ابی‌طالب اقتدا کند هدایت یافته است.

۵. دار قطنی از علی بن ابی‌طالب نقل می‌کند: پیامبر خدا (ص) بسم الله را در هر دو سوره بلند می‌گفت. (۳)

۱- همان.

۲- همان.

۳- سنن دارقطنی، ج۱، ص ۳۰۲.

ص:۲۸۵

۶. بیهقی از زهری نقل می‌کند: از سنت نماز آن است که بسم الله را بخوانی و اولین کسی که بسم الله را در مدینه آهسته گفت، سعید بن عاص بود که مردی خجالتی بود.(۱)

۷. دار قطنی از ابوهریره نقل می‌کند: رسول خدا (ص) فرمود: جبرئیل نماز را به من آموخت، ایستاد و برای ما تکبیر گفت، سپس بسم الله را در هر رکعت با صدای بلند گفت.(۲)

۸. دار قطنی از حکم بن عمیر که بدری بود نقل می‌کند: پشت سر پیامبر (ص) نماز خواندم، او در نماز بسم الله را بلند می‌گفت، نیز در نماز شب، نماز صبح و نماز جمعه.(۳)

فخر رازی برای لزوم بلند گفتن بسم الله در نمازهای جهری به همان نکته‌ای استدلال کرده که در آغاز بحث اشاره کردیم، که حکم جزء سوره مثل حکم همه سوره است و تبعیض میان کلّ و جزء صحیح نیست، مگر دلیل قطعی باشد(۴).

۴-ائمه اهل بیت (ع) و جهر به بسم الله

روایات أئمه اهل بیت در مورد بلند گفتن بسم الله فراوان است، سیره امام علی (ع) و امامان پس از او چنین بود. چند نمونه را می‌آوریم:

۹. ابوالفتوح رازی در تفسیرش از امام رضا (ع) ، از پدرش، از امام

۱- الدّرالمنثور، ج۱، ص ۲۱.

۲- سنن دارقطنی، ج۱، ص۳۰۵؛ الدرّ المنثور، ج۱، ص ۲۰، ۲۱.

۳- سنن دارقطنی، ج ۱، ص۳۰۸؛ الدرّالمنثور، ج ۱، ص۲۲، ۲۳.

۴- تفسیر کبیر، ج۱، ص۲۰۴.

ص:۲۸۶

صادق (ع) نقل می کند: آل محمد (ص) در بلند گفتن بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ اجتماع دارند.(۱)

۱۰. صدوق با سند خود از اعمش، از امام صادق (ع) نقل کرده که فرمود: بلند گفتن بسم الله در نماز، واجب است.(۲)

۱۱. از امام رضا (ع) روایت است که در همه نمازهای روز و شب خود، بسم الله را بلند می گفت.(۳)

۱۲. کلینی از صفوان جمّال نقل کرده است: روزهایی پشت سر امام صادق (ع) نماز خواندم، در نمازهایی که جهری نبود، بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ را در هر دو سوره بلند می گفت.(۴)

آنچه ذکر کردیم کافی است برای کسی که جویای حقیقت باشد!

خلاصه درس

گرفتن دست چپ با دست راست، چیزی است که استحباب آن میان فقهای اهل سنت مشهور است.

اما مشهور از شیعه امامیه آن است که حرام است و نماز را باطل می کند و گروه اندکی از جمله:

حلبی در کافی گفته‌اند که مکروه است. دست به روی دست گرفتن در نماز، بدعتی است که پس از رحلت رسول خدا (ص) پدید آمده است. در این مسأله دو حدیث صحیح، یکی از طرق اهل سنت و دیگری

۱- روض الجنان، ج ۱، ص ۵۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۱۸۹، شماره ۴۴۵۶.

۲- خصال، ج ۲، ص ۶۰۴، ابواب صد به بالا، شماره ۹.

۳- عیون اخبار الرضا، ص ۱۸۱، باب ۴۴، شماره ۵.

۴- کافی، ج ۳، ص ۳۱۵، حدیث ۲۰.

ص:۲۸۷

از طرق شیعه وجود دارند که عبارتند از:

الف. حدیث ابوحمید ساعدی؛

ب. حدیث حمّاد بن عیسی.

«بسمله» در لغت به معنای گفتنِ «بسم الله الرحمن الرحیم» است.

گفتن «بسم الله» نشان مسلمانان است و هیچ چیز را آغاز نمی‌کنند مگر پس از گفتن بسم الله الرحمن الرحیم، که آیه توحید و سبب طرد مشرکان است. پس بسمله، مرز میان اسلام و شرک و وجه تمایز مؤمن و کافر است و مسلمان در هیچ جا از آن جدا نمی‌شود.

بسم الله جزء سوره فاتحه و از متن آن است و سوره جز با قرائت آن تمام نیست، اما حکم بلند گفتن آن مثل سایر بخش‌های این سوره است. اگر نماز از نمازهای جهری باشد، باید آن را بلند گفت، مگر آن‌که دلیل خاصّی بر آهسته گفتن آن باشد، افزون بر این‌که روایات فراوانی لزوم بلند گفتن آن را می‌رساند.

خود آزمایی

۱. بدعت بودن دست روی دست گذاشتن در نماز را با بیان نمودن دو حدیث تشریح کنید.

۲. مرز میان اسلام و شرک را بیان نموده و آن را توضیح دهید.

ص:۲۸۸

درس بیست و سوم: گفتن «آمین» پس از حمد، قنوت در رکعت دوم، سجده بر زمین

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

-حکم گفتن آمین پس از سوره حمد در نماز را از دیدگاه شیعه و سنی شرح دهیم.

-حکم قنوت در رکعت دوم نماز را شرح دهیم.

-اختلاف نظر فقها در شرایط آنچه بر آن سجده می‌شود را بدانیم.

-سنت پیامبر (ص) را در خصوص سجده بدانیم.

-شرایط جواز سجده بر لباس را شرح دهیم.

-علت استفاده از تربت پاک برای سجده نزد شیعیان را بدانیم.

در این درس به مواردی چون حکم گفتن آمّین پس از سوره حمـد در نماز از دیـد فقهای شـیعه و سـنی و نیز حکم قنوت دررکعت دوم از دید فقهای شیعه پرداخته خواهد شد و سپس اختلاف بین فقها در شـرایط سـجده را شـرح خواهیم داد. در ادامه سنت پیامبر (ص) را در خصوص سـجده و شـرایط سـجده بر لبـاس در صورت عـذر خواهـد آمـد و در نهایت علت اسـتفاده از تربت پاک برای سجده نزد شیعیان را شرح خواهیم داد.

گفتن «آمین» پس از حمد

ص:۲۸۹

از اختصاصات شیعه است که لازم است پس از قرائت فاتحه، «آمین» گفته نشود، برخلاف مذاهب دیگر که آن را سنت می‌دانند.(۱)

شیخ طوسی در «خلاف» گوید: گفتن آمین، نماز را باطل می‌کند، چه آهسته باشد چه بلند، در آخر حمد باشد یا قبل از آن، از سوی امام باشد یا مأموم در هر حال.(۲)

دلیل بر این‌کآمین نه جزء نماز است و نه امری مستحب است، روایاتی است که پیشتر آوردیم، و در بحثِ دست روی دست نهادن که کیفیتِ نماز پیامبر (ص) را بیان می‌کرد، در تمام آن از این لفظ خالی بود.

کسی که آمین را جایز می‌داند، استدلال می‌کند که آمین نسبت به دعای قبلی است اِهْدِنَا اَلصِّرٰاطَ اَلْمُسْتَقِیمَ .

چند نکته گفتنی است:

اول: کسی که سوره فاتحه می‌خواند، به قصد تلاوت قرآن می‌خواند نه به قصد دعا و مردم مأمورند این سوره را بخوانند.

دوم: بر فرض که آمین نسبت به دعای قبلی باشد، ولی بسیاری از نمازگزاران به خصوص غیرعرب‌ها هرگز به ذهنشان نمی‌رسد که در آیات سوره فاتحه دعایی است که به آن آمین بگویند.

ائمه اهل بیت (ع) یکی از «ثقلین» اند که از کتاب خدا جدا نیستند و آنان گفتن آمین را حرام و مبطل نماز دانسته‌اند.

۱- انتصار، ص۱۴۴.

۲- الخلاف، ج ۱، ص ۳۳۳.

ص:۲۹۰

محمد حلبی گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم: وقتی از خواندن سوره حمد فارغ می‌شوم، آمین بگویم؟ فرمود: نه.(۱)

قنوت در رکعت دوم

فقهای شیعه معتقدند در هر نمازی قنوت و دعا در آن به آنچه نمازگزار بخواهد، مستحب است. شافعی نیز در کتاب اختلاف همین را گفته است. (۲)

شیخ طوسی گفته است: قنوت در هر دو رکعت از همه نمازها، چه واجب چه مستحب، پس از قرائت و قبل از رکوع مستحب است. اگر نماز واجب چهار رکعتی باشد، یک قنوت در رکعت دوم می‌خواند و اگر نماز جمعه است، دو قنوت بر امام است.

ائمه اهل بیت (ع) که یکی از ثقلین‌اند، به استحباب آن در هر نمازی فتوا داده‌اند. صدوق با سند خود از امام باقر (ع) نقل کرده که فرمود: قنوت در همه نمازهاست.(۳)

سجده بر زمین

اشاره

شاید سجود، از روشن‌ترین مظاهر بندگی و فروتنی و تسلیم بنده در برابر خالق باشد و بدین وسیله مؤمن بندگی خود را در پیشگاه خدا ابراز می‌کند.

نزدیک‌ترین حالت نزدیکی بنده به پروردگارش حالت سجود است. برای اعلام بندگی و فروتنی در برابر خدا، چیزی مانند سجده بر خاک و

۱- وسائل الشیعه، ج۴، باب ۱۷ از ابواب قرائت نماز، حدیث ۳.

۲- انتصار، ص۱۵۲؛ کتاب الأمّ، ج۱، ص ۱۳۰ و ۲۳۸؛ بدایهٔ المجتهد، ج۱، ص۱۳۴.

۳- وسائل الشیعه، ج۴، باب ۱ از ابواب قنوت، حدیث ۱ و نیز روایات دیگر این باب.

ص:۲۹۱

رمل و سنگ و سنگریزه نیست، چون در این‌ها فروتنی بیشتر و آشکارتر نسبت به حصیر و بوریاست، تا چه رسد به سجود بر لباس‌های فاخر و فرش‌های نفیس و طلاـ و نقره. گرچه همه این‌ها سجود است، لیکن عبودیت در سجده بر خاک و زمین بیشتر متجلّی است.

شیعه به سجده بر زمین در سفر و حضر متعهّد است و از آن عدول نمی‌کند مگر به سجده بر آنچه از زمین می‌روید، به شرط این‌که خوردنی و پوشیدنی نباشد و سجده بر غیر زمین و غیر آنچه را از زمین روییده است درست نمی‌داند و این پیروی از سنّتی است که به صورت متواتر از پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) و اصحاب او نقل شده است.

حقیقت موضوع در ضمن بیان چند امر آشکار می‌شود:

۱. اختلاف فقها در شرایط آنچه بر آن سجده می‌شود

مسلمانان اتفاق نظر دارند که در نماز، در هر رکعت دوبار سجده واجب است، در این‌که برای چه کسی سجده می‌شود نیز اختلافی ندارند، چون همه سجده‌ها برای خدایی است که زمین و آسمان و همه هستی برایش سجده می‌کنند. (۱)

اختلاف در چیزی است که بر آن سجده می‌شود و پیشانی بر آن می‌گذارند. شیعه امامیه معتقد است که باید بر زمین یا روییدنی‌های زمین که خوراکی و پوشاکی نیستند مثل حصیر و امثال آن سجده کرد، مذاهب دیگر در این مسأله با شیعه اختلاف دارند. در این مسأله شیعه

۱- رعد: ۱۵؛ فصلت: ۳۷.

ص:۲۹۲

از امامان خویش که همتایان قرآن کریم در حدیث ثقلین معرفی شده‌اند پیروی می کند.

صدوق با سند خود از هشام بن حکم نقل می کند که از امام صادق (ع) پرسید: سجده بر چه چیز جایز است و بر چه چیز جایز نیست؟ حضرت فرمود: سجود جز بر زمین یا آنچه از زمین بروید جایز نیست، مگر آن‌که خوردنی یا پوشیدنی باشد. پرسید: فدایت شوم علت آن چیست؟ حضرت فرمود: چون سجود، خضوع برای خدای متعال است، پس سزاوار نیست بر آنچه خوردنی و پوشیدنی است سجده شود، چون مردم دنیا بنده چیزی هستند که می‌خورند و می‌پوشند. ساجد در سجودش خدا را می‌پرستد، سزاوار نیست در سجود پیشانی خود را بر چیزی بگذارد که معبود فرزندان دنیا و فریفتگان آنند.(۱)

پس ملامتی بر شیعه نیست اگر متعهدند بر زمین یا آنچه از زمین می‌روید سجده کنند، تا وقتی که خوردنی و پوشیدنی نباشد، و به امامان خویش اقتدا می کنند.

از امام باقر (ع) نیز روایت شده که فرمود: سزاوار است نمازگزار پیشانی خود را بر زمین و صورت خود را بر خاک بگذارد، چون جلوه‌ای از فروتنی در برابر خداست. (۲)

۱- وسائل الشیعه، ج۳، باب ۱ از ابواب «ما یسجد علیه» حدیث ۱. روایات دیگری هم در همان‌جا هست که همه می‌رساند هدف از سجود، فروتنی است و این تنها در سجده بر زمین فراهم می‌آید.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۴، باب ۱۰، حدیث ۲.

ص:۲۹۳

موحّدی که می‌خواهد تا نهایت مراتب بندگی را ابراز کند، برای خدای سبحان خضوع و سجود می‌کند و پیشانی بر خاک و سنگ و سنگریزه می‌نهد، تا با این کار، خاکساری و بی‌قدری خود را اظهار کند؛ سجده کننده بر تربت، آن را نمی‌پرستد، بلکه با سجود بر آن در پیشگاه خدا کرنش می‌کند و کسی که این را درک نکند کودن است و همه نمازگزاران را مشرک خواهد پنداشت و طبق این نگاه، باید آن‌که بر فرش و پارچه و جز این‌ها سجده می‌کند نیز عبادتگر این‌ها باشد. شگفتا!

۲. سنت در سجود، در زمان پیامبر (ص) و پس از او

پیامبر اکرم (ص) و اصحاب او مدّتی طولانی بر زمین سجده می‌کردند و سختی زمین ریگزار و غبار خاک و رطوبت گِل را سال‌ها تحمّل می‌کردند و آن روز کسی بر پارچه و گوشه عمامه یا بر حصیر و بوریا سجده نکرد. نهایت کاری که برای آزرده نشدن پیشانی می‌کردند، آن بود که با دست‌هایشان سنگریزه‌ها را کمی خنک می‌کردند، آن‌گاه پیشانی بر آن می‌نهادند.

پس دو مرحله بر مسلمانان در آن زمان گذشته است:

۱. مرحله‌ای که بر مسلمانان واجب بود تنها بر زمین، با انواع مختلفش سجده کنند، مثل خاک و رمل و حصیر و گل و اجازه‌ای برای غیر آن نبود.

۲. مرحله‌ای که رخصت داده شد بر گیاهان زمین مثل بوریا و حصیر سجده کنند، به جهت آسان‌سازی و رفع مشقّت، و بیش از این آن‌گونه

ص:۲۹۴

که برخی ادّعا می‌کنند هیچ توسعه‌ای برای مسلمانان داده نشد. اینک توضیح مطلب:

۱. به روایت شیعه و اهل سنت، پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«جُعِلَت لی الأرض مسجِداً وطَهُوراً.»(۱)

زمین برای من سجده‌گاه و پاک کننده قرار داده شده است.

مراد از طهور، چیزی است که بر آن تیمم می‌شود چون‌که خاک یکی از دو طهور است. شارحان دیگر حدیث هم همین گونه گفته‌اند.

۲. جابر بن عبدالله انصاری گوید: همراه پیامبر (ص) نماز ظهر می‌خواندم، از شدت گرما مشتی از سنگریزه‌ها را برداشته در کف دستم نگه داشته، سپس به کف دست دیگرم می‌ریختم تا سرد شود، سپس آن را برای نهادن پیشانی و سجود بر آن‌ها بر زمین می‌گذاشتم.(۲)

۳. خبّاب بن ارت گوید: از شدت گرمای زمین بر پیشانی و کف دست‌هایمان نزد رسول خدا (ص) شکایت کردیم، آن حضرت توجه نفرمود.(۳)

این روایات نشان می‌دهد که در نماز، سنت بر آن جاری بوده که تنها بر زمین سجده کنند. پیامبر خدا (ص) هم به مسلمانان اجازه نداد به لباس‌های متصل یا جدا از نمازگزار سجده کنند و با آن‌که نسبت به

۱- صحیح بخاری، ج۱، ص۹۱؛ کتاب التیمم، حدیث ۲؛ سنن بیهقی، ج۲، ص۴۳۳ و صحاح دیگر.

۲- مسند احمد، ج۳، ص۳۲۷؛ سنن بیهقی، ج۱، ص۴۳۹.

۳- سنن بیهقی، ج۲، ص۱۰۵.

ص:۲۹۵

مؤمنان مهربان بود، بر آنان واجب ساخت که پیشانی‌هایشان بر زمین نهاده شود، هرچند از شدت گرما ناراحت شوند.

۴. خالد جهنی گوید: پیامبر خدا (ص) صهیب را دید که سجده می‌کرد، به نحوی که گویا از خاک پرهیز داشت. فرمود: ای صهیب، چهره‌ات را بر خاک بگذار.(۱)

حدیث گواه آن است که سجده بر خاک، بهتر از سجده بر سنگریزه است، زیرا گذشت که سجده بر سنگریزه در مقابل سجده بر غیر زمین، جایز است.

۵. امّ‌سلمه روایت کرده است: پیامبر (ص) جوانی به نام افلح را دید که هنگام سجده، زمین را فوت می‌کند، فرمود: ای افلح، چهره بر خاک بگذار.(۲)

۶. از امیر المؤمنین (ع) روایت شده که فرمود: «هرگاه یکی از شما نماز می‌خواند، عمامه را از صورتش کنار بزند» یعنی تا سجده بر روی گوشه عمامه نکند.(۳)

۷. پیامبر خدا (ص) مردی را دید که به پهلوی صورت سجده می‌کند و عمامه را بر روی پیشانی‌اش بسته است، پیامبر (ص) عمامه را از پیشانی او کنار زد.(۴)

۱- کنز العمال، ج۷، ص۴۶۵، شماره ۱۹۸۱۰.

۲- همان، ص۴۵۹، شماره ۱۹۷۷۶.

۳- منتخب کنز العمال «چاپ شده در حاشیه مسند» ، ج۳، ص۱۹۴.

۴- السنن الکبری، ج۲، ص۱۰۵.

ص:۲۹۶

این روایات نشان می‌دهد که مسلمانان آن روز تکلیفی جز سجود بر زمین نداشتند و هیچ رخصتی جز خنک کردن سنگریزه نبود و اگر ترخیصی بود چنان نمی‌کردند و پیامبر (ص) دستور به خاکی کردن پیشانی و کنار زدن عمامه از پیشانی نمی‌داد.

مرحله دوم: رخصت سجده بر حصیر و سجاده حصیری

روایاتی هست که نشان می‌دهد پیامبر اسلام (ص) با وحی الهی رخصت داد تا بر آنچه از زمین می‌روید سجده شود و بدین گونه کار سجده را بر مسلمانان آسان ساخت و در گرما و سرما و هنگام‌تر بودن زمین، سختی و مشقت را از آنان برداشت. اینک برخی از این روایات:

۱. انس بن مالک گوید: رسول خدا (ص) بر خُمره سجده می کرد.(۱)

۲. ام سلمه گوید: پیامبر خدا (ص) بر خمره نماز می‌خواند.(۲)

۳. عبدالله بن عمر گوید: پیامبر خدا (ص) بر خمره نماز می‌خواند.(۳)

نماز خواندن بر خُمره ملازم است با سجود بر آن، چرا که به خاطر گرما خمره را به عنوان زیرانداز استفاده می کردند.

سجده بر لباس به خاطر عذر

به نظر می‌رسد مرحله جواز سجده بر غیر زمین و آنچه از زمین می‌روید با مرحله سوم به خاطر عذر و ضرورت بود و این

۱- اخبار اصبهان، ج۲، ص۱۴۱ خُمره حصیری کوچک به اندازه سجاده است .

۲- مسند احمد، ج ۱، ص۳۰۲.

۳- همان، ج۲، ص۹۲ - ۹۸.

ص:۲۹۷

رخصت، پس از دو مرحله یاد شده صورت گرفته است، چون رسول خدا (ص) به شکایت اصحاب نسبت به گرما توجهی نمی کرد و او و اصحابش با تحمّل گرما و رنج بر زمین سجده می کردند، لیکن خداوند برای رفع حرج اجازه داد به خاطر عذر یا ضرورت بر جامه سجده کنند.

انس بن مالک گوید: هرگاه با پیامبر (ص) نماز می‌خواندیم و یکی از ما نمی‌توانست پیشانی بر زمین بگذارد، لباس خود را پهن کرده، بر آن سجده می کرد.

در صحیح بخاری است: با پیامبر (ص) نماز می‌خواندیم، از شدت گرما یکی از ما کنار لباسش را زیر پیشانی می گذاشت، هر گاه یکی نمی‌توانست پیشانی خود را بر زمین بگذارد، لباسش را پهن می کرد.

حاصل بحث

کسی که در روایات تأمل کند، بی‌تردید می‌یابد که مسأله سجده در نماز دو یا سه مرحله داشته است. در مرحله اول، واجب بوده بر زمین سجده کنند و مسلمانان مجاز به سجده بر غیر آن نبودند. در مرحله دوم رخصت سجده بر روییدنی‌های زمین آمد.

آنچه شیعه به آن پایبند است، همان چیزی است که در سنت نبوی بوده و کوچک‌ترین انحرافی از آن نداشته است.

راز استفاده از تربت پاک

بسیار پرسیده می‌شود که چرا شیعه تربت پاکی را در سفر و حضر همراه دارد و همیشه بر آن سجده می کند نه بر چیز دیگر؟ چه بسا افراد

ص:۲۹۸

ساده بپندارند شیعه برای آن سجده می‌کند نه بر آن و سنگ و تربت را می‌پرستد! این بدان جهت است که بعضی بین سجده بر تربت و سجده برای تربت فرقی نمی‌گذارند!

جواب روشن است. نزد شیعه این نیکوست که خاک پاک و پاکیزه‌ای که طهارتش مورد یقین است همراه باشد، از هر زمین که باشد و از هر جای جهان که باشد، در این مسأله همه‌جا یکسان است. اما این‌که چرا تربت بر می‌دارند برای اطمینان از پاکی است، چون نمی‌توان به طهارت هر زمینی که انسان فرود می‌آید و نماز می‌خواند یا سجده می‌کند اطمینان یافت، به خصوص که افراد گوناگونی از بشر، مسلمان یا غیر مسلمان، مواظب پاکی و نجسی نیستند، یا بی‌توجه به آن همه‌جا در تردّدند و مسلمان در نمازش دچار زحمت می‌شود. ناچار خاک پاکی که به طهارت آن اطمینان دارد با خود بر می‌دارد و هنگام نماز بر آن سجده می‌کند.

این قاعده نزد پیشینیان صالح، ثابت بوده، هرچند تاریخ از نقل آن غفلت کرده است. مسروق بن اجدع (متوفاق ۶۲ هجری) در سفرهایش پاره خشتی از مدینه با خود همراه می‌برد و بر آن سجده می‌کرد. تعهد شیعه نسبت به سجده بر خاک، تنها برای سهولت کار بر نمازگزار در سفر و حضر است، چون بیم آن می‌رود که زمین پاک یا حصیر پاکی که بر آن سجده کند نیابد و کارش مشکل شود.

اما راز این‌که شیعه سجده بر تربت سیدالشهدا (ع) را مستحب می‌داند، این است که نمازگزار وقتی پیشانی بر خاک کربلا می‌گذارد، به یاد

ص:۲۹۹

فداکاری آن امام بیفتد که جان خود و اهل بیت و یاران برگزیده‌اش را در راه خدا و عقیده فدا کرد. از آن‌جا که سجده بزرگ‌ترین رکن نماز است و طبق حدیث، نزدیک‌ترین حالت بنده به پروردگار است، مناسب است با سجده بر این تربت پاک، به یاد کسانی باشد که بدن‌های خود را قربانی حق کردند و روح‌هایشان به ملکوت اعلا پرکشید، تا خضوع و خشوع پیش آید و این تواضع برای آنان رفعت آورد و این دنیای فریبنده و جلوه‌گر در نظر نمازگزار بی‌جلوه گردد.

علامه امینی می‌گوید:

در این کار، هیچ جای ناراحتی و نگرانی نیست و چیزی مخالف قرآن کریم و سنت خدا و رسول (ص) ، یا خروج از حکم عقل و منطق نیست. این‌که شیعه، تربت کربلا را به عنوان سجده‌گاه قرار می‌دهد، نه واجب شرعی و دینی است و نه از الزامات مذهب است. این کاری است که شیعه آن را استحسان عقلی می‌شمارد و چیزی را برای سجود انتخاب می‌کند که از نظر عقل و منطق و حساب، اولویت دارد، همین. بسیاری از مردمان این مذهب در سفرها همراه خودشان غیر از تربت کربلا، چیزی مثل حصیر پاک و تمیز که اطمینان به پاکی آن دارند، یا سجاده‌ای بافته شده از حصیر بر می‌دارند و در نمازهایشان بر آن سجده می‌کنند.(۱)

خلاصه درس

از اختصاصات شیعه است که لازم است پس از قرائت فاتحه، «آمین» گفته نشود، برخلاف مذاهب دیگر که آن را سنت می‌دانند.

۱- سیرتنا و سنتنا، ص۱۶۶ - ۱۶۷ چاپ نجف.

ص:۳۰۰

فقهای شیعه معتقدند در هر نمازی قنوت و دعا در آن به آنچه نمازگزار بخواهد، مستحب است. شافعی نیز در کتاب اختلاف همین را گفته است.

شاید سجود، از روشن‌ترین مظاهر بندگی و فروتنی و تسلیم بنده در برابر خالق باشد و بدین وسیله مؤمن بندگی خود را در پیشگاه خدا ابراز می‌کند.

مسلمانان اتفاق نظر دارند که در نماز، در هر رکعت دوبار سجده واجب است، در این‌که برای چه کسی سجده می‌شود نیز اختلافی ندارند، چون همه سجده‌ها برای خدایی است که زمین و آسمان و همه هستی برایش سجده می‌کنند. اختلاف در چیزی است که بر آن سجده می‌شود و پیشانی بر آن می‌گذارند. شیعه امامیه معتقد است که باید بر زمین یا روییدنی‌های زمین که خوراکی و پوشاکی نیستند مثل حصیر و امثال آن سجده کرد، مذاهب دیگر در این مسأله با شیعه اختلاف دارند.

کسی که در روایات تأمل کند، بی‌تردید می‌یابد که مسأله جایگاه سجده در نماز دو یا سه مرحله داشته است. در مرحله اول، واجب بوده بر زمین سجده کنند و مسلمانان مجاز به سجده بر غیر آن نبودند. در مرحله دوم رخصت سجده بر روییدنی‌های زمین آمد. اگر مرحله سومی بود، مرحله جواز سجده بر غیر زمین و آنچه از زمین می‌روید به خاطر عذر و ضرورت بود. به نظر می‌رسد این رخصت پس از دو مرحله یاد شده بوده، چون رسول خدا (ص) به شکایت اصحاب نسبت به گرما توجهی نمی‌کرد و او و اصحابش با تحمّل گرما و رنج بر زمین سجده می‌کردند، لیکن خداوند برای رفع حرج اجازه داد به خاطر عذر یا ضرورت بر جامه سجده کنند.

ص:۳۰۱

آنچه شیعه به آن پایبند است، همان چیزی است که در سنت نبوی بوده و سرانگشتی از آن منحرف نشده است.

در مورد سجده نزد شیعه این نیکوست که خاک پاک و پاکیزه‌ای که طهارتش مورد یقین است همراه باشد، از هر زمین که باشد و از هر جای جهان که باشد. اما این‌که چرا تربت بر می‌دارند برای اطمینان از پاکی است، اما راز این‌که شیعه سجده بر تربت سیدالشهدا را مستحب می‌داند، این است که نمازگزار وقتی پیشانی بر خاک کربلا می‌گذارد، به یاد فداکاری آن امام بیفتد.

خود آزمایی

۱. حکم گفتن آمین پس از سوره حمد در نماز را از دیدگاه شیعه و سنی شرح دهید.

۲. حکم قنوت در رکعت دوم نماز را شرح دهید.

۳. اختلاف فقها در شرایط آنچه بر آن سجده می‌شود را شرح دهید.

۴. سنت پیامبر (ص) را در خصوص سجده شرح دهید.

۵. شرایط جواز سجده بر لباس را شرح دهید.

۶. علت استفاده از تربت پاک برای سجده نزد شیعیان را توضیح دهید.

ص:۳۰۲

درس بیست و چهارم: نشستن پس از سجده دوم، جمع بین دو نماز

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

-حکم نشستن پس از سجده دوم را از دیدگاه فقهای شیعه و سنی بدانیم.

-حکم جمع میان دو نماز را از دید فقها بدانیم.

-چگونگی جمع میان دو نماز را با بیان آیه‌ای از قرآن توضیح دهیم.

-چگونگی جمع میان دو نماز را با اشاره به روایات شرح دهیم.

در این درس حکم نشستن پس از سجده دوم از دید فقهای شیعه و سنی بیان خواهد شد و سپس به چگونگی جمع میان دو نماز از دیدگاه قرآن و با اشاراتی از روایات خواهیم پرداخت.

نشستن پس از سجده دوم

فقهای شیعه و شافعی معتقدند پس از سربرداشتن از سجده دوم و پیش از برخاستن برای رکعت بعدی، واجب است نشستن(۱)، اما فقهای دیگر اهل سنت مثل ابوحنیفه، مالک و دیگران واجب نمی‌دانند، ولی در صحیح

۱- جلسه استراحت.

ص:۳۰۳

بخاری روایت شده که پیامبر خدا (ص) می‌نشست.(۱)

جمع میان دو نماز در حضر در حال اختیار

سخن فقها متفّق است بر این‌که در عرفه و مزدلفه، دو نماز را حقیقتاً با هم خواندن رجحان دارد، نه در صورت.

قرطبی گوید: اجماع دارند که جمع بین ظهر و عصر در وقت ظهر در عرفه، و جمع بین مغرب و عشاء در مزدلفه در وقت عشاء هم سنت است، ولی در جمع در غیر این دو مکان اختلاف دارند.(۲)

بیشتر فقهای اهل سنت، غیر از حسن، نخعی، ابوحنیفه و. . . معتقدند که در سفر می‌توان دو نماز را با هم خواند.

اتفاق شیعه بر این است که می‌توان در حضر در حال اختیار، دو نماز را با هم خواند، گرچه با فاصله بهتر است. شیخ طوسی می‌گوید: جمع بین دو نماز ظهر و عصر، یا مغرب و عشاء، در سفر و حضر و در هر حال جایز است و فرقی نیست که آن دو را در وقتِ نماز اوّلی بخواند یا دوم، چون پس از زوال و پس از مغرب، وقت مشترک است، طبق آنچه بیان کردیم.(۳)

جمع بین دو نماز بر اساس مذهب شیعه، به معنای خواندن نماز در غیر وقت شرعی نیست، بلکه حاصل آن، انجام در غیر وقت فضیلت است.

شیعه بر اساس روایات ائمه معصومین (ع) معتقد است وقتی هنگام

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص۲۰۸ - ۲۰۹؛ سنن نسائی، ج ۲، ص ۲۳۴.

۲- بدایة المجتهد، ج ۱، ص ۱۷۰.

۳- الخلاف، ج ۱، ص۵۸۸، مسأله ۳۵۱.

ص:۳۰۴

ظهر، زوال شد، وقت هر دو نماز ظهر و عصر وارد شده است، الّا این‌که نماز ظهر را باید پیش از عصر به جا آورد. بنابراین، بین ظهر تـا غروب وقـت مشـترک دو نمـاز اسـت، جز این‌که به انـدازه چهـار رکعت پس از زوال، وقت مختص ظهر است و به انـدازه چهـار رکعـت آخر وقـت، وقت اختصاصـی عصـر است و بین این دو وقت مشـترک است. کسـی‌که دو نمـاز را در غیر وقت خـاصّ بـا هم بخواند، نماز را در وقتش خوانده و نمازش اداست نه قضا.

بیشـتر کسـانی که جمع بین دو نمـاز را از سوی شـیعه، غریب می‌پندارنـد برای آن است که تصور می‌کننـد یکی از دو نمـاز در غیر وقتش خوانده می‌شود. لیکن نمی‌دانند که نماز در غیر وقتِ فضـیلتش انجام می‌شود، نه خارج از وقتِ اِجزاء. پس می‌توان گفت که نماز سه وقت دارد:

۱. وقت اختصاصی، مثل چهار رکعت اول یا آخر وقت ظهر و عصر، یا سه رکعت بعد از مغرب و چهار رکعتِ پیش از نیمه‌شب.

۲. وقت فضیلت.

۳. وقت اِجزاء، وقت اِجزاء، اعم از وقت فضیلت و خارج از وقت فضیلت است.

روایات فراوانی است که ائمه اهل بیت (ع) فرموده‌اند:

وقتی ظهر «زوال خورشید» شد، هر دو وقت داخل شده، لیکن نماز ظهر قبل از نماز عصر است.

صدوق با سند خود از زراره از امام باقر (ع) روایت می‌کند که فرمود:

هرگاه زوال خورشید شد، وقت ظهر و عصر داخل شده است و چون

ص:۳۰۵

خورشید غروب کرد، وقت مغرب و عشاء وارد شده است.(۱)

عبید بن زراره نقل می کند: از امام صادق (ع) درباره وقت ظهر و عصر پرسیدم. فرمود:

چون زوال خورشید شود، وقت ظهر و عصر داخل می‌شود، الاّ این که این قبل از آن است، آن گاه تو در وقت هر دو قرار داری تا آن که خورشید غروب کند. (۲)

روایات به این مضمون زیاد است که به این مقدار بسنده می کنیم.

پس وقتی نمازها سه وقت دارند، معلوم می‌شود که جمع بین دو نماز، اشکالی ندارد، تنها فضیلت اول وقت از دست می‌رود، نه اصل وقت. به همین خاطر از ائمه اهل‌بیت (ع) روایت شده است که جدا خواندن افضل از با هم خواندن است.

اسحاق بن عمار، از امام صادق (ع) روایت کرده که رسول خدا (ص) نماز ظهر و عصر را در یک‌جا خواند، بدون آن که علت و سببی باشد. عمر پرسید: آیا در نماز، چیز تازه‌ای رخ داده است؟ فرمود: نه، خواستم بر امّتم توسعه داده باشم.(۳)

کلینی از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود:

پیامبر خدا (ص) نماز ظهر و عصر را هنگام زوال خورشید به صورت جماعت به دنبال هم خواند، بدون علت. نماز مغرب و عشاء را هم قبل از

۱- الفقیه، ج۱، ص۱۴۰، نیز حدیث ۱، از باب ۱۷ همین ابواب.

۲- التهذیب، ج۲، ص۲۶.

۳- علل الشرایع، ص۳۲۱، باب ۱۱.

ص:۳۰۶

زوال سرخی شفق به دنبال هم خواند به صورت جماعت، بدون علت. پیامبر خدا چنین کرد تا بر امت خود توسعه داده باشد.(۱)روایات دیگری نیز هست که شیخ حرّ عاملی آن‌ها را در وسائل الشیعه گرد آورده است.(۲)

جواز جمع بین دو نماز از روی اختیار، هرچند از ضروریات فقه شیعه است، لیکن غیر از شیعه هم کسانی از فقهای اهل سنت با آن موافق‌اند.

ابن رشد گوید: در مورد جمع بین دو نماز در حضر بدون عذر، مالك و بیشتر فقها جایز نمی‌دانند، ولی جمعی از اهل ظاهر، واشهب از اصحاب مالك آن را اجازه داده‌اند.(۳)

قرآن و جمع بین دو نماز

در قرآن است:

أَقِمِ اَلصَّلاٰةَ لِدُلُوكِ اَلشَّمْسِ إِلىٰ غَسَقِ اَللَّيْلِ وَ قُرْآنَ اَلْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ اَلْفَجْرِ كٰانَ مَشْهُوداً(۴)

نماز را از زوال خورشید (هنگام ظهر) تا نهایت تاریکی شب برپادار و همچنین قرآنِ فجر (نماز صبح) را، چرا که قرآن فجر، مشهود است.

آیه عهده‌دار بیان اوقات نمازهای پنجگانه است. اگر مقصود از «غسق اللیل» را نیمه شب بدانیم، فاصله بین دلوك و غسق شب، اوقاتی برای چهار

۱- کافی، ج۳، ص۲۸۶، حدیث ۱.

۲- وسائل الشیعه، ج۴، ص ۲۲۰ - ۲۲۳، باب ۳۳ از ابواب مواقیت.

۳- بدایة المجتهد، ج ۲، ص ۳۷۴، چاپ همراه تحقیق.

۴- اسراء: ۷۸.

ص:۳۰۷

نماز می‌شود. جز این‌که دلیل خاصّ داریم که وقت ظهر و عصر تا غروب آفتاب است. پس فاصله ظهر تا غروب، وقت مشترک ظهر و عصر می‌شود، فاصله بین غروب تا نیمه شب هم وقت مشترک مغرب و عشاء می‌شود.

گاهی غسق را به غروب خورشید تفسیر می‌کنند. در آن هنگام، آیه وقت ظهر و عصر و نماز صبح را بیان می‌کند نه مغرب و عشاء را. ولی تفسیر اول معروف است.

طبرسی گوید: آیه دلالت دارد که وقت نماز ظهر تا آخر روز وسعت دارد، چون خداوند از زوال ظهر تا نیمه شب را وقت چهار نماز قرار داده است، جز این‌که ظهر و عصر از زوال تا غروب، وقت مشترک دارند، مغرب و عشاء هم از غروب تا غسق، وقت مشترک دارند، وقت نماز صبح را هم جداگانه با «وقرآن الفجر» بیان کرده است. پس در آیه، وجوب نمازهای پنجگانه و وقت آن‌ها بیان شده است.(۱)

جمع بین دو نماز در حضر و حال اختیار، در روایات

روایات بسیاری از پیامبر خدا (ص) نقل شده که جمع بین دو نماز را در حضر و در حالت اختیار جایز می‌داند.

یحیی بن یحیی از مالک، از زبیر از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل می‌کند که گفت: رسول خدا (ص) ظهر و عصر را با هم، و مغرب و عشاء را با هم خواند، بدون حالت خوف و سفر.

ابن عباس گفت: رسول خدا (ص) نماز ظهر و عصر را در مدینه، بدون

۱- مجمع البیان، ج۳، ص۴۳۴.

ص:۳۰۸

خوف و سفر با هم خواند. پدر زهیر گوید: از سعید پرسیدم: چرا چنین کرد؟ گفت: همین سؤال را من از ابن عباس پرسیدم، گفت: می‌خواست کسی از امتش به حرج و زحمت نیفتد.

ابوبکر بن ابی‌شیبه و ابوکریب هر دو از ابومعاویه نقل کرده‌اند و ابوکریب و ابوسعید اشج گفته‌اند که وکیع و ابی‌کریب از اعمش، از حبیب بن ابی‌ثابت، از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده‌اند که پیامبر خدا (ص) در مدینه بدون حالت خوف و باران، ظهر و عصر را و مغرب و عشاء را با هم خواند. وکیع گوید: به ابن عباس گفتم: چرا چنین کرد؟ گفت: تا امتش به زحمت نیفتند.

رسول خدا (ص) در مدینه هفت و هشت را خواند(۱)، ظهر و عصر و مغرب و عشاء را.

عبدالله بن شقیق نقل می‌کند: روزی ابن عباس پس از عصر بر ما خطبه خواند، تا آن‌که خورشید غروب کرد و ستاره‌ها آشکار شدند و مردم می‌گفتند: نماز، نماز. مردی از بنی‌تمیم نزد او آمد و با قاطعیت می‌گفت: نماز، نماز. ابن عباس گفت: ای بی‌مادر، آیا به من سنت می‌آموزی؟ سپس گفت: رسول خدا (ص) را دیدم که ظهر و عصر را و مغرب و عشاء را با هم می‌خواند. عبدالله بن شقیق گوید: در دلم از این سخن تردیدی پیش آمد. پیش ابوهریره رفتم و پرسیدم، او سخن ابن عباس را تصدیق کرد.

ترمذی از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می‌کند: رسول خدا (ص)

۱- لفّ و نشر غیر مرتب است، مرتب آن است که بگوید: هشت و هفت.

ص:۳۰۹

در مدینه، بی‌آن‌که خوف و باران باشد، ظهر و عصر را با هم و مغرب و عشاء را با هم خواند. به ابن عباس گفتند: چه قصدی داشت؟ گفت می‌خواست امتش به زحمت نیفتند.(۱)

مالک از سعید بن جبیر از عبدالله بن عباس نقل می‌کند: رسول خدا (ص) ظهر و عصر را با هم، و مغرب و عشاء را با هم خواند، بدون حالت خوف و سفر.(۲)

نسائی از جابر بن زید از ابن عباس نقل می‌کند که وی در بصره نماز اول و عصر را بدون فاصله‌ای بین آن دو خواند، نیز مغرب و عشاء را با هم خواند. به خاطر این‌که کار داشت، ابن عباس می‌پنداشت در مدینه، همراه پیامبر خدا (ص) ظهر و عصر را با هم و بدون فاصله میان آن‌ها خوانده است.(۳)

عبدالرزاق از عمرو بن شعیب، از عبدالله بن عمر نقل می‌کند: رسول خدا (ص) در حالی که مقیم بود نه مسافر، نماز ظهر و عصر را با ما با هم خواند، مردی به ابن عمر گفت: فکر می‌کنی چرا چنین کرد؟ گفت: تا اگر کسی جمع خواند، زحمتی بر امتش نباشد.(۴)

روایات دیگری هم هست که جهت رعایت اختصار از نقل آن‌ها

۱- سنن ترمذی، ج ۱، ص ۳۵۴، شماره ۱۸۷.

۲- موطّأ مالک، ج ۱، ص ۱۴۴، باب جمع بین دو نماز در حضر و سفر، شماره ۴.

۳- سنن نسائی، ج ۱، ص ۲۸۶.

۴- مصنف عبدالرزاق، ج ۲، حدیث ۴۴۳۷.

ص:۳۱۰

چشم پوشیدیم و در کتب حدیث پراکنده است. (۱)

روایات صریح است در این‌که پیامبر خدا (ص) در مدینه، بدون آن‌که خوف، باران یا بیماری و علتی باشد، دو نماز را با هم خوانده است تـا جمع بین دو نمـاز و مشـروعیت آن را بیان کنـد، تا توهم نشود که جـدا خوانـدن واجب است، چرا که اقـدام پیامبر (ص) بر خواندن نمازها در وقت فضیلتش استمرار داشته است. پیامبر با عمل خویش ثابت کرد که جمع هم جایز است، هرچند بهتر، خواندن در وقت خودش است.

خلاصه درس

فقهای شـیعه و شافعی معتقدند پس از سربرداشـتن از سـجده دوم و پیش از برخاستن برای رکعت بعدی، واجب است نشستن (جلسه استراحت) . اما فقهای دیگر اهل سنت مثل ابوحنیفه، مالك و دیگران واجب نمی‌دانند، ولی در صحیح بخاری روایت شده که پیامبر خدا (ص) می‌نشست.

سخن فقها متفّق است بر این‌که در عرفه و مزدلفه، دو نماز را حقیقتاً با هم خواندن رجحان دارد، نه در صورت.

اتفاق شیعه بر این است که می‌توان در حضر در حال اختیار، دو نماز را با هم خواند، گرچه با فاصله بهتر است.

جمع بین دو نماز بر اساس مذهب شیعه، به معنای خواندن نماز در غیر وقت شـرعی نیست، بلکه مقصود، انجام در غیر وقت فضیلت است.

۱- ر. ك: المعجم الاوسـط، ج۲، ص۹۴، کنز العمـال، ج۸، ص۲۴۶ - ۲۵۱، شـماره ۲۲۷۶۴، ۲۲۷۶۷، ۲۲۷۷۱، ۲۲۷۷۴، ۲۲۷۷۷، ۲۲۷۷۸.

ص:۳۱۱

بیشتر کسانی که جمع بین دو نماز را از سوی شیعه، غریب می‌پندارند برای آن است که تصور می‌کنند یکی از دو نماز در غیر وقتش خوانده می‌شود. لیکن نمی‌دانند که نماز در غیر وقتِ فضیلتش انجام می‌شود، نه خارج از وقتِ اِجزاء.

روایات بسیاری از پیامبر خدا (ص) نقل شده که جمع بین دو نماز را در حضر و در حالت اختیار جایز می‌داند.

خود آزمایی

۱. حکم نشستن پس از سجده دوم را از دیدگاه فقهای شیعه و سنی بیان کنید.

۲. حکم جمع میان دو نماز را از دید فقها بیان کنید.

۳. چگونگی جمع میان دو نماز را با بیان آیه‌ای از قرآن توضیح دهید.

۴. چگونگی جمع میان دو نماز را با اشاره به روایات بیان کنید.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».